



با تشکر از:
حجت الاسلام مرتضی وافی
حجت الاسلام حسین فتحی
حمید ترابی

چاپ: رواق
توزیع: نشر گستر امروز

صفحه آرا: محمد عاشق
امور اجرایی تحریریه: فاطمه بوجار
عکس: حسین موسوی قزاق، هدی زعیمی
اداری و مالی: رسول کریمی
هماهنگی: محمد علی خطیب
روابط عمومی: محمد جواد رزاقی
انفوز مایک: امید مقتصدی
بازرگانی: حسین دوست محمدی

تحریریه:
حمید محمدی محمدی، هیئت
زینب السادات شاه صاحبی
زینبیه و موضوع ویژه
راجله شاکر، فرهنگ
فاطمه مرشدی، اهل بیت
مریم مرتضوی، محمد رسولی
فاطمه صناعی سیده اعظم سادات،
متین انصاری، ریحانه فدایی، زهرا
اشرفی، سمیه و خلیفه خواه، شیماشیبانی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
محمد رضا انری
جانشین مدیر مسئول و سردبیر:
مهدی خداجویان
دبیر تحریریه:
عطاء الله اسماعیلی
مدیر هنری:
کامران مهرزاده

خبریا
جمادی الاول، جمادی الثانی
۱۴۳۳، فروردین ۱۳۹۱



۲۴ تبلیغ لازم نیست

هیات مکتب علی
علیه السلام بیش از ۴۰ سال
سابقه دارد

کنکاشی در ادبیات و ساختار زبانی
«فتح خون» در گفت و گویا علیرضا
کمرهای، نویسنده و پژوهشگر



گفت و گو با مریم امینی همسر
شهید آوینی و مسؤول
انتشارات واحه



خمیه یاد تو بهشت من است

بجای حضرت سید الشهدا خون آمدید

قرآن

۷۰ پیشنهادهای تبلیغاتی و
انتخاباتی را رد کردم
استاد حنیفی در تدوین
آیین نامه دوری نقش داشته
ولی الان منتقد آن است

۷۴ زبان این تفسیر را همه می فهمند
نگاهی به تفسیر روض الجنان و
روح الجنان

۷۸ چشم تان باز می شود
توصیه های کاربردی شیخ
رجبعلی خیاط برای مشتاقان
سیر و سلوک

موضوع ویژه

۴۲ با فتح خون مبعوث شد
دکتر سنگری می گوید فتح خون
کتاب چهل سالگی آوینی است،
کتاب پیامبرانه او!

۴۶ سکوت خواص، نه عافیت طلبی
عوام!
مروری بر دلایل وقوع حادثه
عاشورا در نقدی تاریخی بر فتح
خون»

۴۹ یک دسته ریحان
روایتی داستانی از آخرین
روزهای آقای سردبیر!

۵۲ جهان را خلاصه در عاشورا
می دید
بررسی جایگاه عاشورا در نظام
فکری سید مرتضی آوینی

۵۴ اصحاب آخر الزمانی سید
الشهداء علیه السلام
منتخبی از گفتارهای متن
مجموعه روایت فتح به قلم سید
مرتضی آوینی

هیات

۱۸ بعضی جلسات مثل میدان مین
است
گفت و گو با حجت الاسلام
والمسلمین سید حسین مومنی

۲۴ تبلیغ لازم نیست
هیات مکتب علی علیه السلام
بیش از ۴۰ سال سابقه دارد

۲۸ چرا ملاح حرف سیاسی نزنند؟
محمود تار، معتقد است
جمع شدن بعضی جمعیت ها
لشکر کشی هیات هاست

۳۲ آخرین نسل برتر
حاج علی آقایی ترابی در ۸۰
سالگی هم شعر حفظ می کند

۳۶ نسیم پس از اشک

۳۸ زیر سایه حضرت ارباب
حاج مصطفی ذوالفقار بیش تر از
۷۵ سال ذاکر بود

بسم الله

۴ یادداشت سردبیر

۶ قاب خمیه
گالری جهان اسلام

۱۲ تقویم
ماه مادران

خبر

۱۴ گزیده اخبار مربوط به جهان
اسلام و اتفاقات پیرامون آن از
قاب خمیه

نشانی: خیابان سمیه / نرسیده به خیابان
استاد نجات‌اللهی / پلاک ۲۴۱ / طبقه چهارم
تلفن: ۸۹۳۴۹۷۰ - ۷۳
صندوق پستی: ۱۹۴۱ - ۱۵۸۱۵

خیمه در ویرایش و تلخیص مطالب آزاد است.
برگشت دادن مطالب رسالی امکان پذیر نیست.

پیامک فرستید ۳۰۰۶۹۶۱
info@kheimeh.com



دکتر آیینه‌وند معتقد است که
بیان مواضع نباید باعث اختلاف
شیعه و سنی شود

۸۲



محمود تار می معتقد است، جمع
شدن بعضی جمعیت‌ها
لشکر کشی هیات‌هاست

۲۸



دکتر سنگری می گوید فتح خون
کتاب چهل سالگی اوینی است،
کتاب پیامبران‌ها!

۴۲



مهرت ای ماه در سرشت من است | شکر گویم خدای را شب و روز | پای بوسیت سرنوشت من است

صفحات آخر

۱۲۵ کاربری عضوی به نام مغز
ته مقاله

زنجیه

۱۱۸ از آن کوه پر صلابت، هیچ نمانده
بود
سه روایت معتبر از غربت
لحظه‌های پرواز یک مادر، که
بهانه خلقت بود

۱۲۰ کاتولیک تراز یاپ نشویم
دکتر بانکی پور می گوید امام
خمینی و رهبر انقلاب درباره
حضور اجتماعی زنان حرف آخر
را زده‌اند

۱۲۴ سفر به غریستان
یادداشت‌های روزانه یک مسافر
بقیع

فرهنگ

۱۰۰ کاربری وضو، خیر و برکت ندارد
حرف‌هایی با یک هفت رنگ
ساز قدیمی که گلابه دارد از
بی حرمتی به هنر اصیل و می
گوید: سلیقه مردم را خراب
کرده‌اند

۱۰۶ مخاطب تاریخ، نه مورخ
گزارشی از جلسه نقد و
بررسی «رسانه شیعه» در کانون
اندیشه جوان

۱۰۸ هر عیب که هست از مسلمانی
ماست!
آقای نویسنده می گوید قدیس را
نوشتم بلکه به بهانه داستان، چند
فراز از نهج البلاغه را هم مرور کنیم!

۱۱۴ جای شما خالی است!
راوی های جوان می گویند جای
پچه مذهبی‌های انقلابی در تئاتر
خالی است

اهل بیت علیهم السلام

۸۲ دلیل دفن شبانه را اهل سنت هم
می دانند
دکتر آیینه‌وند معتقد است که
بیان مواضع نباید باعث اختلاف
شیعه و سنی شود

۹۰ امانتی‌ات را باز آورده‌ام
حاشیه‌های یک وداع جانگداز

۹۲ دختری که نامش در لوح محفوظ
بود
مروری کوتاه بر زندگی سراسر
برکت حضرت زینب سلام الله
علیها

۹۴ همسایگی یک امام زاده و یک
پیامبر
زیارت آستان امام زاده اسماعیل
و حضرت شعیا



هنوز شوق توبارانی از غزل دارد

*

مهدی خداجویان



حسینیه خیمه اولین مجلس روضه سال جدید خود را با سخنرانی حجت الاسلام ریاضت شروع کرد که به موضوع اهمیت بزرگداشت مجالس دینی و هیئات مذهبی اختصاص یافته بود. موضوع سخنرانی این بود که تولی و تبری نیز مانند نماز، روزه، حج، خمس و... از فروع دین ما هستند و همانطور که هر کدام از فروع دین جلوه و ظهوری دارند، تولی و تبری نیز باید در شئون مختلف زندگی مظاهر و بروز داشته باشند. از سوی دیگر این ابراز و اظهار نیز قواعد و قوانینی دارد که رساله‌های عملیه مجموعه‌ای از این قاعده‌ها و قانون‌های فردی و اجتماعی برای رسیدن به شیوه صحیح و اصولی عمل به تکالیف شرعی است. به عبارت دیگر، رساله‌های علمیه شیوه‌نامه‌های عمل به فروع دین است.

با این نگاه همانطور که هر یک از فروع دین به سبک و شیوه خاص خود زمان و مکان و قاعده‌ای برای عملی شدن و تبلور در اعمال و رفتارمان دارند، تولی و تبری نیز باید روشی برای تجلی در اعمالمان داشته باشند. چنان که نماز، خمس، روزه و دیگر واجبات در زمان‌های مشخص و معین تبلور عینی می‌یابند و عمل به هر یک وجوب پیدا می‌کند، تولی و تبری نیز از این قاعده مستثنی نخواهند بود و حضور در مجالس روضه و هیئات و دسته‌های عزاداری و امثالهم مصداق ظهور و بروز این دو واجب دینی است. با این تعریف حضور و شرکت در مجالس نام و یاد و بزرگداشت اهل بیت علیهم السلام چون مصداق اظهار تولی و تبری به عنوان دو فرع از فروع دین است، واجب و تشکیل این جلسات نیز به عنوان مقدمه واجب، واجب

شناخته می‌شود. نوع نگاه خاص و البته مفید جناب ریاضت مجالس مناسب برای پرداختن به این مقال است که: مجالس دینی و آیینی ما در کجای روند زندگی‌مان قرار دارند؟ یا به عبارت دیگر در مسیر زندگی فردی و اجتماعی‌مان تشکیل و مشارکت در اینگونه مجالس جایگاهی دارد؟

مرور تاریخ مجالس روضه حضرت سیدالشهدا علیه السلام به طور خاص و مجالس نام و یاد اهل بیت علیهم السلام به طور عام، نشان از کارکرد اجتماعی بیشتری نسبت به تاثیر فردی این مجالس دارد. پس از وقوع حادثه عاشورا، هر چند اهل بیت سیدالشهدا علیهم السلام به صورت فردی داغدار حوادث عاشورا بودند، تا جایی که حضرت سیدالساجدین علیه السلام را جزو بکاؤون عالم می‌شمارند، ولی داغ و مصیبت آنان در مجالس بزرگداشتی که این روزها به مجلس روضه و هیأت شهرت دارد جلوه می‌کرده است. تاکید ائمه اطهار علیهم السلام بر تشکیل چنین مجالسی نشان از رویکردی جز یادداشت و پاسداشت ماجرای کربلا داشته است. شاید بتوان گفت یکی از راه‌های زنده ماندن عاشورا در زنده نگاه داشتن نام و یاد عاشورا است که شاید در نگاه نخست تنها فایده‌ای فردی و غیر اجتماعی دارد، حال آن که به جد می‌توان ادعا کرد مهمترین تاثیر اینگونه مجالس در سطوح مختلف و در میان اقشار گوناگون جامعه است.

در زمان ما شکل‌گیری انقلاب اسلامی و بعد مدیریت هشت ساله دفاع مقدس و حتی تا کنون در مواجهه مردم و مسئولان در برابر فشارهای

و عداوت با ایران اسلامی ما بوده و هست. گاه این عداوت در جنگ تحمیلی خودنمایی می کند و گاه در حصر اقتصادی. گاه اهداء خون خود و فرزندان و شهیدان مردم عزیز ایران برای نهضت حسینیشان جلوه ای از فرهنگ کربلا پیشان است و گاه تحمل فشارهای سیاسی و اقتصادی و تلاش برای خود کفایی و استقلال مادی و معنوی نشانی از صبر و پایداری عاشورایشان دارد.

امسال را رهبر معظم انقلاب اسلامی سال تولید ملی؛ حمایت از کار و سرمایه ایرانی نام نهادند. شاید در نگاه نخست این نام گذاری ربط چندانی به مقدمات این یادداشت نداشته باشد که در ظاهر تولید و کار و سرمایه مقوله ای جدا از حیات و روضه به حساب می آید. چنان که گفته شد هیئات و مجالس نام و یاد خاندان عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین آن هنگام تاثیر مضاعفی خواهند داشت که در روند جریان جامعه باشند و تاثیر مستقیم بر بدنه اجتماع بگذارند. امروز این تاثیر می تواند ارتباط مستقیم با اقتصاد جامعه داشته باشد. همانگونه که روزی ارتباط مستقیم با سیاست داخلی و خارجی و حتی نظامی داشته است. اینگونه ارتباطات در همیشه تاریخ شیعه بوده و هست و از همین رو فرهنگ شیعی همیشه زنده و پویا باقی مانده است. همانگونه که فقه شیعی نیز زنده و پویا باقی است. همین پویایی فقه و فرهنگ است که مجالس یاد اهل بیت رسول الله علیهم السلام را به عنوان مصداق ظهور و بروز تولی و تبری در تمامی عرصه های زندگی فردی و اجتماعی نمایان می کند.

× سید حمید رضا برقی

اکنون با گذشت بیش از سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی و با پشت سر گذاشتن مشکلات و مسایل مختلف، بی مناسبت نیست که نگاهی دوباره به کارکردهای اجتماعی هیأت های بیندازیم. نظام مقدس جمهوری اسلامی بر پایه اعتقادات مردم و حضور انقلابیشان در صحنه های گوناگون، تا کنون مقتدرانه جز بر آستان قدس اهل بیت علیهم السلام، سر تسلیم در برابر دیگران فرود نیاورده است. این سربلندی نشان افتخاری است که از بلندای غدیر خم شکل می گیرد و تا انتهای جهان ادامه خواهد داشت. شیعه حضرت امیر المومنین علیه افضل صلوات المصلین آن هنگام که شور حسینی در سر داشته باشد همه دنیا را کربلا و همه روزش را عاشورا می داند و این شور و شعور زمانی که در مسیر انتظار قرار گیرد، کوهی را شکل می دهد که برای سرکشان جهان چاره ای جز تسلیم و خضوع در برابر اعتقادات بلند اهالی این کوهسار نخواهد گذاشت.

این روزها تجلی اقتدار ملی و شکوه اجتماعی مردم ایران که برگرفته از همان مفاهیم والای اهل بیت علیهم السلام است، تلاش برای شکوفایی استقلال جامعه و نظام در برابر تهدیدهای مادی و معنوی بیگانگان است. به عبارتی دیگر همه می دانیم که بزرگترین دلیل دشمنی دشمنان با نظام مقدس جمهوری اسلامی، به سرچشمه تقابل حق و باطل برمی گردد که سالار شهیدان علیه السلام فرموده بود کسی چون او با ناکسی چون یزید بیعت نخواهد کرد. قاعده ای که حضرت امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا گذاشتند تکلیف تمام طرفداران حق را برای همیشه معلوم ساخته است و این قاعده مهم ترین دلیل مخالفت

دشمنان، برگرفته از مکتب هیئات و مجالس روضه بوده است. بنیان گذار انقلاب اسلامی شاید بیش از هر کس دیگری بر اهمیت شکل گیری مجامع و مجالس عمومی ذکر اهل بیت علیهم السلام واقف بود و با بهره مندی از شور عاشورایی مردم شعار پیروزی خون بر شمشیر سر داد. اهمیت حضور در اینگونه مجامع و مجالس برای پیر جماران بدان سان بوده است که جایگاه صدور انقلاب خود و مدیریتش بر قلب ها را در جایی جز حسینیه نیافت. بر همین اساس عقیده اش این بود که هر چه داریم از محرم و صفر است. حضرت امام خمینی رحمت الله علیه نشان داد که جریان عزاداری بر سالار شهیدان علیه السلام در فرایندی اجتماعی تاثیر گذار خواهد بود.

راه اندازی و شکل گیری نهادها و تشکلهای اجتماعی، دغدغه جوامع مختلف بشری است. تشکلهایی که روابط اجتماعی در آنها شکل می گیرند و گاه چنان قدرتمند می شوند که می توان از طریق این تشکلهای مردمی و اجتماعی، حکومت ها را تغییر داد. این روزها تشکلهای اجتماعی به صورت شبکه های اجتماعی مجازی بروز و ظهور بیشتری یافته است که البته در اکثریت غالب این شبکه ها نگاهی مادی گرایانه و دور از مفاهیم معنوی حاکم است. با نگاهی دیگر گونه به جریان مجالس آل الله علیهم السلام می توان ادعا کرد این جلسات که به منظور ذکر مصیبت و تعظیم شعائر بر گزار می شود قدرتمندترین شبکه اجتماعی بشری است که هیچ جریان مشابهی را نمی توان متصور شد. مقایسه اجمالی میان هر گونه تجمع و تشکلی با هیئات این ادعا را به سادگی اثبات خواهد کرد.



ماهی

عکسی از قرآن‌های سوزانده شده
توسط نیروهای آمریکایی در
افغانستان

عَقَابِ حُرِمَتْ عَلَيْهِمُ الْبَيْتَةُ وَالْأَمْوَالُ وَلَمْ
 يُخْزِرُوا وَمَا أَهْلُ بَيْتِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنَقَةُ
 وَالْمُؤَفَّقَةُ وَالْمُتَرَدِّدَةُ وَالْمُطِيعَةُ وَمَا أَكَلُ
 السَّبْعِ إِلَّا مَا ذُكِّرْتُمْ وَمَا ذُكِرَ عَلَى النَّصِيبِ
 أَنْ لَسْتُ بِمُؤَيَّدٍ بِالْأَزَلِ إِنْ لَمْ يَكُنْ فَمِنْ يَوْمِ يُبَيِّنُ
 الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تُخْشَوُهُمْ وَانْخَشِرُوا
 الْيَوْمَ الْكَلْبَتِ لَكُمْ دِينُكُمْ وَأَنْتُمْ عَلَيْهِمْ
 تَعَصِي وَارْتَضَيْتُمْ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَهِيَ أَهْلُ
 فِي مَخْصَصَةٍ فَتَرْتَضِي أَنْفَ آتَاهُمْ فَأَرَاتِ اللَّهُ تَعَالَى

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
 أَنْزَلَ هَذِهِ السُّورَةَ
 وَجَعَلَ فِيهَا آيَاتٍ
 بَيِّنَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

فَات

عکس قسمتی از ضریح امام
حسین علیه السلام
عکس: emamhosein.org





ماحولیات

مسجد شیخ لطف الله، اصفهان

صفحه ۱۲۹ | فروردین ۱۳۹۱ | ۱۳۹۱



نگاهی به رویدادهای ماه های
جمادی الاول و جمادی الثانی

ماه مادران

ماه جمادی الاول یا جمادی
الاولی پنجمین ماه و ماه جمادی
الثانی یا جمادی الآخر ماه ششم
از ماه های قمری است. دلیل
نامگذاری جمادی الاول و
جمادی الثانی این است که چون
در هنگام نامگذاری ماه های
عربی، این دو ماه در فصل سرما
و یخبندان قرار گرفتند پف
«جمادی» (یعنی انجماد و
یخبندان) نام گرفتند. در این
شماره به بررسی وقایع نیمه دوم
ماه جمادی الاول و نیمه اول
جمادی الثانی پرداخته ایم. یکی
از مهم ترین حادثه هایی که در
این دو نیمه اتفاق افتاده است،
شهادت حضرت زهرا سلام الله
علیها است. شهادت حضرت
زهرا بنا بر روایت ۹۵ روز بعد
از رحلت پیامبر، در ماه جمادی
الثانی واقع شده است. اتفاقات
دیگری که در این ماه افتاده
است در گذشت ابوبکر در سال
۱۳ قمری، در گذشت هارون
الرشید در سال ۱۹۳ قمری و قتل
عبدالله بن زبیر به دست حجاج
بن یوسف ثقفی در سال ۷۳
قمری است.

وفات حضرت عبدالله پدر پیامبر ۱۲ جمادی الاول - ۱۶ فروردین

عبدالله؛ پدر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
دهمین پسر عبدالمطلب است؛ او و زبیر و
ابوطالب هر سه از مادری به نام فاطمه بنت
عمرو بن عائذ در مکه به دنیا آمده اند. وقتی
عبدالله به ۲۴ سالگی رسید و به خاطر نذر پدر
به جای او صد شتر قربانی کردند، با آمنه دختر
وهب بن عبد مناف که برترین زن قریش بود،
ازدواج کرد و خداوند پیامبر را به عنوان ثمره
این ازدواج نورانی به آن ها هدیه کرد.
عبدالله در سفری که از شام برمی گشت در
مدینه در سن بیست و پنج سالگی از دنیا رفت.
از عبدالله تنها پنج شتر و یک گله گوسفند و
یک کنیز به نام «ام ایمن» که مدتی پرستاری

غلام مطلب می دانستند و به او عبدالمطلب
می گفتند. عبدالمطلب بعد از مطلب،
مهمانداری حاجیانی که به مکه می آمدند
را به عهده داشت و برای آسان تر شدن آب
رسانی به حاجیان، چاه زمزم را به کمک پسر
بزرگش حارث بازسازی کرد. موقع کندن چاه
زمزم برای بازسازی، دو مجسمه آهوی طلایی
و چند شمشیر پیدا شد که با قرعه کشی
شمشیرها به عبدالمطلب رسید و دو آهو را
در کعبه گذاشتند. عبدالمطلب با دو شمشیر
دری برای کعبه ساخت و آهو ها را روی آن
نصب کرد.
موقع کندن چاه، به خاطر کارشکنی های
قریش، عبدالمطلب نذر کرد که اگر خدا ده
پسر به او بدهد، یکی از آن ها را برای خدا،
جلوی کعبه قربانی کند. سال ها بعد وقتی

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به عهده
گرفت، باقی ماند. پیکر پاک عبدالله در مدینه
به خاک سپرده شد.

وفات حضرت عبدالمطلب ۲۷ جمادی الاول - ۳۱ فروردین

عبدالمطلب پدر بزرگ پیامبر اسلام فرزند
هاشم بن عبد مناف بود. اسم ایشان «شیبه»
بود چون در بین موهایشان موی سپید وجود
داشت. کنیه اش ابوالحارث (حارث بزرگترین
پسر او بود) و مادرش سلمی بنت عمر از
قبیله خزرج بود. عبدالمطلب بین مردم به
فیاض (بخشنده) شهرت داشت. او کودکی
خود را در قبیله مادری اش گذراند ولی بعد
توسط مطلب عموی خود به سفارش هاشم به
مکه برگردانده شد. به همین خاطر که مطلب
سرپرستی او را به عهده داشت، مردم او را

عبدالمطلب صاحب ده پسر شد، قرعه به نام
عبدالله پدر پیامبر افتاد که قربانی شود. اما با
فشار مردم و سران قریش، عبدالمطلب ناچار
شد که به جای عبدالله صد شتر قربانی کند.
وقتی ابرهه، پادشاه یمن، برای خراب کردن
کعبه به مکه لشکر کشید، عبدالمطلب به
عنوان بزرگ قریش به دیدن او رفت ولی
فقط از او خواست دویست شتری را که از او
غارت شده بود، برگرداند. ابرهه گفت: «چرا به
این خواسته کوچک اکتفا می کنی، در حالی
که من برای خراب کردن کعبه آمده ام؟»
عبدالمطلب گفت: «من صاحب شتران قریش
هستم و کعبه، پروردگاری دارد که خود، از آن
نگاهبانی می کند».
عبدالمطلب اولین کسی بود که در ماه رمضان
به غار حراء می رفت و در تنهایی به عبادت
می پرداخت. او ده پسر به نام های عبدالله،
عباس، حمزه، ابوطالب، زبیر، حارث، حجل،

مقوم، ضرار، ابولهب داشت و شش دختر به نام‌های صفیه، ام حکیم، عاتکه، امیمه، آروی و بره. عبدالمطلب مثل بقیه اجداد پیامبر به دین حضرت ابراهیم علیه السلام بود و سرانجام در سن ۱۲۰ سالگی، وقتی پیامبر هشت ساله بود، از دنیا رفت.

شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها ۳ جمادی الثانی ۱۶ رجبیهشت

مسئله ای که در جریان شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها بسیار سوزناک و حزن آور است سختی نبودن شان برای امام علی علیه السلام است. نبودن کسی که امام به وجودشان افتخار می کرد، یک واقعیت زجرآور و غیرقابل تحمل است. مثلاً امام در جواب نامه ای به معاویه نوشته

از او آسمان و زمین در نظرم زشت می نماید و هیچ گاه اندوه دلم نمی گشاید. چشمم بی خواب و دل از سوز غم سوزان است تا خداوند مرا در جوار تو ساکن گرداند. مرگ زهرا ضربه ای بود که دل را خسته و غصه ام را پیوسته گردانید و چه زود جمع ما را به پریشانی کشانید... اگر بیم چیرگی ستم کاران نبود برای همیشه این جا (کنار قبر زهرا) می ماندم و در این مصیبت بزرگ چون مادر فرزند مرده اشک از دیدگانم می راندم.

وفات حضرت ام البنین علیها السلام ۱۳ جمادی الثانی ۱۶ رجبیهشت

ام البنین علیها السلام دختر حزام بن خالد عامری از خاندان بنی کلاب و مادرش ثمامه بود. حدود سال پنجم هجری در کوفه و یا اطراف آن متولد

او را «ام البنین» صدا زدند. بعد از واقعه عاشورا حضرت زینب سلام الله علیها قبل از همه به دیدن ام البنین رفت و به او تسلیت گفت. ام البنین علیها السلام بعد از واقعه کربلا هر روز پسر کوچک حضرت عباس علیه السلام را برمی داشت و به بقیع می رفت و برای امام حسین علیه السلام و بقیه شهدای کربلا عزاداری می کرد و اشک همه را درمی آورد. ایشان همچنین در خانه شان مجلس سوگواری برپا می کردند و زنان بنی هاشم در آن جا جمع می شدند و عزاداری می کردند. این مراسم هر روزه نوعی انقلاب و اعتراض بر ضد حکومت بنی امیه بود. روزی که بشیر به فرمان امام زین العابدین علیه السلام وارد مدینه شد تا مردم را از بازگشت اسرا باخبر کند، ام البنین علیها السلام راه او را گرفت و فرمود: ای بشیر، از امام حسین چه خبر داری؟ بشیر گفت: خدای تعالی



بودند: «بهترین زنان جهان از ماست و حماله الحطب و هیزم کش دوزخیان از شماست.» یا در جای دیگری فرمودند: «آیا در بین شما به جز من کسی هست که همسرش بانوی زنان جهان باشد؟» با وجود این ها تصور کنید که امام با آن همه هیبت و بزرگی اش و با همه صبوری اش چه طوری دارد عزاداری می کند: با چه کسی آرامش یابم ای دختر محمد؟ من به وسیله تو تسکین می یافتم؛ بعد از تو با چه کسی آرامش یابم؟ دوری از تو و احساس فقدان بر من گران خواهد بود، ولی گریزی از آن نیست. به خدا قسم با رفتنت مصیبت رسول خدا را بر من تازه نمودی. یقیناً مصیبت تو بزرگ است. مصیبتی که هیچ چیز و هیچ کس نمی تواند به انسان دلناری دهد و هیچ چیز نمی تواند جایگزین آن شود. بعد خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «این بانویی که برگزیده توست رحلت کرده و صبر فقدانش برای من دشوار است ... پس

شد. ایشان یکی از زنان بافضیلت، پرهیزکار، عابد، باتقوا و محدث و شاعر بود. پدران او از شجاع ترین شهسواران عرب بوده اند. بعد از شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، امیر المومنین علیه السلام از برادرش عقیل که یکی از زبردست ترین نسب شناسان عرب بود، خواست تا برای او همسری انتخاب کند. عقیل هم فاطمه کلابیه را انتخاب کرد، چون معتقد بود در بین عرب شجاع تر و قهرمان تر از پدران او پیدا نمی شود. نتیجه این ازدواج چهار پسر به نام های عباس (۲۶-۶۱ق)، عبدالله (۳۶-۶۱ق)، عثمان (۳۸-۶۱ق) و جعفر (۴۰-۶۱ق) بود که تمامی آنها در کربلا به شهادت رسیدند. ام البنین تا وقتی در خانه امیر المومنین بود فرزندان ایشان را بر فرزندان خود مقدم می داشت و در کمال ادب و فروتنی از آن ها پرستاری می کرد. حتی از امام خواست تا او را فاطمه صدا زنند تا فرزندان امام با شنیدن نام مادرشان ناراحت نشوند. به همین خاطر امام

ترا صبر دهد که فرزندان عبدالله و جعفر و عثمان شهید شدند. ام البنین گفت: از حسین چه داری؟ بشیر گفت: خدای صبرت دهد که عباس هم شهید شد. ام البنین گفت: فرزندان من و آنچه زیر آسمان است فدای نام حسین باد! مرا از حسین خبر ده. وقتی که بشیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به ام البنین داد، آن بانو ناله ای کشید و گفت: ای بشیر، بند دلم را پاره کردی و آن گاه صدا به ناله و شیون بلند کرد. یکی از روضه های مشهور ام البنین علیها السلام این است که: لا تدعونی ویک ام البنین / تذکرینی بلیوث العرین کلت بنون لی ادعی بهم / والیوم اصبحت ولامن ینین ای خواهر! تا حالا اگر من را ام البنین می نامیدی بعد از این دیگر ام البنین نگو، چون این کلمه خاطرات مرا تجدید می کند، مرا به یاد فرزندانم می اندازد. دیگر بعد از این من را به این اسم نخوانید. در گذشته من پسرانی داشتم ولی حالا که هیچ کدام از آنها نیستند.

ثبت نخستین موقوفه تهران در سال ۹۱ با نیت عزاداری سیدالشهداء علیه السلام

نخستین وقف استان تهران در سال جدید با نیت عزاداری امام حسین علیه السلام و تامین ملزومات تحصیل دانش آموزان بی بضاعت به ثبت رسید. نخستین وقف در استان تهران در سال ۹۱ با نیت خیر بانویی ۵۱ ساله که شش دانگ آپارتمان مسکونی خود را وقف کرده است، به ثبت رسید. به گزارش روابط عمومی سازمان اوقاف و امور خیریه، طاهره مهرنمنش، شش دانگ آپارتمان مسکونی خود در استان تهران را با نیت عزاداری امام حسین علیه السلام وقف کرد. شایان ذکر است، تهیه خوراک، پوشاک، لوازم التحریر و سایر ملزومات جهت تحصیل دانش آموزان بی بضاعت نیز دیگر نیت این واقف تهرانی است.



ثبت نام اعتکاف در مسجد گوهرشاد

معاون اماکن متبرکه و امور زائرین حرم رضوی از ثبت نام متقاضیان اعتکاف سال ۹۱ مسجد گوهرشاد از اول اردیبهشت سال جدید خبر داد. محمود ممتاز، معاون اماکن متبرکه و امور زائرین حرم رضوی با بیان اینکه سال گذشته ۶۵ هزار متقاضی برای اعتکاف در مسجد گوهرشاد از سراسر کشور داشتیم، گفت: ثبت نام متقاضیان اعتکاف سال ۹۱ مسجد گوهرشاد از اول اردیبهشت سال جاری آغاز و به مدت ۲۰ روز ادامه خواهد داشت.

وی اظهار داشت: زائران غیر ایرانی هم می توانند برای شرکت در این فریضه الهی و

بهره مندی از معنویت این مکان مقدس ثبت نام کنند. ممتاز گفت: از تاریخ ۱ اردیبهشت ۹۱ لغایت ۲۰ اردیبهشت ۹۱ ثبت نام متقاضیان اعتکاف ۱۴۳۳ از طریق سایت اعتکاف به آدرس www.etekafir.com و پیام کوتاه ۳۰۰۰۰۰۸ انجام می گردد که پیش بینی می شود بالغ بر ثبت نام حدود ۱۳۰,۰۰۰ نفر متقاضی ثبت نام نمایند. وی افزود: ظرفیت مسجد گوهرشاد برای پذیرش معتکفین ۴ هزار نفر می باشد و معتکفین از تاریخ ۱۵ خرداد ماه به مدت سه روز در مسجد گوهرشاد معتکف خواهند بود.

۲۲۰ مبلغ به ادارات، مدارس و دانشگاهها اعزام شدند

کارشناس فرهنگی اداره تبلیغات اسلامی شمیرانات از اعزام ۲۲۰ مبلغ به ادارات، مدارس و دانشگاههای این منطقه همزمان با ایام فاطمیه خبر داده است. اعزام مبلغان زن و مرد به ادارات، دستگاهها، نهادهای اجرایی، مدارس، دانشگاهها و مراکز آموزشی از سوی اداره تبلیغات اسلامی شمیرانات در ایام فاطمیه انجام می شود. بیشتر مبلغان اعزامی بومی شمیرانات هستند و تعدادی نیز از دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم به مراکز مختلف اعزام می شوند.



■ اخبار کوتاه ■

■ درس اخلاق آیت‌الله تهرانی آغاز شد

درس اخلاق و معارف اسلامی آیت‌الله مجتبی تهرانی به مناسبت فرا رسیدن ایام فاطمیه (س) از ۱۴ فروردین ۹۱ همراه با اقامه نماز جماعت مغرب و عشاء به امامت وی برگزار شد. متن و صوت این جلسات در پایگاه اطلاع‌رسانی حضرت آیت‌الله حاج آقا مجتبی تهرانی به نشانی زیر در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

www.mojtabatehrani.ir

■ مسجد بزرگ برلین هدف حمله اسلام ستیزان

بزرگترین مسجد برلین هدف حمله افراد ناشناس، منتسب به گروه‌های اسلام‌ستیز قرار گرفت. بنا بر گزارش شبکه خبری "پرس تی وی"، بر اساس این گزارش، مسجد "سهیلتیک" هدف پرتاب شماری بمب رنگی قرار گرفت.

■ انفجار بمب در نزدیکی حرم حضرت زینب (س)

به گزارش فارس به نقل از شاهدان عینی، انفجار بمب در نزدیکی حرم حضرت زینب (س) در دمشق، ۷ کشته بر جا گذاشت. در این حادثه که در ساختمانی در نزدیکی حرم حضرت زینب (س) رخ داد، همچنین ۱۵ تن مجروح شدند. بر اثر این انفجار یک ساختمان سه طبقه نیز به کلی ویران شد.

■ اعتراض به شراپخواری شاه سعودی

مجری یک شبکه وهابی در اظهاراتی صریح خطاب به شاه عربستان وی را از خوردن شراب منع کرد. به گزارش شبکه آنلاین، عقیل هاشمی مجری شبکه وهابی «کلمه» در اظهاراتی صریح که متأثر از درخواست یکی از بینندگان این شبکه بود، پادشاه عربستان را از خوردن شراب منع کرد!



بندی می‌شوند. همچنین مهلت نام نویسی در آزمون تعیین سطح را تا روز چهارشنبه ۲۳ فروردین است و تاکنون بیش از ۶۰۰ نفر از مداحان برای شرکت در این آزمون ثبت نام کرده‌اند. بعد از اینکه مداحان تعیین سطح شدند در هر زمینه‌ای که اطلاعات آن‌ها پایین باشد کلاس‌هایی برای ارتقاء آگاهی آن‌ها تشکیل می‌شود.

وی راه اندازی دانشگاه علمی کاربردی برای مداحان را منوط به مشخص شدن سطح علمی مداحان دانست و افزود: باید بنیم سطح علمی مداحان به آن درجه‌ای می‌رسد که بخواهیم برای ورود آنان به دانشگاه برنامه ریزی کنیم.



◆ راه اندازی دانشگاه تخصصی برای مداحان

با توافق‌های صورت گرفته، برای مداحان دانشگاه علمی کاربردی راه اندازی می‌شود. رئیس مجمع مداحان جوان در گفتگو با ایلنا این خبر را داده و با اشاره به برگزاری آزمون تعیین سطح مداحان در روز جمعه، ۲۵ فروردین گفته است که برگزاری این آزمون، مقدمه‌ای برای راه اندازی دانشگاه علمی کاربردی برای مداحان است.

«جواد احمدی» نوع سوالات

آزمون تعیین سطح مداحان را تستی و تشریحی عنوان کرد و افزود: سطح علمی مداحان در این آزمون با توجه به شناخت آن‌ها در مورد اهل بیت و اماکن زیارتی تعیین خواهد شد و براین اساس رتبه



◆ تخصیص سالانه ۳۰ میلیارد تومان برای بقاع امامزادگان

معاون بقاع سازمان اوقاف با اشاره به عملیاتی شدن تنها ۱۰ میلیارد از بودجه مصوب سال ۹۰ برای امامزادگان گفته است: اختصاص سالانه ۳۰ میلیارد تومان توسط دولت به برخورداری بقاع از امکانات حداقلی طی ۱۰ سال منجر می‌شود. حجت الاسلام والمسلمین محمد غلامی، معاون بقاع سازمان اوقاف و امور خیریه با اشاره به اعتبارات بقاع در سال ۹۰ گفت: اگرچه این اعتبار در ابتدا ۲۰ میلیارد تومانی پیش‌بینی شده بود اما در نهایت تنها نیمی از آن یعنی ۱۰ میلیارد تومان از آن عملیاتی شد. این اعتبارات به عملیات عمرانی در ۲ هزار و ۷۰۰ بقعه در سطح کشور اختصاص یافته است. البته برخی از این بقاع نیازمند اقدامات عمرانی جرئی و ۴۰۰ مورد نیز نیازمند عملیات عمرانی سنگین هستند. برای انجام این عملیات‌ها تنها به اعتبارات دولتی بسنده نمی‌شود بلکه کمک‌ها و نذورات مردمی نیز بازوی کمکی بر قدرتی در این جریان به شمار می‌رود.

حمله ناکام به آیت الله سیستانی در عراق

منابع امنیتی عراق، روز ۱۵ فروردین ماه اعلام کردند که یک بمب مقابل منزل "حسن خماسی" نماینده آیت الله العظمی سیستانی، در محله "حی الحسین (ع)" شهر حله واقع در استان بابل منفجر شد که خساراتی را در محل وقوع انفجار به دنبال داشت اما آسیبی به نماینده آیت الله سیستانی وارد نکرد. مدتی کوتاه پس از این حمله ناکام، ایسنا به نقل از خبرگزاری برائای عراق نوشت: منابع امنیتی از حمله تروریست‌ها به منزل نماینده حضرت آیت‌الله سید علی سیستانی و پرتاب بمب صوتی به طرف منزل وی در جنوب کربلا خبر دادند. تروریست‌ها با استفاده از بمب صوتی منزل احمد الصافی، نماینده حضرت آیت‌الله سید علی سیستانی، مرجع عالیقدر شیعیان را در جنوب کربلا مورد هدف قرار دادند.

منابع امنیتی عنوان داشتند: این تروریست‌ها بمب صوتی را به منزل الصافی، واقع در محله النقیب پرتاب کردند که باعث وارد آوردن خسارت‌های مالی به منزل وی شد. نیروهای امنیتی سریعاً منزل وی را محاصره کردند. در چند ماه گذشته نیز چندین حمله تروریستی به منازل و دفاتر متعلق به نمایندگان آیت الله سیستانی از سوی عناصر مسلح با هدف ترور نمایندگان این مرجع شیعی در مناطق مختلف عراق صورت گرفته بود که بیشتر این حملات تروریستی ناکام ماند.



توهین مسئول سعودی به شیعیان

عالم وهابی سعودی و رئیس اتحادیه وکلا در مدینه در اظهاراتی توهین آمیز و بسیار رکیک، شیعیان را بی اصل و نسب خواند. "سلطان بن زاحم" در اظهاراتی توهین آمیز و بسیار رکیک از طریق شبکه های اجتماعی "تویتر" مدعی شده بود: "معتقدم اگر شیعیان مورد آزمایش قرار بگیرند، فقط تعداد بسیار کمی از آنها فرزند پدران خود هستند". توهین بسیار رکیک این عالم سعودی با واکنش و اعتراض های گسترده ای در داخل عربستان و همچنین شبکه های اینترنتی مواجه شده است. این چندمین اهانت سعودی ها در مدت اخیر نسبت به شیعیان بوده است و ظاهراً مسئولان و علمای وهابی و سنی سعودی کار جز اظهار نظرهای پردرر و سلفیهانه ندارند، چنانچه مفتی کل سعودی و رئیس هیأت علمای ارشد و در اظهار نظری پرواکنش کسانی را که خواستار باز بودن اماکن تجاری هنگام نماز هستند، "دجال" و "دروغو" دانست. "شیخ عبدالعزيز بن عبدالله آل الشیخ" در واکنش به اظهارات "عبدالله العویط"، پژوهشگر شرعی مبنی بر اینکه الزام برای بستن همه مراکز تجاری هنگام نماز بدعت است؛ تأکید کرده بود که درخواست برای گشودن اماکن تجاری هنگام نماز مغالطه کاری است و کسانی که خواستار چنین کاری باشند، "دجال" و "دروغو" هستند. "عبدالله العویط" هم گفته بود: بستن مکان های تجاری در زمان نماز بدعتی است که هیچ اساس عقلی و دینی ندارد و این امر در صدر اسلام انجام نمی شده و در آن زمان هیچ اجباری برای بستن مکان های تجاری وجود نداشته است.



اولین قاری مصری مسجدالاقصی در گذشت

استاد شیخ محمد احمد شیبب از قاریان مطرح مصری روز سه شنبه در سن ۷۸ سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد. شیخ محمد احمد شیبب در سال ۱۹۳۴ میلادی در روستای دنریط از توابع دقهلیه مصر به دنیا آمد. زمان ولادت وی مصادف شد با اولین پخش رادیویی صدای شیخ محمد رفعت و همین مساله باعث افزایش اشتیاق پدر در جهت قرار دادن فرزند خویش در راه قرآن گردید. وی در دو سالگی به بیماری دچار شد که او را با خطر مرگ مواجه کرد. پدر شیخ نذر کرد که چنانچه فرزندش از آن بیماری خلاص شود او را وقت قرآن نماید. شیخ محمد احمد شیبب به اذن خداوند شفا یافت و پدر وی او را روانه مکتب شیخ توفیق ابراهیم گردانید تا به حفظ قرآن و فراگیری تجوید بپردازد. در سال ۱۹۵۱ به آموزشگاه قرائات الزقازیق پیوست و در سال ۱۹۵۷ با حضور و قرائت در یک محفل عزا که همراه شیخ عبدالفتاح شمشاعی در المنصوره برپا شده بود، رسماً به جرگه قراء معروف پیوست. در سال ۱۹۶۱ دچار التهاب حنجره شد و همین او را از خواندن منع می نمود اما با عنایت الهی شفا یافته و از آن پس سیل دعوت بود که جهت شرکت در محافل گوناگون به سوی او سرازیر می شد و در سال ۱۹۶۴ رسماً به عنوان قاری رادیو در کنار سایر مشایخ انتخاب گردید. شیخ محمد احمد شیبب، نخستین قاری مصری است که در مسجدالاقصی قرآن کریم تلاوت کرد، بامداد روز ۱۵ فروردین ماه، بر اثر کهنوت سن در استان «دقهلیه» این کشور دعوت حق را لبیک گفت.



آل خلیفه از برگزاری آیین های مذهبی شیعیان ممانعت می کند

فعال سیاسی بحرینی می گوید؛ خاندان آل خلیفه از زمان به دست گرفتن قدرت در بحرین با همه امکانات خود برای منع مردم از برگزار کردن مراسم های مذهبی تلاش می کند. جواد عبدالوهاب، فعال سیاسی بحرینی گفت: وزارت کشور بحرین تهدید کرده که مانع برگزاری مراسم عزاداری رحلت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در منطقه المحرق خواهد شد. وی با درخواست از همه ساکنان منطقه المحرق برای برگزار کردن مراسم عزاداری حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ادامه داد که حضور همه ساکنین منطقه المحرق در مراسم عزاداری مانع حمله عوامل رژیم آل خلیفه به عزاداران می شود. ساکنان المحرق با حضور در مراسم عزاداری این پیام را به آل خلیفه خواهند رساند که ملت بحرین از صدها سال پیش و قبل از آنکه آل خلیفه قدرت را به دست بگیرد، مراسم های مذهبی خود را برگزار می کند و انصراف از این گونه مراسم غیر ممکن بوده آل خلیفه نمی تواند مانع برگزاری این مراسم شود. عبدالوهاب تأکید کرد: قانون اساسی و منشور همکاری ملی بحرین که توسط آل خلیفه تدوین شده اند، نیز برگزاری مراسم مذهبی را مجاز می دانند و همه فرقه ها و پیروان ادیان را در برگزاری آیین های مذهبی خود آزاد گذاشته اند. هیچ کسی ندیده که آل خلیفه مانع برگزاری مراسم های خاص مسیحیان و بودائی ها حتی یهودیان شود؛ ولی عوامل آل خلیفه به پیروان اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حمله می کنند.

هیأت



بعضی جلسات مثل میدان مین است
گفت و گو با حجت الاسلام
والمسلمین سیدحسین مومنی
منبری ثابت مسجد ارک تهران



تبلیغ لازم نیست
هیأت مکتب علی علیه السلام
بیش از ۴۰ سال سابقه دارد



چرا مباح حرف سیاسی نزنند؟
محمود تباری، معتقد است
جمع شدن بعضی جمعیت‌ها
لشکرکشی هیأت‌هاست



آخرین نسل برتر
حاج علی آقای ترابی در
۸۰ سالگی هم شعر حفظ
می‌کند

حسینیه بنی فاطمه از قدیمی‌ترین پایگاه‌های عزاداری مردم تهران در محله سرچشمه



گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سید حسین مومنی
منبری ثابت مسجد ارک تهران

بعضی جلسات مثل میدان مین است



حسین صدرایی عارف

شب عاشورا به دنیا آمده است و می گوید: «پدر بزرگم هر وقت مرا می دید، می گفت: مصیبت آمد. هر جامی خواستم منبر بروم به من می گفت جان مادرت تو روضه نخوان، ما تو را می بینیم گریه مان می گیرد.»

سید حسین مومنی که شاید خیلی ها او را با داستان علی گندابی بشناسند، این روزها در قم رسائل و مکاسب یعنی سطوح عالی حوزه را تدریس می کند. او از کودکی با جلسات شیخ حسین انصاریان در جنوب تهران انس داشته و با احترام از «شیخ» یاد می کند؛ مادر بزرگش روضه خوان بوده، پدرش هم که روحانی و از خطبای ترک زبان به شمار می رود، اما خودش می گوید، ترکی را فقط می فهمد و نمی تواند به ترکی سخن بگوید؛ چه رسد به سخنرانی. جزو همان شش -هفت نفری است که هیأت محبین اهل بیت علیهم السلام در قم را راه اندازی کردند. می گوید علیرضا پناهیان آن موقع ملبس نبود و فقط موقع سخنرانی ملبس می شد، خودش هم می اندازد بوده است. شاید آن موقع فکرش را هم نمی کردند که روزی این هیأت شش -هفت نفره، پذیرای هزاران نفر در شب های قدر یا روز عرفه باشد.



حدوده ۱۰ سال پیش بود که با شمادر مدرسه علمیه بقیه الله آشنا شدم. فکر کنم وقتی درس را بیان می کردید، کل مدرسه و حتی خانه های

اطراف می شنیدند!

سال چهارم طلبگی ام، سال اولی بود که تدریس را شروع کردم؛ الآن بیست و چند سالی است که سابقه تدریس دارم؛ فقط دو سال پیش به خاطر کسالتی که برای خانواده پیش آمد، مجبور شدم تدریس را تعطیل کنم، ولی در هیچ شرایطی درس را تعطیل نکردم و همیشه درس در اولویت بوده است؛ تدریس همیشه برای من اولی بوده است. این هم مورد اصرار حاج آقای والد ما بود و خودم هم خیلی از تدریس لذت می برم.

■ مگر می شود یک فرد، این قدر این طرف و آن طرف منبر برود و تدریس را هم تعطیل نکند؟
خیر، نمی شود؛ به شدت باهم در تعارض هستند.

■ پس شما چطور؟

من این طرف و آن طرف نمی روم. فقط مناسبت ها، پنج شنبه، جمعه ها و جمعه ای که سر شب به قم برگردم و بتوانم هفت صبح شنبه به کلاس برم، بعد نیمه دوم رمضان، دهه اول محرم، دهه آخر صفر و دهه دوم فاطمیه؛ دهه دوم هم که عرض می کنم، نه این که دهه تدریس تعطیل باشد، پنج روز؛ یعنی مناسبتی.

■ فقط مناسبتی...؟

بله، مناسبتی که درس تعطیل می شود، مثلاً ممکن است شهادت امام صادق علیه السلام باشد و من تا تهران بروم و برگردم، این طور ممکن است، ولی اینکه بروم و درس را تعطیل کنم، نه؛ چون درس برای من از اهمیت بیشتری برخوردار است.

■ چرا؟ علت این اهمیت چیست؟

خیال می کنم اگر کسی که می خواهد در عرصه تبلیغ موفق باشد، هر چه بعد علمی اش بیشتر باشد، تأثیر آن بیشتر است. متأسفانه این کلمه خیلی باب شده که فلانی منبری است، یعنی سواد ندارد؛ در حالی که خیلی از اساتید و مدرّسین بنام حوزه در عرصه تبلیغ هم موفق هستند.

■ شاید رسانه ها هم در معرفی شخصیت های منبری که از سطح بالای دانش برخوردارند قصور یا تقصیر داشته باشند.

البته همکاری با رسانه، فوری انسان را به بازار مصرف

می کشاند. این توصیه حضرت آیت الله ناصری است که ایشان می فرمود: «تاریخ مصرف شما از ۵۰ سال به بالا است؛ بار علمی خود را ببندید، زیر ۵۰ سال زیاد در دست نیایید» ما اگر زود بالا بیاییم، زود هم پایین می رویم. من یک تعبیری دارم برای بعضی از دوستان که در عرصه خطابه می خواهند وارد شوند، مثال می زنم و می گویم: آقای داخل مزرعه ای رفته بود و دید در این مزرعه آب مرتب بیرون می آید و دیواره هایش (اطرافش) خشک است، سؤال کرده بود: چرا این طور است؟ گفتند: دوستان پدر ما این مزرعه و اطراف این جا را خریدند و بیست متر زمین را کندند و آب را رسیدند و کار را شروع کردند. پدر ما به آب رسید، ولی رها نکرد تا صدم متر کند و به سفره های زیر زمینی رسید. حالا خشکسالی شده و آن هایی که بیست متر زمین را کنده بودند الآن آب ندارند، ولی زمین پدر ما آب دارد. بالاخره کفگیر

خطیب یک موقع به ته دیگ

می خورد، اما اگر دستی در فقه و اصول و... داشته باشد، در روایت و تهذیب باشد، مشکلی نخواهد داشت.

■ به نظر شما یک خطیب و یک مبلغ به چه مبانی و مباحثی باید تسلط داشته باشد؟

باید یک دوره روایت را دیده باشد. البته نمی گویم بحار الانوار را بخواند، البته بخواند عالی است، ولی حداقل یک دوره اصول کافی باید دست یک خطیب باشد. من نازل ترین مرتبه را می گویم. شما سفینه البحار را هم می توانید

اضافه کنید که بسیار عالی است. یعنی اصول کافی و سفینه البحار حداقل منابعی است که یک خطیب باید در دست و مباحثه ای بر اساس آن داشته باشد. یعنی مثل ما طلبه ها که با هم بحث می کنیم با همدیگر بحث کنند. باید یک دوره نهج البلاغه در دست داشته باشند. نه این که دنبال شرح های مفصل باشند. یک دوره تفسیر باید در دست خطیب باشد. البته تفاسیر کوتاه مثل جوامع الجامع، یا اگر نمی توانند حداقل آیه قرآن را بدانند که شأن نزول آیه و معنایش چیست؟ یک دوره کوتاه، پیشنهاد می کنم تفسیر آقای قرائتی - که شیرین و روان است - و بعد باید یک سری کتاب های مطالعاتی را در دست داشته باشند. من توصیه نمی کنم از کتاب های شهید مطهری شروع شود. بلکه باید از کتاب های شهید دستغیب شروع کنند. اول کتاب های شهید دستغیب یک دوره دیده شود و

بعد کتاب های شهید مطهری خوانده شود.

■ بعضی خطبا هستند که هنوز در زمینه تبلیغ و خطابه از پختگی لازم برخوردار نشده اند، اما خیلی سر و صدا راه می اندازند. این ها به نظر شما آسیب زانیست؟

به صورت مقطعی ممکن است این ها بالا بیايند؛ کما این که در سال های اخیر دیده ایم. یک دهه آمده اند ولی بعد چه؟ چون بیست متر کنده اند و به آب رسیده اند، فکر می کنند الآن تکلیف است و باید کار انجام دهند. تکلیف در همان مناسبت هایی است که عرض کردم، غیر از آن نه. پدر آقای فلسفی فقط پنج شنبه و جمعه به ایشان اجازه منبر می داد. غیر از پنج شنبه، جمعه در قم محض درس و بحث بود. این طور نبوده که ایشان فقط خطابه رفته باشد؛ درس و بحث به راه بود.

■ کتاب هایی که ایشان نوشته اند، کاملاً نشان می دهد که ایشان خیلی عمیق بوده اند و علاوه بر آیات و روایات، به مباحث روز تسلط داشتند.

بله، بسیار عمیق بوده اند. شما ادبیات عرب را که آقای انصاریان به آن تسلط دارند، در ترجمه قرآن و ترجمه نهج البلاغه ایشان ببینید. من واقعا متأسفم که در جامعه ما حتی بعضی از اهل علم به محض این که بحث خطابه مطرح می شود، فکر می کنند سطح خطابه خیلی پایین است؛ در حالی که شأن خطابه و تبلیغ خیلی بالاست. شأن روضه و مرثیه هم خیلی بالاست؛ خیلی بالاتر از چیزی است که الآن عرف به آن رسیده است. واقعا ارزشش بالاتر از این حرف هاست.

■ منبر های شما با خاطرات تلخ یا شیرین همراه نبوده است؟

یک جایی در تهران منبر می رفتم که خیلی جمعیت می آمد. بعضی جلسات مثل روی مین رفتن یا مثل خنثی کردن مین است؛ اشتباه اول، اشتباه آخر است و با توجه به امکانات و تکنولوژی امروزه مثل موبایل، اینترنت، بلوتوث و... فراروی سایت ها موجود است. آقای بود که عقب افتادگی ذهنی داشت. این آقا به فاصله ده متری منبر نشسته بود و من دیدم کلافه است. ده دقیقه ای از منبر که گذشت، بلند شد و بیرون رفت و من پیش خود

این کلمه خیلی باب شده که فلانی منبری است، یعنی سواد ندارد! در حالی که خیلی از اساتید و مدرّسین بنام حوزه در عرصه تبلیغ هم موفق هستند

هر چقدر این ارتباط بین گوینده و دوست مداح صمیمی تر باشد، تأثیر در مخاطب بیشتر است. من رعایت حال او را بکنم و حرمت او را نگه دارم



منبر

گفتم خدا را شکر! بیرون رفت و آقای هم بیرون ایستاده بود و هر کس که می خواست وارد شود، اجازه نمی داد و می گفت آقا که سخنرانی اش تمام شد وارد شوند. چون یکی یکی که می آمدند حواس منبری پرت می شد. این بنده خدا که رفته بود بیرون، آب بخورد یا کار دیگری داشت، وقتی برگشت اجازه ندادند. هر چه گفتم، اجازه ندادند. داد و بیدار راه افتاد و جلسه به هم ریخت که گفتم آقا بگذارید داخل بیاید. آن بنده خدا ذوق کرد و داخل آمد و پا روی سر مردم می گذاشت و می آمد تا این که آمد دقیقاً کنار منبر نشست؛ با خود گفتم: خدا یا خودت کمک کن! خلاصه خیلی با استرس منبر را ادامه دادم. وقتی پنج، شش دقیقه گذشت یک دفعه دیدم بلند شد و گفت: حاج آقا یک چیزی بگویم؟ لکن زبان هم داشت، گفتم: بگو. تصور کنید همه هم می خندیدند و من باید این جلسه را اداره کنم. توسلی به حضرت معصومه سلام الله علیها پیدا کردم و گفتم: بی بی جان خودت کمک کن. در کوی نیک نامان ما را گذر نباشد! اگر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را.

خیلی منقلب شدم، چون می دانستم از این جلسه بیرون بروم، همه حیثیت و آبرو با بلوتوث و ... رفته است. این بنده خدا بلند شد و گفت: ای خدا! من و این حاج آقا و این داداش ها را همین امسال به کربلا ببر! من گفتم: خب بگوید الهی آمین! همه گفتند: الهی آمین! گفتم: «رفقا! مثل این که امشب مانباید حرف بزنیم. این جلو راه بیفتد و ما پشت سرش کربلا برویم.» جلسه ای که چند لحظه قبل خنده بود، یک دفعه به گریه تبدیل شد. چه گریه ای! چه گریه ای! در آن دهه ای که من آن جا منبر می رفتم، آن شب شبی بود که واقعا عجیب و بی نظیر بود. خاطره ای هم دارم از چند روز قبل از ایام شهادت امام سجاد علیه السلام که خدمت حضرت آقا بودیم. خدمت آقا جلسه اندرونی برای سخنرانی رفتیم. آقایانی که مسارا دعوت کرده بودند، گفتند که آقا در این جلسه اشکال طلبگی می کنند، بحث علمی ارائه کن، چون اگر روضه ضعیف باشد، تذکر می دهند.

قبل از این که وارد جلسه شوم، سه نفر از بزرگواران دفتر دوباره به من تذکر دادند و گفتند: حاج آقا مواظب باش و دفعه قبل آقای آمده و چیزی شده و ... من خیلی جاها منبر رفته ام؛ خدمت بعضی از مراجع، ولی این جا خیلی استرس به من وارد شد. وقتی روی منبر نشستم، صدای تپش قلب خودم را می شنیدم. بعد به مستمع که نگاه می کردم، دیدم مستمع عینک نقد به چشم دارد و می گوید این چه می گوید؟ چیزی دارد؟ بعد حیا می کردم و به چهره آقای می توانستم نگاه کنم و فقط به عباي حضرت تشان نگاه می کردم و صحبت می کردم. روایت را هم خواندم و بحثی هم مطرح شد که جرعه حرکت فرهنگی بعد از امام حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام زد و بعد از آن امام باقر علیه السلام شروع کرد و تثبیت و توسعه فرهنگی با امام صادق علیه السلام بود. بحث این چنینی بود و بعد به روضه رسیدیم. حدیثی از امام سجاد علیه السلام دیده بودم که فرموده بودند در شام هفت مصیبت به ما وارد شد، این حدیث را مرحوم آیت الله میرزا حبیب الله شریف کاشانی در کتابی آورده بودند که من هر چه گشته بودم، در بحار الانوار و جاهای دیگر این روایت را پیدا نکرده بودم و به طور یک جانی آمده و بسته و گریخته جاهای مختلف آمده و ذکر شده است. خدمت حضرت آقا عرض کردم: آقا ما این را هر چه گشتیم، به صورت روایت پیدا نکردیم و تا الآن هم من نتوانسته ام همه این روایت را جایی بخوانم. اما اجازه بدهید محضر شما عرض کنم. بعد خدمت آقا عرض کردم: اجازه بدهید همان طوری که برای یکدیگر روضه می خوانیم، برای شما هم روضه بخوانم. هفت مورد را خواندم و حضرت آقا خیلی گریه کردند و مجلس تمام شد. من استرس داشتم که آقا بعد از مجلس می خواهند چه بگویند؟ و بعد از من آقای بنی فاطمه که می خواند، من اصلاً نفهمیدم ایشان چه خواند. فقط به حضرت آقا نگاه می کردم و با خود می گفتم: خدا یا چیزی نگویند! البته روایاتی که خواندم، تمام سندها را می گفتم که از کجا و از چه منابعی بوده است. صحبت که تمام شد، آقا چای میل کردند. یک مرتبه به من رو کردند. قلب من ایستاده

بود. آقا فرمودند: «این حرفی که شما زدید، کاملاً درست بود» و سه روایت در تأیید این حرف هست و سه روایت را خواندند و من مات و میبوه ماندم که این بزرگوار که همه می گویند در حوزه رهبری و سیاسی حضور دارند، به من می گفتند این روایتی که الآن می خوانم در مناقب ابن شهر آشوب جلد چند و صفحه چند است.

■ با توجه به فعالیت های مختلف علمی و تبلیغی، چه چیزی را ما به افتخار خود می دانید؟

بیست و یکی - دو سال است که توفیق تدریس حوزه را دارم و در این سال ها پرورنده هم دارم. دو پایان نامه نوشته ام و مدرک سطح چهار حوزه را هم دارم که به آن دکترای می گویند. موضوع پایان نامه اول، رجعت جاهلی پس از رحلت نبوی است که سطح سه است و پایان نامه سطح چهار اوصاف بهشت و بهشتیان از منظر طریقین در قرآن؛ روایاتی که شیعه و سنی نسبت به تفسیر بعضی از آیات در اوصاف بهشت و بهشتیان دارند، موضوع ماست. بنابراین بعضی از دوستان سؤال می کنند مدرک شما چیست؟ من اصلاً از گفتن آن خوشم نمی آید و تا حالا هم انصافاً به این دو مطلب افتخار نکرده ام؛ نه به تدریس و نه به مدرک، ولی به دو چیز افتخار می کنم که این دورا دارم؛ یکی این که توفیق دارم خادم افتخاری حضرت معصومه سلام الله علیها هستم و دوم این که روضه خوان امام حسین علیه السلام هستم. یک سال مرا جزو اساتید نمونه حوزه انتخاب کردند و هدیه ای به ما دادند و گفتند چند کلمه صحبت کن. من گفتم افتخار من به این دو مطلب است که یکی جارو کش حضرت هستم و یکی هم این که روضه خوان ابا عبد الله علیه السلام هستم.

■ از جلسات ارک بر ایمان بگویند. شاید بهتر باشد قبل از آن از آشنایی با حاج منصور ارضی بگویند.

یک سال در ۲۷ رجب که مشهد مشرف بودیم، به ما گفتند امشب منبری ما نیامده، امکان دارد شما منبر بروید؟ گفتم: چشم! ما برای زیارت رفته بودیم

انتخاب می کنم. حتی در کارهای شخصی هم همین طور است. وقتی می خواهم کتاب بخرم، بهترین کتاب را می خرم و به اندازه وسع خودم زیباترین جلد را تهیه می کنم. من به این رسیده ام که باید از امام، ولایت و آقا دفاع شود و باید نسبت به شهداء بی تفاوت نباشیم، اما این را اصلاً بحث سیاسی نمی دانم؛ این را مفروغ عنه و مسلم می دانم. بنابراین اگر کسی

به این نتیجه رسیده ام که مردم زدن حرف های سیاسی روی منبر را نمی پسندند. اما زدن حرف سیاسی به منزله مباحثی نظیر امام، شهداء و ولایت نیست، لذا دفاع می کنم، دعا می کنم و ادله خود را می آورم؛ قرص و محکم و قوی. آدم متعصبی هم نیستم.

من در هر چیزی دنبال بهترین هستم. اگر مرجع تقلید انتخاب می کنم، بهترین آن را

مردم منبر سیاسی را نمی پسندند. اما



من جز احترام از رفقای مداح نسبت به شخص خودم چیزی ندیده‌ام. البته بعضی از دوستان نسبت به بعضی از آقایان گله‌مند هستند

زیر یک بیرق هستیم. او هم حرمت ما را نگه می‌دارد. ولی شرح وظایف همدیگر را بدانییم. خواندن روضه و مقتل با خطباست. کاری که حاج آقا منصور امسال می‌کردند، این بود که روضه‌ای که من می‌خواندم، عین همان روضه را در شعر برای مستمع می‌گفتند. چند روز قبل ایشان این جا بودند و آقای دارستانی منبر را اداره می‌کردند. بعد، یکی از شعرا هم نشسته بود. حاج آقا گفتند این صحبت‌هایی که آقای می‌کند را شعر بگو. فوری صحبت‌ها را تبدیل به شعر کرد. همان مطالبی که آقا گفت در قالب شعر خیلی زیبا پیاده کرد. این در دل مستمع اثر می‌گذارد و مستمع می‌طلبد. ما الآن شاهد اقبال مردم به سخنرانی هستیم، خصوصاً در کلان‌شهرهایی مثل تهران، اصفهان و شیراز. حتی مداح‌ها و رفقای ما مثل همین دوستانی که الآن نام بردم، واقعاً آدم‌آرام می‌کنند که بیایید در جمع‌های ماصحبت کنید.

■ این که شما یک الگوی مشخص را با ذکر شاهد مثال به مخاطب بیان می‌کنید به نظر من خیلی مفید خواهد بود.

مانباید از حضور شیطان غفلت کنیم. شاید خود آقای انسانی یادشان نباشد. جلسه‌ای در مشهد منزل آقای واعظی بود. ایامی بود که صبیحه حاج علی آقای انسانی کسالت داشت. آخر ماه صفر بود که من منزل ایشان رفتم. حاج آقا قاضی، دوستان دیگر و آقای انسانی هم آمده بودند. خود آقای واعظی، برادر ایشان، پدرشان و همه مداح بودند. سخنران هم من بودم. خواستم منبر بروم که آقای انسانی به من گفت: حالم مساعد نیست، اجازه بده بخوانم و بروم. گفتم: جلسه در اختیار شما باشد. این حرف‌ها نیست، ما آمده ایم گریه کنیم. واقعاً هم همین طور است، این طور نیست که تعارف کنم. ایشان رفت و خواند و روضه را به سمت کوجه بنی‌هاشم کشاند و کوچک‌ترین شعری که خواند، «دید بار شیشه دارد، سنگ زد...» جمعیت در اوج بود و همه گریه می‌کردند. چه جلسه‌ای شد! حال من بد شد و حاج علی در اوج مجلس میکروفرن رازمین گذاشتند. شما ببینید من این جاذبه کار می‌توانم بکنم؟

است. ممکن است با صد نفر حرف بزنند، ولی وقتی پایین می‌آیی می‌گویند: حاج آقا! مطلبی که امشب بالای منبر گفتید، این قسمت کمی گنگ بود، فردا شب این موضوع را توضیح بیشتری بدهید. کاملاً حواسش هست و به مطلب دقت دارد. اگر کسی بخواهد مطلبی را همین طوری بگوید، رک به او می‌گویند: امشب مطلب نگفتی. ولی الحمدلله هنوز به ما چنین حرفی رانده است.

■ بعضی‌ها می‌گویند مداحان به خطبای توحه نمی‌کنند یا برعکس.

من جز احترام از رفقای مداح نسبت به شخص خودم چیزی ندیده‌ام. البته بعضی از دوستان نسبت به بعضی از آقایان گله‌مند هستند، ولی این موضوع قابل حل است. ما باید به این برسیم که زیر یک بیرق هستیم. هم بازار امام حسین علیه‌السلام را داغ می‌کند و هم من. این قدر متوجه هستم که این جلسه حاج آقای ارضی مرا دعوت کرده و سفره‌ای پهن کرده‌اند. چند هزار مستمع آن جان‌نشسته و به من می‌گویند بیا و برای این مستمع صحبت کن. خوب این تواضع آن مداح است. در یک جلسه‌ای منبر می‌رفتم، نامه‌ای به من دادند که حاج آقا ۲۰ دقیقه بیشتر صحبت نکن! چون جلسه به خاطر باران دیر شروع شد. البته وقتی به من بگویند ۲۰ دقیقه حرف بزن، امکان ندارد ۲۱ دقیقه شود و سر ۱۹ دقیقه میکروفرن را زمین می‌گذارم، اما حاج محمود کریمی آمد و فهمید نامه این چنینی به من داده‌اند، نامه نوشتند که التماس می‌کنم و از شما خواهش می‌کنم مراعات بنده را نکنید؛ جلسه تماماً در اختیار شما. خوب آدم لذت می‌برد و ذوق و شوق پیدا می‌کند. آقای سعید حدادیان، رفقای دیگر و مداحان قم، حاج آقامهدی سلحشور، حاج آقامیر داماد، حاج عباس حیدر زاده و دوستانی که در شهرستان‌ها هستند، فوق‌العاده رعایت احترام را نسبت به ما می‌کنند. هر چقدر این ارتباط بین گوینده و دوست مداح صمیمی‌تر باشد، تأثیر در مخاطب بیشتر است. من رعایت حال او را بکنم و حرمت او را نگه دارم، چون ما

و اتفاقاً منبر هم رفتیم. اولین بار بود که حاج آقای ارضی که هر سال حسینیه مهدیان مشهد می‌آیند، آن جا آمدند و ما یکدیگر را دیدیم. دقیقاً همان سال بود که ایشان مرا برای دهه اول رمضان در مسجد ارک دعوت کردند. به من زنگ زدند و گفتند: من استخاره می‌گیرم، اگر خوب آمد و من گفتم: بله و از این تواضع و صراحت کلام ایشان، واقعاً لذت می‌برم. این نحوه آشنایی ما با حاج آقای ارضی بود.

■ چه مقاطعی در مسجد ارک سخنرانی دارید؟ دو جلسه را خدا توفیق داده است؛ یکی دهه اول رمضان و یکی هم دهه اول محرم.

■ هر سال؟

هر سال، البته دهه اول محرم چند سال است که ظهر تاسوعا و عاشورا در مسجد ارک مقتل خوانی دارم. من با حاج آقا منصور انس عجیبی دارم. جهت این انس آن است که من ایشان را بسیار قبول دارم. البته هر کسی ممکن است نقاط ضعف و قوتی داشته باشد، ولی انصافاً از ویژگی‌های بسیار بالایی که ایشان دارد، کار فردی او ست. ایشان حرم امام رضا علیه‌السلام می‌آید و زیارت جامعه می‌خواند، ولی وقتی تمام می‌شود در بالای سر امام رضا علیه‌السلام نماز شبش را می‌خواند. شما ببینید ۴۰ سال دعای کمیل سحرها، شوخی نیست. انصافاً دعای کمیل حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام کارخانه آدم‌سازی است. ایشان هم خوشش نمی‌آید من بخواهم از ویژگی‌های اخلاقی‌اش بگویم. چون شما سؤال کردید، من می‌گویم؛ و اگر نه می‌دانم اگر کسی بخواهد از ایشان تعریف و تمجید کند، خوشش نمی‌آید. ایشان اصرار دارد من کمتر از یک ساعت حرف نزنم. گاهی اوقات ۴۵ دقیقه حرف می‌زنم، ایشان ناراحت می‌شود. باور می‌کنید؟ ناراحت می‌شود. مرتب هم به من می‌گویند، آقا مراعات مرا نکن؛ هر چه می‌خواهی سخنرانی کن و هر چه می‌خواهی روضه بخوان. بعد شما مداحی را ببینید که از اول پای منبر بنشینند و وقتی هم داخل اتاق هست، یک باند کنار گوشش

مثل استان اصفهان. شهرهای دیگر در دهه محرم و صفر خیلی روضه دارند، اما شما در هر موقعیتی اصفهان بروی، صبح روضه هست، ظهر هست، بعد از ظهر هست، شب هست. کدام کشور این طور است؟ این به برکت چیست؟ جز زحمات امام و خون شهدا؟ آیا جز زحمات ولایت است؟ خیلی بی‌انصافی است اگر کسی بخواهد این حرف را بزند. ولایت، خط قرمز ماست.

هستند، قدرشناس نباشند، ولی ما هر چه داریم از ائمه داریم. من مدتی در بحرین و اوکراین زندگی کرده‌ام، سوئد و کشورهای دیگر را دیده‌ام. ما باید ببینیم کجا بیرق ائمه طاهرین علیهم‌السلام این طور بلند است؟ آیا بزم عزیزی که در ایران می‌شود در خود کربلا اتفاق می‌افتد؟ ما در ایران استان اصفهان را داریم که در طول سال دهگی روضه دارند و شهرهای دیگر هم دارند، ولی نه

گرایشی به این مطلب نداشته باشد در زمینه سیدالشهداء علیه‌السلام هم توفیقات او کم می‌شود. این نظام، بیرق چه کسی را بلند کرده است؟ بعضی‌ها می‌خواهند نظام را یک طرف بگذارند و تشکیلات حضرت زهرا سلام‌الله علیها و ابی‌عبدالله علیه‌السلام را یک طرف. این طور نیست، اگر چه ممکن است طیفی که الآن



شبهه را جواب می‌دهم و کار سیاسی ندارم. خطیب باید در این زمینه‌ها توانمند باشد. وقتی می‌گویم بینش آدم باید بالا باشد، یعنی اینکه در فقه و اصول توانمند باشد تا نفوذ کلمه انسان بالاتر برود.

■ پای درس برخی اساتید که می‌نشینی، احساس می‌کنی که استاد، قدرت نفوذ بالایی دارد و گویی این نفوذ کلام و صفای باطن را به واسطه مناجات شبانه به دست آورده است. تا چه اندازه همین موضوع در خطابه و سخنرانی مطرح است؟

اگر این نباشد، هیچ دستاوردی به دست نمی‌آید. من اگر باور و اعتقاد نداشته باشم که هیچ مؤثر نیست و اصلاً تأثیر نخواهد داشت، باید افراد، کار

فردی خود را داشته باشند تا بتوانند در کارهای جمعی هم موفق باشند. با یکی از آقایان که خیلی سرشناس است، خدمت یکی از علما رفتیم. با این که مسافرت‌های من خیلی کم است، اما هر شهری که بروم، علما را شناسایی می‌کنم و به محضر علما -ولو کوتاه- مشرف می‌شوم. هر موقع

به دو چیز افتخار می‌کنم که این دورا دارم؛ یکی این که توفیق دارم خادم افتخاری حضرت معصومه سلام‌الله علیها هستم و دوم این که روضه‌خوان امام حسین علیه‌السلام هستم



■ اگر بخواهیم گزیده‌تر بگوییم، مهم‌ترین آفاتی که یک خطیب را تهدید می‌کند، چه آفاتی است؟ همه این‌ها ما را تهدید می‌کنند. صفت طمع، بخل، ریا و عصبیت. این عصبیت را در شرح کتاب معنا می‌کند که «در آراء و عقائد و افکار و اعمال خود، صفا و حریت و حقیقت و روحانیت را کنار گذاشته و روی خیالات موهوم و وابستگی‌های ظاهری و انتصابات عرفی و اسم و شهرت و علائق دیگر، خود را محدود و مقید کند و از روش مخصوص و افکار و اعمال معینی طرفداری کند.» یا وارد شدن به مسائلی که اصلاً انسان تخصص آن را ندارد، وارد نشود. من در بحث‌های سیاسی وارد نیستم و لذا وارد نمی‌شوم. البته دفاع از ولایت، شهدا و امام، بحث سیاسی نیست، این بحث فقهی است. این وظیفه و تکلیف شرعی است.

■ شب قدر سال اخیر در دانشگاه امام صادق علیه‌السلام اشاره لطیفی به برخی مباحث روز داشتید. نه، بحث سیاسی نکردم.

■ خب همان موقع و بژه‌نامه خاتون منتشر شده بود و اشاره غیر مستقیمی به آن داشتید. بحث تاریخی کردم، ولی گفتم چرا کسی که در محدوده مسائل فقهی وارد نیست، وارد می‌شود؟ شما ممکن است معاون رئیس

جمهور باشید. خب باش، در کار خودت موفق هستی، اما به چه مجوزی به خودت اجازه می‌دهی در این مسائل وارد شوی؟ ما عالم داریم و علما باید اظهار نظر کنند. روی این بحث دارم. من اسم این کار را منبر یا سخنان سیاسی نمی‌گذارم. این شبهه است. آنها به دین ما شبهه وارد کرده‌اند و من

آن جا خیلی از دست آقای انسانی ناراحت شدم که در اوج، جلسه را به من دادی. من بخواهم بسم‌الله بگویم، حال مستمع گرفته می‌شود. با ترندهای خودم جلسه را اداره کردم، خیلی خوب شد، گریه هم بیشتر از آن زمان شد. اما یک روز آقای علی انسانی را گیر آوردم و گفتم: به آن صورت جلسه را به من دادی، با خودت نگفتی من کم بیاورم؟ به من گفت: فکر می‌کنی من بدم می‌آید که یک بیت شعر بخوانم و جلسه منفجر شود؟ وقتی من بخش اول را خواندم، دیدم بخش بعدی هوای نفس است؛ می‌کروم و از زمین گذاشتم. ببینید این خیلی حرف است. شیطان خیلی قوی با ما کار دارد. آن فرد در تشکیلات امام حسین علیه‌السلام، مداح است، منم روضه‌خوان و سخنران جلسه. همه زیر یک بیرق هستیم. هر دوی ما می‌خواهیم این بیرق بالاتر برود و هر چه اتحاد بیشتر شود، طبیعتاً تأثیر در مخاطب هم بیشتر خواهد بود. مستمعین زیاد به من این حرف را زده‌اند و گفته‌اند که یکی از عللی که اقبال به این جلسه است، اتحاد بین گوینده و مداح است. واقعا من جز احترام از این بزرگواران ندیده‌ام. حالا موارد نادری ممکن است از بعضی از جوان‌ها صادر شود که کم‌لطفی کنند؛ اما از این آقایان، کمترین جسارت و توهین را ندیده‌ام.

■ چه آفت‌هایی خطاب و مبلغان را تهدید می‌کند؟ باب ۶۵ کتاب مصباح‌الشریعه امام صادق علیه‌السلام در آفات علماست. اینجا حدود ۱۰ آفت از آفات علما را بیان می‌کند که طمع، بخل، ریا، عصبیت، تکلف در سخن گفتن یا نوشتن و سستی کردن در مقام عمل از جمله آنهاست. من هر سال برای برادران و خواهران که سال اول حوزه می‌شوند، فقط این روایت را می‌خوانم که آفات علما را از اول طلبگی بدانند. این‌ها آفات هستند و شیطان، دنبال یک روزنه می‌گردد که نفوذ کند. خدا رحمت کند آیت‌الله پهلوانی را! من شاگرد ایشان نبوده‌ام، ولی زمانی در مدرسه کرمانی‌های قدیم در کوچه آیت‌الله فیض، پشت بازار، منزل آیت‌الله پهلوانی واقع شده بود. زمانی به زور خدمت ایشان می‌رفتیم؛ چون ایشان به این راحتی راه نمی‌داد و من توفیق و لیاقت شاگردی ایشان را نداشتم. ایشان یک‌بار اسم مرا روی یک پلاکار دیده بودند. به من فرمود: این تو هستی؟ گفتم: بله، گفت: نصیحت می‌کنم، هر وقت پشت میکروفتن قرار گرفتی، خودت را یک سر و گردن از مستمع بالاتر نبینی. به محض این که این احساس در تو به وجود بیاید، شروع ضلالت و گمراهی توست و به تو توصیه می‌کنم هیچ موقع به تو حالت استغناء دست ندهد. من مقیدم هفته‌ای یک جلسه درس اخلاق بروم.

می‌کنیم. من برای همه با هر تفکر سیاسی که باشند، احترام قائل هستم. بلکه با یکدیگر بحث هم می‌کنیم. من ادله خود را می‌گویم و آن‌ها هم ادله خود را. وقت‌هایی که اصفهان می‌روم، یک منبر می‌روم، ولی خدا شاهد است، که چه شب‌هایی تا صبح نشسته‌ایم و بحث کرده‌ایم؛ با طیف‌های مختلف و با افراد مختلف در چارچوب ادب و نزاکت.

■ بعضی‌ها منبر آماده یک خطیب برجسته را می‌گیرند و حفظ می‌کنند و ارائه می‌دهند. نظر شما درباره این رفتار کاملاً مقلدانه چیست؟
در تجوید داریم که برای شروع، تقلید خوب است، اما وقتی خودت مسلط شدی تقلید جایز نیست. انسان اصل مطلب را بگیرد، عیبی ندارد. من خودم گاهی اوقات پای یک سخنرانی موضوعی را فراموش می‌کنم و همین موضوع را استفاده می‌کنم، ولی من آن را می‌پروانم، توضیح می‌دهم و تبیین می‌کنم. اصل این کار مشکلی ندارد و مانعی ندارد. ولی این روش نباید به صورت عادت شود که خود انسان در انتخاب موضوع دچار مشکل شود. رفقا مراجعه می‌کنند و می‌گویند چه بگوییم؟ من به هیچ‌یک موضوع نمی‌دهم. فرهنگ سخنان امام حسین علیه‌السلام را مقابل خودمان قرار می‌دهیم و بعد باهم جلسه می‌گذاریم و می‌بینیم از این سخن امام حسین علیه‌السلام چه موضوعاتی استنباط کنیم؟

■ در پایان گفت‌وگو، نکته‌ای اگر هست می‌شنویم.
دین، ولایت و نظام ما مظلوم است و از همه مهم‌تر امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف مظلوم است. هر کاری می‌کنیم باید در جهت غربت‌زدایی از چهره‌ایشان باشد. آقا از هر لحاظ ما را پشتیبانی می‌کند و ما را لنگ نمی‌گذارد. این نکته را یادمان نرود که مدیون چه کسی هستیم؟ و این تشکیلاتی را که داریم از چه کسی و از کجا داریم؟ خدا به همه ما این لیاقت را بدهد که بتوانیم در مسیر اهل بیت علیهم‌السلام قدم برداریم. عاجزانه از حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف عرض می‌کنیم و استدعا می‌کنیم: یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلُنَا الصَّرُّ وَجُنَّتَا بِيضَاغَهُ مَرْجَاهُ فَأَوْفَ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ. یکی از من پرسید: آقا از کجا شروع کنیم؟ گفتیم: مگر قرار است ما شروع کنیم؟ ما آمده‌ایم و تمام سرمایه‌هایمان را گذاشته‌ایم، جوانی، صدا، استعداد و هر چه که هست را گذاشته‌ایم و گفته‌ایم آقا خودتان بکشید هر کجا که خاطر خواه خودتان است.

بعضی جلسات مثل روی
مین رفتن یا مثل خنثی
کردن مین
است؛
اشتباه اول
اشتباه آخر
است



بیامرز د. می‌گفت: منبر رفتن و آمدن و داخل کتابخانه نشستن. با خود گفتم این‌ها یک تعارف هم به ما نزدند! بعد می‌گفتند: خدمت یکی از علما (فکر می‌کنم آقا جواد تهرانی باشند) رفتیم. ایشان فرمود: برو خدا را شکر کن که در جوانی فهمیدی مُشرک کی. من در پیری فهمیدم مُشرک هستم. شیطان با ما کار دارد. به خاطر همین اگر کسی می‌خواهد موفق باشد از آن کارهای فردی نباید غفلت کند. انس با قرآن، انس با دل شب، انس با دعا و انس با زیارات، لازمه کار است.

■ پای منبر شما افراد مختلف از شهرهای گوناگون، دارای سنین مختلف و گرایش‌های فکری متنوع حضور دارند. با این توصیف موضوع را چطور انتخاب می‌کنید که به این‌ها چه بگویید که چیزی دستگیر همه بشود؟
دو موضوع روایت و ماجرای امام حسین علیه‌السلام، بین‌المللی هستند. خوشبختانه من این دو موضوع را در دست دارم و در این مسائل فراچنانگی عمل می‌کنم. به خاطر همین اسمم در لیست سیاه بعضی از آقایان است.

■ کدام لیست سیاه؟

بالاخره یک جاهایی می‌گویند که به طور مستقیم صحبت نکنند و برنامه زنده نداشته باشند. برایم مهم نیست؛ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا، تعزّ من تشاء و تذّل من تشاء. این گله است که بعضی از شبکه‌های ماهواره‌ای حتی دعای ما را هم پخش می‌کنند و بعضی از رسانه‌های خودی وقتی ما روضه می‌خوانیم، روضه‌های ما را قطعه قطعه می‌کنند. اصلاً مهم نیست. کاری که باید بکنیم،



توفیق داشتیم و اصفهان رفتیم، خدمت آیت‌الله مظاهری که استاد ما بودند، مشرف شده‌ایم و گفته‌ایم که در حد ۱۰ دقیقه یک مطلب به من بگویید تا بروم. من به جوان‌ها می‌گویم: می‌بینی پیرمردی در مترو یا اتوبوس کنار تو نشسته یا یک جایی که باهم هستید، به او بگو حاج آقا مرا یک نصیحت کن. ۷۰ سال تجربه را مجانی در اختیار تو قرار می‌دهد. خدمت آیت‌الله مظاهری رفتیم، کسی که همراه ما بود گفت: آقا من در فلان جا منبر می‌روم و این همه جمعیت پای منبرم می‌آیند، ولی خانواده (یعنی پسر، دختر، زن) از من حساب نمی‌برند. ایشان (آیت‌الله مظاهری) سرشان را پایین انداختند و گفتند: گاهی خطورات ذهنیه

روی منبر این آفت را برای شما دارد. همین که از خودت خوست می‌آید، شیطان قوی است. این خطورات ذهنیه می‌آید.

فکر می‌کنم آقای قرائتی بودند که گفتند: یک جایی مرا دعوت کردند. گفتم: به شرطی می‌آیم که پول به من ندهید. گفتند: خدا پدرت را هم

من در بحث‌های
سیاسی وارد نیستیم
و لذا وارد نمی‌شوم.
البته دفاع از ولایت،
شهدا و امام بحث
سیاسی نیست، این
بحث فقهی است.
این وظیفه و تکلیف
شرعی است



هیأت مکتب علی علیه السلام بیش از ۴۰ سال سابقه دارد

تبلیغ لازم نیست

جواد شمس

چند دهه قبل، در محله‌های تهران، هر از چند گاهی پرچمی بلند می‌شد که نشان جدیدی از هیأت عزاداری ائمه اطهار علیهم السلام را روی آن حک کرده بودند. هریک از این هیأت‌ها متوسل به یکی از اهل بیت علیهم السلام بودند. برخی هم نام‌هایی برای خود انتخاب می‌کردند که معنا و مفهوم خاصی داشت؛ مانند هیأت مکتب علی علیه السلام - که به دنبال ترویج فرهنگ ناب شیعی بود؛ یا راه‌اندازی جلسات وعظ و سخنرانی، مداحی و نوحه‌سرایی، جمع شدن گرد خداجویان و مؤمنان؛ و هر اقدام دیگری که بتوان در آن رد پای از فرهنگ علوی را دید.



اهالی محله چهارراه سیروس، همان جا که مدرسه مرحوم آیت‌الله مجتهدی تهرانی دایر بود و روحانی تربیت می‌کرد، این هیأت را در سال‌های آغازین دهه ۴۰ بنا گذاشتند. جلسه اول که برگزار شد، بسیاری از همسایه‌ها در آن شرکت کردند. آن‌ها عزیمتشان جزم بود تا راهی که انتخاب کرده بودند را با قدرت ادامه دهند. به نوبت میزبانی جلسات را عهده‌دار می‌شدند و هر هفته خانه یکی از اعضا گرد هم می‌آمدند. میزبانی‌ها ساده بود. چای بود و شیرینی. گاهی هم اگر وسیع کسی می‌رسید، میوه‌ای هم احسان اباعبدالله علیه السلام می‌کرد. البته نباید از نام چند تن از اعضا گذشت. مثل مرتضی آخوندیان که منزل بزرگ و وسیع‌اش، جان می‌داد برای برگزاری مراسم عزاداری محرم و صفر.

وقتی خفقان در جامعه حکمفرما باشد، وقتی دینداری را با تحجّر یکی بدانند، آن زمان که اسباب و آلات گناه در کوی و برزن جاری باشد و موانع برای عبادت و بندگی خدا بسیار، همان موقع که کافه‌ها و کباب‌ها جوانان را به سوی خود می‌کشد و حکومت، عنوان طاغوت را پشت سر خود دارد؛ وقتی طاغوت که ناحق است و مقابل حق می‌ایستد و برای تداوم نامشروعش، نمی‌گذارد که دینداری جاری باشد، این جاست که جوانانی از جنس غیرت شیعی باید دست به کار شوند و آن کار کنند که می‌باید. باید به اثبات برسانند اصالت خونی را که در رگ‌هایشان جاری است؛ همان خونی که در بدر و احد خروشید و در کربلا جوشید. پس کارزار دفاع از دین و مذهب، جولانگاه جوانانی شد که نگذاشتند صدای حق خواهی شیعه کم صدا شود و ناکسان به فکر پوشاندن آثار خون حسین علیه السلام باشند. از این دست باغیرتان در کشور بسیار است. در تهران هم که همیشه قلب و تیررس اهداف شوم دشمنان اسلام بود، تعداد این جوانان بسیارند. آن زمان که رضاخانی آمد و ممنوع کرد آنچه امامان ما روا دانسته بودند، همین جوانان به عشق اهل بیت علیهم السلام ایستادگی کردند و سینه از ضرب دستان پرقوتشان سرخ شد. در ماتم امامشان گریستند. خون گریستند؛ و این گریستن مأمن و جایگاهی می‌خواست. تکیه‌ها زدند و بیت‌الاحزان‌ها و ماتم‌سراها و حسینیه‌ها. نوبت به نوبت در محله‌ها هیأت‌ها بنا شدند؛ هیأت‌هایی برای عزاداری سیدالشهداء.

■ حاشیه ■

هیأت انقلابی‌ها و رزمنده‌ها

مرحوم قاسم ملکی سال ۱۳۵۰ رنگ و بوی دیگری به فعالیت‌های هیأت مکتب علی علیه‌السلام داد. در حقیقت دور جدیدی از فعالیت هیأت با حضور او آغاز شد؛ دوره‌ای که به انقلاب اسلامی به رهبری خمینی کبیر رحمه‌الله علیه انجامید. ملکی گروهی از نوجوانان کم سن و سال هیأت را جمع کرد و گروه سرود ۲۵ نفره‌ای را راه انداخت تا سرودهای انقلابی را بخوانند. مسجد حاج آقا مجتهدی، مسجد الهادی، مسجد جعفر طیار، مسجد غروی، مسجد امام حسن مجتبی علیه‌السلام و بسیاری دیگر از مساجد و محافل دینی و مذهبی در محله چهارراه سیروس، هنوز صدای کودکان مکتب علی علیه‌السلام را در ذهن دارند که از مردم برای مردم می‌خواندند تا نشان دهند چه خوب درس خود را از مکتب مولای دو عالم فرا گرفته‌اند. این آموزش و تربیت چه خوب در شیعیان علی علیه‌السلام تأثیر گذاشت همین که سن نشان بالاتر رفت، قد کشیدند و پشت لبشان سبز شد، باور امام (ره) و انقلاب شدند و بعدها خود را به جبهه‌های حق علیه باطل رساندند. آنها خونشان را رنگین تر از خون علی علیه‌السلام و فرزندان مولای متقیان ندیدند و سینه خود را برای دفاع از آرمان‌های نظام اسلامی سپردند. این حمایت، ابتدا با کمک‌های نقدی و غیرنقدی اعضای هیأت به پشت جبهه‌ها آغاز شد و سپس با صدور فرمان امام رحمه‌الله علیه برای حضور نیروهای مردمی در صحنه دفاع مقدس، جوانان مکتب علی علیه‌السلام تاب نیاوردند و خاکریزهای جنگ را زیر گام‌های استوار خود فتح کردند.

جواد قانع، علی برزی، حسن کاهوندی، مجید طالبی و فرید چیت‌ساز، شاگرد زرنگ‌های این مکتب بودند که خون خود را با خون علی اکبر حسین علیه‌السلام آغشته کردند و در جوار علی علیه‌السلام در کنار حوض کوثر آرام گرفتند تا زنده همیشه جاوید باشند. به این جمع، مفقود الاثر عباس ملکی و آزاده سرافراز محمد رضا شهبازی را هم اضافه کنید.

کرده و این مسجد را بازسازی کردند. نشانی هیأت مکتب علی علیه‌السلام در کاشی‌کاری‌های جدید این مسجد هنوز پیداست؛ مانند روح و نور معنوی که از برگزاری جلسات این هیأت در جای جای فضای مسجد جاری است.

سال‌ها گذشت و تعداد اعضا افزایش یافت. دیگر مساحت کوچک و محدود مسجد و خانه برخی از اعضا جوابگوی اعضای هیأت نبود. آن‌ها که خانه‌های بزرگ‌تری داشتند، میزبانی پیروان مکتب علی علیه‌السلام را عهده‌دار شدند.

حالا، شب‌های جمعه، مکتب علی علیه‌السلام به جوانان پرشمارش می‌باید که حضور در خط علی علیه‌السلام را به هر خط و مسیر دیگری ترجیح می‌دادند. آنها هنوز هم خانه‌خانه این شهر را برای عزاداری و سینه‌زنی مخصوص هیأت جست‌وجو می‌کنند.

■ نوشته از سمک الی السماء یا علی مدد

هیأت‌ها همیشه با شیوه‌های مداحی و عزاداری مخصوص به خود حیات دارند. مکتب علی علیه‌السلام هم اشعاری را برای خودش دارد و اعضای آن، اینقدر در ذکر این اشعار پافشاری کرده‌اند که همه این شعرها را متعلق به هیأت مکتب علی علیه‌السلام می‌دانند:

می‌کنند درهای جنت را و می‌گویند به رضوان / رو که مهمان‌خانه مرد دو عالم در ندارد....

وقتی عزاداران این اشعار را با لحن رسا و رجز گونه خود فریاد می‌زنند، ملانک به وجود نازنینی فخر می‌کنند که یدالله هم «فوق ایدیه‌م».

همان ملانکی که امینشان، جبرئیل، در وصف علی علیه‌السلام پیام خداوندی را در بزم احد نداده که: جوانمردی جز علی علیه‌السلام نیست که با یگانه شمشیرش ذوالفقار، در راه خدا جهاد و قیام کند: گوش جان بگشا و بشنواز امین کردگار / لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار....

پیروان مکتب علی که این اشعار را می‌خوانند، شور حیدر حیدر می‌گیرند و به عشق مولایشان ذکر می‌گویند تا ولایت‌مداری خود را به اثبات برسانند و راه در مسیر حق بگذارند و خدایی شوند، راه ایمان را اگر می‌خواهند بیابند باید از راه‌دان پرسند و آگاه و راه‌بلد، تنها ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند.

■ بنیان‌روز اول و وارثان ثابت قدم

روی قدیمی‌ترین پرچمی که برای هیأت مکتب علی علیه‌السلام باقی مانده، تاریخ ۱۳۴۲ گلدوزی شده است؛ همان سال که مجید فراکیش، ناظم و میاندار هیأت بود. آقا مجید میانداری می‌کرد و حضرت آیت‌الله سیداحمد نجفی و بعدها حاج آقا نظام‌الدینی واعظ هیأت بودند. بعدتر آقا سید تقی غروی و آقای دبستانی و حاج آقا جواد ابوالحسن، معروف به محبی هم در این هیأت منبر می‌رفتند. مرشد باقر معماری و حاج اکبر نظری تهرانی و آقا مرتضی طاهری که نابینا بود، با حاج تقی طاهری - پدر برادران طاهری مداح - ذکر مصیبت می‌گفتند و مداحی می‌کردند. تا اینکه در اوایل دهه ۵۰ کوچک‌ترها پا گرفتند و اداره امور هیأت مکتب علی علیه‌السلام را عهده‌دار شدند. از آنجا بود که طلبه‌های مدرسه آقای مجتهدی برای گفتن درس اخلاق دعوت می‌شدند؛ همان درس‌هایی که از استاد شهرشان آموخته بودند. مثل حاج محمد قانع، حاج محسن عطری‌نژاد و محسن کازرونی. این رویه ادامه یافت تا اینکه این روزها، سخنرانان جلسات را افرادی نظیر پیر غلام اهل بیت علیهم‌السلام، سید حسن معطر و همینطور سید محمود مؤمنی تشکیل می‌دهند تا این سادات فاطمی در وصف دین جده‌شان برای جوانان مشتاق سخن‌ها بگویند.

ذبیح‌الله تهرانی، اکبر مولایی، سید محسن حسینی و مصطفی

نظری تهرانی هم در این هیأت مداحی می‌کنند. به این اسامی باید نام امیر شعبانی را هم اضافه کنید که سال‌هاست هم مدیر و بزرگ‌تر هیأت است و هم مداح و نوحه‌خوان آن. این اسامی دنبال روی بنیان اولیه هیأت مکتب علی علیه‌السلام هستند که امروز یا در بستر ابدی خود آرمیده‌اند یا پس از سال‌های خدمت و نوکری، هم‌اکنون خانه‌نشین و بی‌حوصله شده‌اند.

■ هیأتی که هنوز سیار است

وقتی مکتب علی علیه‌السلام در چهارراه سیروس پا گرفت، جلسات آن در شب‌های جمعه و در خانه اعضا برگزار می‌شد. همان زمان بود که مسجد ام‌البینین سلام‌الله علیه نزدیک مدرسه مجتهدی تهرانی مرکزیت این هیأت را به عهده گرفت. خیرین این هیأت هم بعدها حق مطلب را ادا

در اوایل دهه ۵۰
کوچک‌ترها پا
گرفتند و اداره
امور هیأت را
عهده‌دار شدند.
از آنجا بود که
طلبه‌های مدرسه
آقای مجتهدی
برای گفتن درس
اخلاق دعوت
می‌شدند

خوشا به حال آن کسی که نوکر علی بود / ادا به حال آن کسی که منکر علی بود

■ شفاخانه‌ای به نام مکتب علی

این اعتقاد هیأتی هاست؛ اگر نیاز مندید، برای دعا به درگاه خدا، سراغ ائمه علیهم السلام بروید. حالا در هیأت هاست که می‌توان به امام معصوم علیه السلام متوسل شد تا شفاعت کنند و خدایشان حاجت حاجتمندان روادارد؛ مثل زنی از اعضای خانواده شهید فرید چیت‌ساز، بیماری فلجش کرده بود؛ فلج کامل. از پا افتاده بود و با ویلچر جابه‌جایش می‌کردند. حدود ۱۰ سال پیش در شب چهارم محرم که همه متوسل به حضرت قاسم علیه السلام می‌شوند، با ویلچر همیشگی‌اش دنبال دسته عزاداری مکتب علی علیه السلام به راه افتاد. دسته عزاداری به امامزاده‌های محل می‌رفت و این زن معتقد و بالایمان به دنبال جمع سینه‌زن حرکت می‌کرد. همان شب بود که خداوند متعال، به خاطر پاک‌ترین انسان‌های آفرینش، نعمتش را در حق این زن تمام کرد و به او شفا بخشید. می‌گویند که این شفا علنی بود و همه فهمیدند و چه بسا بسیاری دیگر حاجات خود را پنهانی از مکتب علی علیه السلام گرفته‌اند.

■ حضور مکتبی‌ها در آئین دیرپای مسلمیه

هیأت مکتب علی علیه السلام از همان بدو پیروزی انقلاب اسلامی حضوری پررنگ در مراسم مسلمیه آستان مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام دارد. مسلمیه در روزهای هفتم، هشتم و نهم ذی‌حجه برگزار می‌شود. عزاداران در صحن حرم حضرت جمع می‌شوند و با عزاداری شهادت حضرت مسلم علیه السلام، خود را برای سوگواری ماه محرم آماده می‌کنند. همین محرم گذشته بود که آستان مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، در برگزاری مسلمیه هیأت مکتب علی علیه السلام را هیأت نمونه انتخاب و با ارسال تقدیرنامه‌ای از زحمات این هیأت سپاسگزاری کرد. نظم، مداخلی بامحتوا، اطعام گسترده و در یک کلام، برنامه‌های مکتب علی علیه السلام در مسلمیه هر سال دیدنی و تعریف‌کردنی است. اعضای هیأت هم حضور در مسلمیه را واجب می‌دانند و حتماً در آن شرکت می‌کنند و هر کجای ایران که باشند، خود را به مسلمیه می‌رسانند.

■ یک خاطره جهادی

انقلاب که به پیروزی رسید، همه کارها به شیوه جهادی انجام می‌شد. امام رحمه‌الله علیه هم

دستور تأسیس جهاد سازندگی را داد. وقتی فرمایش امام (ره) به گوش امت رسید، مردم فعالیت خود را برای انجام این واجب آغاز کردند. بیش‌تر مردم به کمک کشاورزان می‌رفتند. اعضای هیأت مکتب علی علیه السلام هم جمعه‌ها سوار بر یک دستگاه اتوبوس، به روستاهای ورامین می‌رفتند و به کشاورزان در برداشت محصولشان یاری می‌رساندند. هنگام درو، نواهای مذهبی بود و نوحه و شعرهایی در وصف علی علیه السلام، هم فال بود و هم تماشا. حکم ولی فقیه اجرا می‌شد و گره از کار بنده‌ای باز. رضایت خدا را هم به همراه داشت. شاید همین روحیه‌ها بود که برکت به زندگی‌ها می‌داد؛ برکتی که گاهی اوقات زیر ررق و برق دنیای امروز ما گم می‌شود و خیلی وقت‌ها پیدا نیست.

■ خودت، روضه‌خوان باش!

«... دست من گیر که این دست همان است که من سال‌ها از غم هجران تو بر سر زده‌ام» این کلمات، فقط اسیر وزن اند. قافیه درشان پیدا نمی‌کنی. اما شاید حتی یک نفر این کلمات را این چنین روی کاغذ نیاورده که عیب و حسنش را پیدا کند. وقتی، دست‌ها بالا می‌رود و روی سینه می‌نشیند، خود به خود این واژه‌ها به حافظه آدم‌ها راه می‌یابد و کسی دنبال قافیه و ردیف و صنایع شعری نمی‌گردد. می‌شود مثل همان بیت معروفی که شب عاشورا، «دوخته

فروش‌ها» ی تهران یا همان یازدها از صد و بیست و چند سال پیش می‌خوانند و کسی نمی‌داند این بیت مال چه کسی است و از کجا آمده: امشبى را شه‌دین در حرمش مهمان است / مکن ای صبح طلوع صبح فردا بدنش زیر سم اسبان است / مکن ای صبح طلوع

■ و حالا صبح جمعه‌ها

هیأتی‌های مکتب علی علیه السلام، جمعه عصر‌ها دور هم جمع می‌شوند، اما خیلی هیأت‌ها هستند که عصر جمعه، شب چهارشنبه یا ایام و لیالی دیگر هفته، جلسه می‌گیرند. مکتب علی علیه السلام را شاید بشود با آن ۶۹ شبی که پیوسته عزاداری می‌کنند و رخت ماتم از تن بیرون نمی‌آورند، بهتر

شناخت.

شب اول محرم، سماور «حسینیه کبریت‌چی» آتش می‌شود و جوانان و میانسالان مکتب، یکی یکی از راه می‌رسند. زیارت عاشورا، روضه مختصر، سخنرانی کوتاه، سینه‌زنی جانانه و ذبیح‌الله ترابی، مداح روشندل سیدالشهدا علیه السلام از راه می‌رسد و مجلس را تمام می‌کند. همه مراسم شبانه هیأت، از یک ساعت و نیم، بیش‌تر نمی‌شود و اگر گوش تا گوش، مداح و نوحه‌خوان نشسته باشد، هیأت مکتب علی علیه السلام سر ساعت همیشگی‌اش تمام می‌شود؛ حوالی ساعت نه و نیم شب.

مکتب، بیش از آنکه به نظم و سنگینی عزاداری‌هایش ببالد، به یک گذشته ۴۲ ساله نظر دارد. مرحوم قاسم ملکی، مجمع مطالعات و تحقیقات منتظران مهدی (عج) را راه انداخت و هفت سال بعد، این مجمع با حضور ملکی به

مکتب علی علیه السلام تغییر نام داد و فعالیت‌های فرهنگی و پژوهشی‌اش را کنار گذاشت. قاسم ملکی هم از نزدیکان «مرشد باقر» بود. مثل حاج اسماعیل نیکبخت که سال‌هاست «سلس» هیأت را جابه‌جا می‌کند و روزی شاگرد این ذاکر باتقوا و روشندل اهل بیت علیه السلام بوده است. ملکی، شاعر هم بود، اما او را بیش‌تر به جلسه‌گردانی می‌شناختند. شعر توسل به مولای علی هم از یادگاری‌های بنیانگذار هیأت است که در تمام این ۶۹ شب، همخوانی

دسته عزاداری به امامزاده‌های محل می‌رفت و این زن بالایمان به دنبال جمع سینه‌زن حرکت می‌کرد. همان شب بود که خداوند متعال، نعمتش را در حق این زن تمام کرد و به او شفا بخشید

می‌شود:

گوش جان بگشا و بشنواز امین کردگار / لا فتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار
شیعه اثنی عشری، بگو تو با صوت جلی / علی علی علی

■ سلام آخر و ندای حضرت صاحب

در واقع، این آرم و نشانه مکتب علی علیه السلام است که لابه‌لایش، شعرهای دیگری هم باز مینه اصلی ترکیب می‌شود. از ابتدا هم که با شعر معروف ناصرالدین شاه قاجار، به نوحه اصلی همان شب، پیوند می‌خورد. بر مشام می‌رسد هر لحظه بوی کربلا / بر دلم ترسم بماند آرزوی کربلا
تشنه آب فراتم ای اجل مهلت بده / تا بگیرم در

► اعضای هیأت در سفر به مشهد مقدس -
ایام شهادت امام هشتم - زمستان ۱۳۸۰

از چپ به راست: حجت الاسلام سید محمود
مومنی، حاج امیر شعبانی، آقای صمصام و
حاج علی ترابی



در نقاط مختلف تهران، پرچم می‌زند، اما سهم جنوب و شرق تهران، بیش‌تر از شمال آن است. در نقاط شمالی، شاید دو-سه حسینه در فهرست این هیأت‌ها دارند که یکی از آنها، حسینه و خانه محمدرضا طالقانی، رئیس فدراسیون کشتی ایران است. ۱۳ محرم و ۱۳ صفر، بیرق مشکی مکتب، سر در خانه این پهلوان قدیمی پیچ و تاب می‌خورد. باقی شب‌ها، مردم محله‌هایی از مولوی، وحدت اسلامی، کوچه آبشار، خیابان ری، پیروزی و ... میزبان عزاداران مکتب علی علیه‌السلام هستند. گاهی هم این خیمه، برای چند شب در یک حسینه برپا می‌شود. یکی از این محافل سوگواری، حسینه شریفی در بازارچه میدان وحدت اسلامی است که بیش از ۸۰ سال سابقه دارد.

قاسم ملکی، مرد خوش‌فکر و مؤسس مکتب، این روزها در میان بچه‌های هیأت نیست. او، دو دهه پیش، بعد از آنکه از مراسم شهادت حضرت مسلم علیه‌السلام در حرم حضرت عبدالعظیم به تهران بازگشت، برای همیشه آرام گرفت. دیگر، بچه‌هایی که او برای اجرای سرودهای مذهبی به خط‌شان می‌کرد و یادشان می‌داد که چه بخوانند، بزرگ شده‌اند و خودشان، مکتب علی علیه‌السلام را می‌گردانند.

دوباره بر تن می‌کند که همه سوی قبله نشسته‌اند و حاجی ذبیح‌الله، مداح پر شور و نابینای اهل بیت علیه‌السلام، دقایق آخر را بر گزار می‌کند.

اعضای هیأت مکتب علی علیه‌السلام، افراد ثابت و مشخصی هستند و هر چند، در به روی کسی بسته نیست، اما گردانندگان جلسه، برای آن که هیأت‌شان ناب و یک دست باقی بماند، تبلیغ و تلاشی برای گرد هم آوردن جمعیت بیش‌تر نمی‌کنند.

امیر و حمید شعبانی، یا بهتر بگوییم، خانواده بزرگ شعبانی، گرداننده و پای ثابت مکتب علی علیه‌السلام هستند. امیر، که خودش از مداحان و نوحه‌خوانان با اخلاص است و امیر که از روزهای اول تشکیل مکتب، سینه‌زن و پامنبری بوده و حالا، در حلقه سینه‌زنان آن، شور می‌گیرد و مجلس را اداره می‌کند.

مکتب علی علیه‌السلام، در این ۶۹ شب عزاداری،

بغل، قبر حبیب کربلا این شعر به صورت تکخوانی اجرا می‌شود و سینه‌زنان مکتب، بعد از هر مصرع، فریاد می‌زنند: حسین!

از اینجا به بعد، حمید شعبانی، متناسب با ایام و توسل آن شب هیأت، دم می‌گیرد و بعد، دم آن شب را به آرام و نشانه مکتب علی علیه‌السلام وصل می‌کند تا از آنجا به بعد، پایان بندی مجلس انجام شود. چون همخوانی آرام به سلام آخر روضه ختم می‌شود:

حجت حق یار ما

برس به فریاد ما

رضا غریب‌الغرباء

رضا معین‌الضعفاء

یا حجت‌بن‌الحسن

عجل علی‌ظهورک

این بندها هم به صورت ایستاده و

در حالت سینه‌زنی خوانده می‌شود. در واقع، مدح، مرثیه، نوحه، دعا و سلام، یکجا در همخوانی دیده شده‌اند.

وقتی هیأت سیاهپوش مکتب، رخت عزایش را

گردانندگان
جلسه برای آن که
هیأت‌شان ناب و یک
دست باقی بماند،
تبلیغ و تلاشی برای
گرد هم آوردن
جمعیت بیش‌تر
نمی‌کنند

محمود تاری، معتقد است جمع شدن بعضی
جمعیت‌ها لشکرکشی هیأت‌هاست

چرا مداح حرف سیاسی نزنند؟

محمد حسین درخشانزاد

محمود تاری، شاعر و مداح و برادر قهرمان روزهای خونین پیروزی انقلاب اسلامی، شهید احمد تاری است. او که صاحب آثاری در زمینه شعر آئینی است، همچنان که در مجمع‌الذکرین حسینی و خانه مداحان تهران فعالیت دارد و مسئول اعزام ذاکران به عتبات عالیات نیز هست. تاری پیش از اینها به عنوان شاعری که عکس‌العمل سریعی نسبت به حوادث و رخدادهای پس از انتخابات سال ۸۸ داشت، مطرح شد و با اشعاری در زمینه بصیرت‌افزایی در برابر موج فتنه در میان شاعران جای بیش‌تری برای خود باز کرد. تاری، این شعرها را جمع‌آوری و در مجموعه‌ای به نام هم‌نفس با کربلا به چاپ رساند که استقبال شایانی از آن به عمل آمد. این مداح و شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، همچنین در دوره‌های آموزشی مداحی - که از سوی نهادهای مختلف برگزار می‌شود - سمت استادی دارد که البته مایل نیست خیلی به این قضیه اشاره کنیم. او معتقد است که تا استادان بزرگ‌تر هستند، از تدریس و آموزش گفتن، بیراه است. با حاج محمود تاری درباره طیف‌بندی مداحان، روش‌های نوگرایانه و سیاسی خوانی در مداحی به سخن نشستیم و حاصل، این شد که می‌خوانید؛ هر چند بخش دیگری از حرف‌ها بیرون مانده است.



■ حاشیه ■

هیأت ضابطه ندارد

ما اصلاً کسی را متهم نمی‌کنیم و آنچه واقعیت است، می‌گوییم. من برای هر یک از گفته‌هایم نمونه می‌آورم. مثلاً فلان خواننده غربی، شعری را در مجالس لهو و لعب و شربخواری می‌خواند و یک مداح هم از او تقلید می‌کند و فقط نام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در پایان شعرش می‌آورد. اینها اتهام نیست، بلکه اتفاقات نامیمون و نامبار کی است که متاسفانه وارد عرصه مداحی شده است. آنها چه ادعایی دارند که مداح‌اند. اگر کسی بخواهد پز شک شود، باید برود نظام‌پزشکی مجوز بگیرد. ولی چون مداحی چارچوب و شاخصه‌ای ندارد، این اتفاقات درش می‌افتد. کسی خودش را مداح جامی زند که نزد هیچ استادی زانو نزده، اما می‌بینیم در طول یک سال به دنبال شهرت است. چه کسی به او مداح گفته و او را تایید کرده است. تنها جایی که بدون هیچ ضابطه‌ای میکروفون در دست می‌گیرند، هیأت است و ماهر چه ضرر به خورده‌ایم، همین جاست. ایشان بسیار توصیه کردند و فرم کار را بارها و بارها بیان فرمودند. خود ایشان می‌گفتند که من یادم هست مداح اول باید یک شعر پندیات می‌خواند. می‌خواهم بدانم ضوابط و خط‌قرمزهای آقایانی که ما از آنها صحبت کردیم، با توجه به اینکه ما منکر انحصاری بودن این عرصه نیستیم، کجاست؟ از چه دری وارد شده‌اند و هدفشان چیست؟ مثلاً یک نفر در محله ما هست که وقتی پلاکارد می‌زند، روی آن اسم خودش و همه فک و فامیلش را می‌نویسد. انگار تمام هیأت را کنترت برداشته است! حالا چه کسی باید میانه کار را بگیرد؟ اگر کسی درست حرکت کند، اصلاً نیاز نیست شخص دیگری میانه کار را بگیرد. اگر به عنوان مثلاً من که می‌خواهم مداحی کنم، بروم از اول، راه را درست طی کنم، مانند طلبه‌ای که از ابتدا شروع به تحصیل می‌کند، این مشکلات به وجود نمی‌آید. اما بعضی مداحان ما متاسفانه به جایی رسیده‌اند که حرف کسی را گوش نمی‌کنند.

دوره‌ای باید شاهد پیشرفت‌هایی هم در کمیت و هم در کیفیت مداحی باشیم، اما متاسفانه تعریف این پیشرفت‌ها مشکل است و معمولاً نمی‌دانیم خط‌قرمزها کجاست.

اینها از مقوله‌هایی است که کارشناس خودش را می‌طلبد. اگر کسی در این عرصه کارشناس نباشد، به همین کارهایی که اکنون با آن مواجهیم مانند کپی برداری از روی یک خواننده برمی‌خوریم. حالا ممکن است این خواننده داخلی یا خارجی باشد. مدلی که داخل ایران است، باز چند بخش می‌شود. ملودی‌ها و خوانندگی‌هایی هست که مورد قبول است و برخی سبک‌هایش را می‌توان در عرصه آیینی وارد کرد. بعضی هم هماهنگی ندارد. خارج از ایران که بماند. سبک‌هایی می‌خوانند که زنده است و نمی‌توان از آن در مداحی بهره برد. اما در کمال وقاحت، عده‌ای سراغ اینها رفتند و همین کار را برای خودشان یک فوز عظیم می‌دانند! می‌گویند ما سادشکنی کردیم، به قله‌ای رسیدیم و قله را فتح کردیم. اما این طور نیست. اینها همیشه در پست‌ترین جاها مکان دارند.

با بعضی از اینها که صحبت می‌کنم که چرا این مفاهیم را وارد عرصه مداحی کرده‌اند، مدعی هستند که ما برای جذب جوانان این کار را می‌کنیم. نه اینکه جذبی در کار نبوده، اما الان این مداحان هستند که جذب آنها شده‌اند! یعنی مستمع به مداح می‌گوید چه سبکی برایم بخوان. بنابراین چون مشتری هایش خود مردم هستند، او باید پایه پای مردم حرکت کند و ببیند آنها چه سبکی می‌خواهند. حالا جوانی که به عنوان بچه هیأتی وارد هیأت شده، ذائقه‌اش به همین جا ختم نمی‌شود. بلکه میلش به آن سوی مرزها کشیده می‌شود. یعنی به دنبال همان سبکی می‌افتد که خواننده آن سوی آب خواننده تالو لذت ببرد. متاسفانه ما از این نوع مداحی‌ها که اسمش مداحی هم نیست، به عنوان مداحی نوین یاد می‌کنیم.

■ آیا می‌شود «استقبال» را فاکتور کم‌اهمیتی در کار مداحی دانست؟ مثلاً پای منبر مداحان سنتی و کلاسیک خوان ۲۰ نفر جمع می‌شوند، اما پای منبر مداحانی مانند سعید حدادیان و محمود کریمی ۵ هزار نفر مستمع می‌نشینند. آیا می‌توانیم کل این فاکتور را نادیده بگیریم و بگوییم اینها

یک فاصله عمیق و تاریخی بین مداحان کلاسیک و ذاکران فعال در سال‌های اخیر به ویژه بعد از پیروزی انقلاب و دفاع مقدس به وجود آمده که



به نظر می‌رسد در حال کم شدن است، اما همچنان این گسست تاریخی میان این دو طیف وجود دارد و این دو در کنار هم نمی‌نشینند و با هم حرف نمی‌زنند. حتی تاسیس خانه مداحان، کانون مداحان، موسسه دعبیل و نهادها و موسسات مختلف نیز در این مسیر نتیجه‌ای در پی نداشته است. چرا هیچ تلاشی نتوانسته اینها را در کنار هم قرار دهد؟

به اعتقاد من کلاسیک و نوینی که شما می‌گویید، هر دو یک مقوله‌اند. اگر ما بخواهیم تفکیک داشته باشیم، باید بگوییم؛ سنتی، نوین و کلاسیک.

منظور از مداحی سنتی، همانی است که فرهنگ ما با آن مانوس بوده است. اما در چند سال اخیر مداحی شکل دیگری به خود گرفته است. علت آن هم ورود جوانان به این عرصه و ارائه بعضی از کارهای تلفیقی اعم از نوحه خوانی و سرود خوانی با آهنگ و ملودی‌های جدید است. مداحی سنتی همانطور که فرهنگ ما با آن آشناست، همان است که با بسم الله آغاز می‌شود و مداح، ابتدا یک رباعی و بعد یک غزل می‌خواند که مسائل روز اجتماعی و پند مردم در این غزل هست. بعد او شروع به قصیده خوانی می‌کند و به نوعی

به مدیحه خوانی می‌پردازد. پس از مدیحه خوانی وارد عرصه مرثیه خوانی می‌شود و مجلس را به پایان می‌برد. این شکل و شمایل یک مداحی سنتی بود، اما در سال‌های اخیر که شما به عنوان مداحی نوین از آن یاد کردید، من آن را نوین نمی‌دانم، بلکه التقاط می‌دانم. این قاطی شدن مداحی با برخی سبک‌های نامتعارف مانند سبک‌های کاباره‌ای و رپ است. متاسفانه آن چیزهایی که در تضاد با روحیه مداحی و مدح خوانی بود، وارد این بدنه شد و دیدیم که طی این سال‌ها سراسر و صدای زیادی ایجاد کرد. بسیاری از علما به حالت نصیحت وارد میدان شدند و خواستند که از این سبک‌ها جلوگیری شود. بعضی از مفاهیم و مضامین هم که وارد مداحی شد، بوی کفر و الحاد از آن می‌آمد. البته کسی با کارهای نوین و بدیع مخالفت ندارد و باید چنین اتفاقی بیفتد. یعنی هر

مداحی سنتی همان است که با بسم الله آغاز می‌شود و مداح، ابتدا یک رباعی و بعد یک غزل می‌خواند که مسائل روز اجتماعی و پند مردم در این غزل هست

هستند که تورا تشویق و هدایت می کنند. کاش نام نمی بردید که مارتحت تر صحبت می کردیم.

■ اگر نام بردم، به خاطر این بود که تقریب ذهنی به وجود آید.

جمعیت خوب است؛ چون بالاخره هر کسی کاری انجام می دهد، باید مخاطب داشته باشد تا بهره بگیرد، اما همه اینها جمعیت نیست. حتی بعضی جمعیتها ممکن است زیاد باشد، اما باطل باشد. نمی گویم اینها باطل هستند. می خواهیم به لحاظ جمعی بگویم. اگر ما به رضایت خداوند بیندیشیم و به کمیت کاری نداشته باشیم، خواهیم توانست جمعیت هم پیدا کنیم. هر کار زیبایی که جمعیت زیادی داشته باشد، خوب است، اما آقا امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «من جایی را که ببینم حق است، می ایستم و کاری به جمعیت ندارم.» ممکن است تمام دنیا یک طرف باشد و مولا یک تنه یک طرف بایستد.

جمعیت زیاد تا زمانی خوب است که ما بتوانیم بهره برداری اعتقادی و مذهبی داشته باشیم و در راستای دین و دیانت حرکت کنیم، اما جمعیت زیادی که بیایند و بروند، چیزی به آنها اضافه نشود، فایده ندارد. چون به لحاظ معرفتی چیزی به آنها آموخته نمی شود. البته دو بزرگوار که شما نام آوردید، مجالس مورد قبولی دارند، اما چه بسا مجالسی که در تقابل با

یکدیگر بر گزار می شود که اگر نمونه آن را بخواهید، من به شما خواهم گفت.

افرادی هستند که در تقابل با هیأت های دیگر مانند هیأت حاج محمود کریمی و حاج محمد طاهری این کار را می کنند. برای اینکه بگویند فقط ما هستیم. گواه این امر هم آن است که پلاکاردهایی به طول ۱۰ متر می زنند که در آن نام خودشان ۲ متر را اشغال کرده، اما نام سختران خیلی ریز درج شده است. افرادی هستند که من در اینجا از آوردن نامشان معذورم. خودم دیدم که یکی از آنها در نیمه شب داشت پلاکارد خودش را می زد، یا فرد دیگری بود که خودم به او اعتراض کردم که چرا اینقدر پلاکارد می زنی؟ گفت، فلان آقا با همین پلاکاردها به آن شهرت و مقام رسید. پس اینها به انگیزه شهرت وارد این عرصه شده اند و کار خدا و اهل بیت علیهم السلام تعطیل است. اینجا باید ببینیم جمعیتی که می آید

خدایی است یا یک نوع لشکر کشی و به رخ کشیدن برای رسیدن به آن شهرت است.

■ شما می گوید کسی که پزشک می شود، از نظام پزشکی گواهی می گیرد، اما اکنون بازار مداحی هم آنقدر آشفته است که مداح جوان نمی داند باید به کجا مراجعه کند.

از آنجا که ما حاشیه نشین زیاد داریم، کسی به متن ها نمی اندیشد. یعنی الآن گروه های مختلف مدعی اند. از هر گروهی غلمی بلند است و جایی به عنوان تشکیلات منسجم وجود ندارد که کسی بخواهد به آن رجوع کند. مراکزی مانند خانه مداحان، هیأت رزمندگان و مجامعی که به عنوان مجمع الذاکرین الآن مطرح هستند، تشکل های خودجوشی بوده اند و زیر بار یکدیگر نمی روند. این عیب کار است. یعنی این طوری نیست که بگویند ما از فلان آقا که رییس این قافله است، حرف شنوی داریم. چون این فرمان برداری ها نیست، ما به این معضلات گرفتاریم.

■ شما می گوید هر کس از راه می رسد، بلندگو دستش می گیرد. اگر بزرگترها هم جوانان را از خود برانند، ممکن است آن جوان با توجه به پارامترهای فراوانی که برای جذب وجود دارد، کلاً از این فضا بیرون برود. از طرفی علم ورود به این عرصه هم از اهمیت بالایی برخوردار است. چگونه باید بین این دو

مسئله تعادل برقرار کرد؟
بله، قبول دارم که نباید این جوانان را از دست بدهیم. این چرخه می چرخد و این پرچم منتقل می شود، اما مشکل ما از مسیر وارد نشدن برخی افراد است. جوان هم باید مقدمات آموزشی را بگذراند. اگر کسی بدون استاد و صرفاً به خاطر اینکه عشق دارد، وارد کار شود، این یک خودکشی اعتقادی برای دیگران است. تا آنجایی که نمود باله طرف می خواند: «قل هو الله احد غیر از دروغی بیش نیست/ چون خدا هم دختری دارد که...» اگر آن فرد می فهمید و حرف غیر اعتقادی نمی زد، آسیبی به خودش و جامعه وارد نمی کرد.

■ برای اینکه بفهمیم آن جوان صلاحیت دارد یا نه باید چه کرد؟ شما کدام یک از این مراکز را ذی صلاح می دانید؟
چون جای ویژه ای نداریم، اگر کسی واقعاً به دنبال

دایره المعارف
کارهای ماسخنان
رهبر معظم انقلاب
است. حدودیست
و چند سال است که
مداحان با آقادیار
دارند و ایشان
ضوابط و خطوط
اصلی کار مداحی
را تبیین کرده اند



این کار باشد، آنقدر می گردد تا به مرکزی برسد که برای او قابل قبول است. کسی که راهبر دارد، راه را گم نمی کند. الان مداح به شکلی حرکت می کند که نمی دانی این مداح است یا نه. بلوز آستین کوتاه می پوشد و موهایش را ژل می زند. اصلاً ظاهر یک مداح را ندارد. در فرهنگ ما اگر کسی را با این شمایل ببینی، نمی توانی به او بگویی مداح. متأسفانه سنت شکنی هایی شده است. اگر فرد الان عبا نمی اندازد حداقل ظاهر یک مداح را حفظ کند. این طور نباشد که لباس هایی بپوشد که دون شأن مداحی باشد. بنده متأسفانه مداحانی می شناسم که پایشان به قهوه خانه باز شده است. من از آنها به عنوان مداحان کاباره ای یاد می کنم. چون او همانطور که صرفاً ترانه می خواند و مدام سبکش را عوض می کند،



سبک‌هایی می‌خوانند که زنده است و نمی‌توان از آن در مداحی بهره برد. اما در کمال وقاحت، عده‌ای سراغ اینها رفتند و همین کار را برای خودشان یک فوز عظیم می‌دانند!

ناحق همه‌اش سیاست است. آن وقت ما می‌توانیم بگوییم آقا شما مداحی‌ات را بکن و کاری به این کارها نداشته باش؟ شخصی به من گفت، فلان مداح خیلی حرف سیاسی می‌زند. گفتیم ۷۰ میلیون آدم از بقال گرفته تا مکانیک دارند حرف سیاسی می‌زنند، حالا می‌گویید چرا فلان مداح حرف سیاسی می‌زند؟ بالاخره او هم میکروفن دستش می‌آید. اصلاً باید سیاست اهل بیت علیهم‌السلام را تبیین کند. مخصوصاً ما که به عنوان مداح امام حسین علیه‌السلام شهرت داریم. در نتیجه یک مداح باید همان کاری را انجام دهد که اربابش انجام داده است. ما که فقط مداح گریه نیستیم؛ مداح بیدار گیریم. آنچه ما می‌گوییم، سیاست اهل بیت است، نه اینکه آنچه یک گروه القامی کنند، گفته شود. مداح اهل بیت علیهم‌السلام کسی است که وقتی احساس کرد دینش، اعتقاداتش، مملکتش و رهبرش در خطر افتاده است، حرف بزند و فریاد کند تا نشان دهد مداح و مبلغ حق است.

همان طور که رهبر انقلاب فرمود، اگر مداح بصیرت کافی نداشته باشد، کسی است که در چاله‌ای افتاده و مسیر بازگشت را نمی‌شناسد، اما مداحی که بصیرت داشت به موقع برای دفاع از حق وارد میدان می‌شود. شاید مثلاً خود حقیر به واسطه اینکه با مراکز تأثیرگذار رابطه داشتم در این مسیر وارد شدم و شعر بصیرت و شعر ضدفتنه سرودم، اما بسیاری از بزرگان شعر که در این نظام رشد کردند

و به جایگاه‌های مادی و معنوی رسیدند، وقتی از طرف من برای بزرگداشت این اشعار دعوت شدند، دعوت‌م را رد کردند. اینها کسانی بودند که ما از آنها توقع نداشتیم. کسانی که در این نظام آپارتمانشان را گرفته‌اند، سکه‌های طلایشان را گرفته‌اند، اما در دفاع از نظام اسلامی و ولی فقیه، شانه خالی کردند و کم آوردند. ما از حدود ۸۰ شاعری که دعوت کردیم، ۱۳ نفر آمدند، اما به قول معروف زمستان گذشت و روسیاهی به زغال ماند. همان افراد حالا دوباره اوضاع را آرام دیده‌اند و فهمیده‌اند که دوباره سفره پهن شده است. بنابراین آمده‌اند و سر این سفره نشستند! فردی که مدعی ساختن سرودهای بسیاری برای جمهوری اسلامی است، وقتی به اوزنگ زدم که حضرت استادا! ما چنین شب شعری داریم، تشریف بیاورید. گفت بگذار این آخر عمری عاقبت به خیر بمیریم!

مولا علی علیه السلام
می‌فرمایند: «من جایی را که ببینم حق است، می‌ایستم و کاری به جمعیت ندارم.»
«ممكن است تمام دنیا یک طرف باشد و مولا یک تنه یک طرف بایستد»

کار مداحی را تبیین کرده‌اند. این ما هستیم که باید به آنها عمل کنیم و به تعبیر آقا برای خودمان «خط قرمز» داشته باشیم. ما باید چارچوبی داشته باشیم و افراد را ملزم کنیم که در این محدوده کار کنند.

■ شعر، یکی از مسائل اساسی در مداحی امروز است. در گذشته شاعران کار کشته به مداحان نزدیک‌تر و با آنان مانوس‌تر بوده‌اند، اما امروز اینطور نیست. مداحان شعرها را یا خود می‌سرایند یا از سروده‌های ضعیف استفاده می‌کنند. این مشکل از کجانشی می‌شود؟

شعر، شیرازه کار مداحی است. اشکال این است که ناشایستگان، قلم به دست گرفته‌اند. یعنی خودشان شعر می‌گویند و خودشان می‌خوانند. نه از شعر بهره‌ای دارند و نه شعر می‌شناسند. اکنون شاعر خوب چه در جوانان و چه در میان افراد باتجربه و قدیمی، کم نداریم، اما آقایی که میکروفن در دست دارد، خودش شاعر سرخود است. البته ما مداحان قایلی داریم که شاعران بسیار خوبی هم هستند؛ چون استاد داشته‌اند. اما الان کار به جایی رسیده است که مداح سعی می‌کند مستمع را راضی کند. این طور نیست که او از مستمع راضی باشد؛ بلکه در اندیشه آن است که مستمع از او راضی باشد. این قضیه هم به بی‌دری و پیکر بودن این عرصه برمی‌گردد و هیچ کس به حرف هیچ کس گوش نمی‌کند.

■ سئوال آخر را مطرح می‌کنم: یک مداح چقدر باید به شرایط سیاسی-اجتماعی کشورش اشراف داشته باشد و نسبت به آن آگاه باشد؟ خود شما خاطر ام است جزو نخستین مداحانی بودید که نسبت به ماجراهای سال ۸۸ موضع گرفتید. حتماً افرادی هم شما را نقد کرده‌اند. بسیاری این حرف را از قدیم ترها به مداحان می‌گفتند که «شما چه کار به این کارها داری؟ روضه‌ات را بخوان و برو!» شما چقدر این حرف را قبول دارید؟

اصلاً این حرف باطل است. سیاست و دیانت مادر یکدیگر ممزوجند؛ چرا که اصلاً اهل بیت ما اهل سیاست بودند. شما بحث خانه‌نشینی امیرالمومنین علیه‌السلام، حرکت سیدالشهدا علیه‌السلام و ... را ببینید. همه حرکت‌های سیاسی است. کجا اهل بیت علیهم‌السلام گفته‌اند که شما فقط نماز بخوان و روزه بگیر؟ اصلاً رفتن به جنگ باطل و



در نشست و برخاست‌ها و انس و الفت‌هایش هم اهل دود و دم می‌شود و کم می‌بینی از کنار قلیان به مواد مخدر هم روی می‌آورد.

■ خب هر فردی بالاخره سلیقه‌ای دارد و نمی‌توان در عرصه مداحی فقط با نظر یک شخص پیش رفت، چرا یک شورا تشکیل نمی‌شود که از تمام مراکز فعال، یک نماینده در آن نشسته باشد؟ ما کار سلیقه‌ای نداریم. یک تعریف داریم که اگر آن را بشناسیم و در آن چارچوب حرکت کنیم، ناخودآگاه سلیقه‌های شخصی کنار می‌رود. دایره‌المعارف کارهای ما سخنان رهبر معظم انقلاب است. حدود بیست و چند سال است که مداحان با ایشان دیدار دارند و ایشان ضوابط و خطوط اصلی

حاج علی آقای ترابی در
۸۰ سالگی هم شعر حفظ می کند

آخرین نسل برتر

مسعود بهارلو

انتظار نداریم او را اینقدر شکسته و خسته ببینیم، اما به قول خودش، آدمی که دو عمل چشم و دو عمل داخلی کرده باشد و دست آخر، قلبش را به تیغ جراحان سپرده باشد، دیگر چه قوتی خواهد داشت؟ با این حال، یک شب زمستانی، خودش در راه رویمان می گشاید. از روی تخت پایین آمده، عصا به دست، خودش را به در باز کن خانه رسانده و ما را به حضور پذیرفته است. اندکی بعد، حاج حمید، فرزند ارشد او هم به جمع ما می پیوندد. یکی از اعضای خانواده بزرگ ترابی است که مداحی می کند و قرآن می خواند و از مهم ترین جنبه ها هشت سال دفاع مقدس نیز هست.

حاج علی آقای ترابی، هم نسل و هم عصر مداحان و ریزه خواران شاخصی چون حاج محمد علامه، حاج حسن محمدی دولابی و حاج احمد شمشیری است و چه کسی هست نداند او برای جامعه مداحان تهران چه زحمات ها که نکشیده است.

برجسته ترین شاگرد حاج شیخ مهدی معزالدوله ای، امروز در مرز ۸۰ سالگی هنوز به حفظ کردن شعر و بازگشتن به مجالس اهل بیت علیهم السلام می اندیشد و با اینکه نای حرف زدن ندارد، ما را به چند دقیقه روضه بی بی زهرا سلام الله علیها مهمان می کند.



■ فراز دیگری ■

۷۰ سال دیرینگی

همانطور که چرتکه، جایش را به ماشین حساب و سپس رایانه داد، نسل جدید مداحان هم در مقایسه با نسل های قبل از خود، دچار تغییرات اساسی و البته نه زیربنایی شد که توانست شکل تازه ای از ستایشگری اهل بیت علیهم السلام را به ظهور برساند. این تغییرات، همپا با تحولات اجتماعی و فرهنگی، شمایل مجالس ذکر ائمه اطهار سلام الله علیها را نیز تغییر داد و کانون های جدیدی برای یادآوری تاریخ تشیع در برهه زمانی زندگانی چهارده معصوم به وجود آورد.

مقایسه سه نسل متفاوت و تغییراتی که در اثر تولد نسل دوم و نسل سوم در خانواده ترابی ها به وجود آورد، نشان می دهد که این تغییرات، هرچند در ظاهر عمیق به نظر می رسند، اما کالبدی و پوسته ای هستند و سبکی را که کوچک ترین عضو خانواده ترابی می خواند، نشأت گرفته از سیاق مداحی ذاکر پیشکسوت و پیردیر خانواده، یعنی حاج علی آقااست. البته هر یک از اعضای این خانواده مختصات خودشان را دارند و این ویژگی ها به نسل همزاد آنها قابل تعمیم است. به عنوان مثال، در همین خانواده، حاج علی ترابی، به عنوان بزرگ و پیشکسوت جامعه مداحان با ذبیح الله ترابی، (خواهرزاده اش) مداح روشندل و میانسال - که ردیف می شناسد و سبک های سنتی را با موسیقی جدید تلفیق کرده است - چه فرق هایی دارد و پس از آن، حمید و امیر ترابی، فرزندان مرد اول این خانواده، که کاملاً مطابق با دستگاه های آوازی مداحی می کنند، با نسل دوم و اول خود چه تفاوت هایی دارند. در همین خانواده، علی ترابی (فرزند حاج ذبیح الله) و نوه دختری حاج علی آقای بزرگ هم مداحی می کنند و همگی، شیوه و روش مداحی سر حلقه خاندان ترابی را پیش گرفته اند و با شباهت بسیار زیادی که بین اینها هست، می توان گفت که مداحی در خانواده ترابی ها، به امری موروثی تبدیل شده است. خانواده ترابی ها، آئینه تمام نمای سه نسل متفاوت مداحی از دهه ۱۳۲۰ تاکنون است.

را بخوانید. به علاوه اینکه توصیه می کرد که به هیچ وجه مقتل زیاد نخوانید؛ آنقدر که مردم توجه کنند و مقتل در عمق جان شان بنشیند. بعد هم ما برای تکمیل آموخته هایمان به هیأت یکشنبه صبح همامی رفتیم و در جامعه مداحان، نکات تازه دیگری از سایر استادان فرا می گرفتیم. البته الآن جامعه مداحان روزگار خوشی ندارد.

■ در آن زمان، مدیر جامعه مداحان صبح یکشنبه چه کسی بود؟

حاج مرشد غلامرضا محمدی بود که اول صحبت هایم به نام او اشاره کردم. او روضه خوانی معمم بود که همیشه عصا دست می گرفت و ابهت خاصی داشت. فرزندان آن مرشد، همه مداح بودند که الآن هیچ کدام در قید حیات نیستند. هیأت مداحان، حدود ۱۰۴ سال قدمت دارد و نسبت به بقیه هیأت های صنف مداح، متقدم است. حاج مرشد اسدالله، حاج مرشد قاسم، حاج سید مصطفی هاشمی دانا و خیلی از مداحان نامی و قدیمی از دل همین هیأت ریشه دار برآمده اند.

■ گوید در آن زمان بعضی از مداحان، درس طلبگی هم می خواندند.

بعضی ها استعداد این کار را داشتند. عده ای جامع المقدمات می خواندند؛ بعضی حدیث یاد می گرفتند و جمعی هم ادبیات عرب را کامل و جامع می آموختند. چون شعرهای آن روزگار، مانند سروده های میرزا یحیی اصفهانی، سراسر از واژه های عربی بهره برده بود. همین شاعر بزرگ، شعری دارد کمی گوید:

نوبت آمد چو به سر کرده را باب رشاد

آفتاب فلک مجید، جواد بن جواد

تقی متقی و وارث تقوایه نژاد

نهمین کرسی بنهاده بر این سبع شداد
اگر کسی مقدمات عرب را نخوانده باشد، نمی داند «سبع شداد» چیست. حالا تصور کنید که یک کسی حتی شعر فارسی را هم امروز نمی فهمد و آن را برای مستمعش می خواند.

■ پس مداح شدن امروز سخت تر از گذشته است؛ به این دلیل که نه استادانی مانند آموزگاران شما و نه چنین منابعی از نظر ادبی در دسترس نیست.

برعکس. امروز یک مداح جوان، تلفن همراهش را روشن می کند و هر چه با آن ضبط کرد و از روی مجلس مداح دیگری فیلم گرفت، شب می رود در مجلس دیگری آن را پیاده می کند.

■ منظورم این است که با آن الگوها و این گرفتاری ها



اگر اراده کسی بر این قرار می گرفت که مداح بشود، باید چه می کرد؟

او ابتدا باید از جانب خانواده خود حمایت می شد. اگر پدر و

مادر کسی علاقه نشان می دادند که برود مداح شود، سرانجام به این مسیر راه می یافت. آنها برای فرزندشان استادی مانند مرشد غلامرضا محمدی یا حاج مرزوق عرب پیدا می کردند و او را نزد استاد می فرستادند. کسان دیگری مانند حاج حسن ناظم هم در لباس استادی خدمت می کردند که به قول گذشتگان، همه فن حریف بودند. همین مداح با فضل اگر ۱۰۰ نفر را به حج می برد، در آن کاروان نیازی به روحانی نبود. قصاید زیادی از حفظ بود و شاگردان فراوانی تربیت کرد. در میان استادان مداحی، استاد باقر دلخون هم شاگردان خوبی تربیت کرد که از جمله آنها می توان به مرحوم حاج حسن محمدی دولابی، مخزن اشعار و قصاید بلند و ارز شمند یا حاج رحمت الله نجفی اشاره کرد. این استاد باقر، یک سرداری به تن داشت و کلاهی از جنس پوست به سر. روزهای یکشنبه منزلش روضه می خواند و شاگردانش همانجا خیلی چیزها را از استاد باقر می آموختند.

■ مبانی ای که یک مداح جوان از استاد خود یاد می گرفت، چه چیزهایی بود؟

اول اینکه مداح باید اخلاص داشته باشد و به واجبات خدا اهمیت بدهد. اینطوری نبود که فقط یک استاد به شاگردانش شعر بیاموزد و تمام. بعد از خلوص نیت و رعایت محرمات، دانستن مسائل شرعی از جمله چیزهایی بود که استادان به مداحان تازه کار می آموختند.

■ خود شما هم با همین شیوه شروع کردید؟ و البته استادتان چه کسی بود؟

من از ۸ سالگی شروع کردم. اولین استادم، برادرم مرحوم ملا حسین بود و سپس مداحی را از مرحوم حاج شیخ مهدی معزالدوله تهرانی، فرزند حاج شیخ باقر، پیشنماز مسجد سیدالشهدا علیه السلام در خیابان گوته یاد گرفتم.

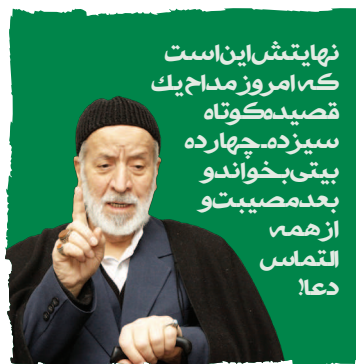
■ از معاصران شما چه کسانی بودند؟

من و مداحانی مانند مرحوم حاج حسین فرشچی و مرحوم حاج سیدعلی محمودی از شاگردان حاج شیخ مهدی بودیم که در محضر و مکتب او، درس اخلاق می گرفتیم. شیوه استادی او این بود که ابتدا کتابی باز می کرد، یک مسأله شرعی به ما یاد می داد، سپس آن را می بست و مقتل دست می گرفت. به ما می گفت: بگردید ببینید کدام مقتل صحیح است، آن



بدهید، چه خواهید گفت؟ چه زمان هایی برای شعر حفظ کردن قرار می دادید تا ملکه ذهنتان شود؟
ابتدا شعر را همیشه در دست داشتیم و با برادرم کارهای جدید را حفظ می کردم. بعداً به شریطی رسیدم که فهمیدم باید زمانی مثلاً بعد از نماز صبح را به حفظ کردن شعر اختصاص دهم. همین کار را هم کردم. بعد از نماز، ابتدا قرآن و دعاهای روز را می خواندم و سپس می نشستیم به شعر حفظ کردن. هر شعری که مرا می گرفت، از قصیده گرفته تا پندیات و مصیبت، تا حفظش نمی کردم، زمین نمی گذاشتم. گاهی هم که خوب حفظ نشده بودم، بقیه شعر را روی دو چرخه حفظ می کردم. البته روز هایی که روزه نداشتم و صبح ها امکان ادامه مطالعه برابم فراهم بود، گاهی بعد از نماز صبح تا حوالی ظهر روی کتاب های شعر و جزوات غیر چاپی آن زمان متمرکز می شدم و تنها برای کارهای ضروری دست از مطالعه می کشیدم. چون تمام سرمایه یک مداح، همان است که مابه آن محفوظات می گوئیم. مداحی که شعر زیادی حفظ می کند، خیلی مسلط تر می تواند مداحی کند؛ هم از نظر انتخاب شعر و هم از نظر ردیف های آوازی و آوایی مناسب. وقتی شعر را از بر داشته باشد، بهترین نغمه و مناسب ترین سروده را برای هر مجلس گلچین می کند و ناچار نیست هر چه دم دست دارد پیش بکشد و به خورد مخاطب بدهد.

■ از دو چرخه گفتید. یادم افتاد که آن روزها گویا دو چرخه داشتن مداحان، یک جور هایی نشان دهنده تمکن مالی بوده است!
فقط چند نفر در تهران دو چرخه ۲۸ داشتند و بقیه پیاده به روزه می رفتند. من، حاج حسن محمدی دولابی، حاج محمد علامه، حاج احمد شمشی و حاج ابوالفضل کیانی دو چرخه داشتیم. کسی مثل حاج مرشد مهدی جوراب باف، گیوه کرمانشاهی را ور می کشید، با عصا و پیاده تمام روزه هایش را می رفت. مرشد غلام رضا محمدی هم به همین طریق روزه



نخواند که این کار غیر حرفه ای است.
■ ولی قبول کنید که قدیمی ها برای یاد دادن همین ریزه کاری ها خیلی پر حوصله بوده اند. کسانی که کسوت استادی برانده شان است، وسط میدان نیستند، حوصله ندارند و جوان ها را بر نمی تابند.
این اقتضای زندگی ماشینی امروز ماست. مشغله ها و فشار روی مردم زیاد شده است. شلوغی شهر ها و فرسایش عصبی باعث می شود که همه مردم، نه پیران و استادان، بلکه جوان تر ها هم خسته و بی حوصله شوند. تقریباً همه مردم توان کمی دارند. در حالی که در گذشته فراغت زیاد بود و وقت ها خیلی بابرکت. امروز اما طوری شده که نزدیکان هم دیگر را خیلی نمی بینند. قدیم اگر استاد پر حوصله بود، شاگرد هم وقت زیادی می گذاشت و برای گرفتن یک بیاض، یکلو متر هاسفر می کرد. گاهی یک استاد، قصیده بسیار طولی در اختیار شاگرد خود می گذاشت و از او می خواست تا آن را حفظ کند. او تا قصیده را حفظ نمی کرد، سراغ استاد نمی رفت. مستمع هم آن روز ها حوصله بیش تری داشت. یک مداح کم تر از نیم ساعت نمی خواند، اما امروز اگر یک مداح، بیش تر از ۱۵ دقیقه بخواند، همه یانگاه کردن یک دیگر به او می فهمانند که خسته شده اند و ادامه مجلس در حوصله آنها نیست. همین قصیده ای که گوشه ای از آن را برایتان خواندم، شاید سال هاست و حتی از بعد از انقلاب است که برای کسی نخوانده ام.

■ خیلی از مداحان جوان به دلیل همین مشغله ها و گرفتاری های روز مره، نمی توانند شعر حفظ کنند. اگر قرار باشد الگویی برای حفظ شعر به مداحان نوپا

نمی شود مداح قابلی از کار در آمد. اشتباه می کنم؟
اتفاقاً بر خلاف آنچه خیلی از دوستان مامی گویند، مداحان جوان، ولی کار کشته و توانمندی در بین ذاکران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وجود دارند. اینطور نیست که در عصر ما، مداح نوگرا ولی زحمت کشیده ای نباشد. منتها صحیح خوانی و رعایت اصول مداحی، چیزی است که در جوان تر ها کم رنگ تر شده است. یکی دیگر از ضعف های آشکار امروز، اخلاص در مداحی است. به بعضی از مداحان جوان، باید متذکر شوم که بدانید در خانه چه کسی ذکر می گوید و سر سفره کدام ارباب نشسته است. اگر بدانیم با چه کسی سرو کار داریم، صحیح خواندن محوری می شود. آن وقت به هیاهوی جمعیت و تشویق مردم کاری نداریم و اینها را به چشم فرعیات می بینیم.

■ اگر بخواهید چند مداح امروزی را نام ببرید که هم اصول و اساس مداحی را می دانند و هم به درستی مخاطب جذب کرده اند، از چه کسانی اسم خواهید برد؟
کار سختی است که نام کسی را از قلم نیندازم، اما برادران طاهری، حاج سعید حدادیان و حاج محمود کریمی، جزو بهترین های امروز مداحی هستند. از کاری که ارائه می کنند، پیداست که زحمت کشیده اند تا صدای خویشان با دانش و معرفت مداحی آمیخته شود. انتخاب اینها در شعر و ادبیات، بسیار خوب و ارزشمند است و به خوبی می توانند مناسب مجالس چند هزار نفری بخوانند. چون یکی از هنر های مداح، مناسب خواندن است. کاری که

در بین مداحان هم دوره من، مرحوم حاج حسن محمدی دولابی و مرحوم حاج محمد علامه بهتر از سایرین رعایت می کردند. مداحی که نتواند به حلقه روزه و مصیبت اضافه کند و رشته کار را دست بگیرد، استاد خوب نداشته و یک پایش می لنگد. مثلاً یک نفر دارد روزه حضرت زهرا سلام الله علیها می خواند، مداح بعدی می آید امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می خواند. حاج اکبر محبی را خدا رحمت کند! می گفت، گریز را از همانجا که مداح قبلی ورود کرده، بگیرد. مبادا بروید و روزه را از جای دیگری ادامه بدهید. به عنوان مثال، یک نفر دارد روزه قبل از شهادت بی بی فاطمه سلام الله علیها را می خواند، میکرو فون را که به مداح بعدی می دهد، او مصیبت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از شهادت همسرش را

امروز یک
مداح جوان، تلفن
همراهش را
روشن می کند
و هر چه با آن
ضبط کرد و
فیلم گرفت، شب
می رود در
مجلس دیگری آن
را پیاده می کند

خودتان هم پیش آمده است؟

برای یک قصیده به مشهد سفر کردم. گفته بودند که شعری پیش یک نفر در مشهد هست که شاعر نیست. البته قبل از من هم مرحوم حاج حسن محمدی دولابی برای گرفتن قصیده‌ای سروده مرحوم اختر طوسی راهی مشهد شده بود تا این قصیده را از یک واسطه به نام حاج میرزا محمد تقی تهرانی، مداح بگیرد. البته «چه خوش بود که بر آید به یک کرشمه دو کار». ما برای زیارت رفتیم و شعر را از آن بنده خدا گرفتیم. البته او هم فقط این شعر را به علاقه‌مندانش می‌داد. آن شعر را البته به یاد دارم.

■ شعر اختر طوسی را چه؟ همان که مرحوم حاج

حسن محمدی به دست آورده بود.

همین یک بیت آن را به خاطر دارم که می‌گوید:

چو در بانش به کف گیرد عصای زدها پیکر

ستاده بر درش موسی بن عمران است پنداری

شاید خواندن این قصیده یک ساعت طول بکشد. حالا

کم‌تر کسی هست از این قصیده‌ها

بخواند. نهایتش این است که امروز

مداح یک قصیده کوتاه سیزده -

چهار دهیته بخواند و بعد مصیبت

واز همه التماس دعا!

■ شمارا به عنوان کسی که

دیوان‌های مختلفی مانند

صامت بروجرودی در سینه دارد،

می‌شناسند. آیا اکنون در ۸۰

سالگی همه آنها را حفظ هستید؟

خیلی از آنها را به یاد نمی‌آورم.

چند سال پیش، شعری را در یک

مجلس خواندم. پسر ارشدم - حاج

حمید ترابی - که خودش مداح و

قاری قرآن است، بعد از مجلس با

تعجب از من پرسید که این شعر را از شما شنیده

بودم. به او گفتم: آخرین بار حدود ۲۰ سال پیش این

شعر را خوانده بودم و حالا که مداح قبل از من به بعضی

مضامین آن شعر اشاره کرد، آن را به یاد آوردم و ده -

پانزده بیتش را در ذهنم دست و پا کردم و خواندم.

■ حالا هم که فراغت بیش تری دارید، شعر حفظ

می‌کنید؟

اگر وضع روحی و روانی ام مناسب باشد، دست از حفظ

کردن شعر بر نمی‌دارم. چنانکه شعر تا آخر عمر مرحوم

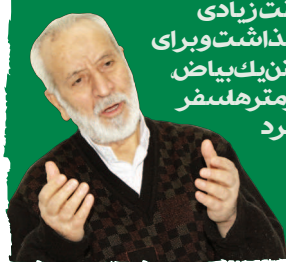
حاج احمد شمشیری از دستش نیفتاد. یا مرحوم

مرشد عباس حیدری، یا آنکه سن و سال زیادی

داشت، تا وقتی زنده بود، همانطور که راه می‌رفت،

شعر حفظ می‌کرد. مامتعلق به همان نسلیم.

قدیم اگر استاد
پر حوصله بود شاگرد
هم وقت زیادی
می‌گذاشت و برای
گرفتن یک بیاض
کیلومتر ه سفر
می‌کرد



می‌تواند به کمک مداحان جوان بیاید.

■ ولی مداحان خوب، هیچ وقت شعرشان را از

اینترنت نمی‌گیرند. کتاب هم شعر دست اول ندارد

و دسترسی به آن آسان است. مثلاً مگر شعرهای

عارف یکدل در دست کسی هست یا کتاب شده یا

در اینترنت موجود است که بشود

از آن استفاده کرد؟

درست می‌گویید. عارف یکدل و

خوشدل تهرانی به خانه ما رفت و

آمد داشتند. ما سلیقه خودمان را

به آنها می‌گفتیم و آن عزیزان به

مناسبت‌های مختلف برای ما شعر

دست‌اول و اختصاصی می‌گفتند.

مثلاً به یاد دارم به مناسبت

عید سعید فطر، هیچ شعری در

دسترس نبود. عارف یکدل را به

خانه آوردم و از او به خوبی پذیرایی

کردم تا یک قصیده برای عید فطر

بگوید.

■ آن شعر را به خاطر دارید؟

همه‌اش را که نه، ولی شاید چند بیت از آن را به یاد

داشته باشم. می‌گوید:

عید فطر آمد و ماه رمضان رفت ز دست

ای خوش آن بنده که این مه به خدایش پیوست

ای خوش آن بنده که ماه رمضان توبه نمود

شد موحّد گراز آتش سوزنده برست

وای از آن مؤمن یک ماهه که بعد از رمضان

باز شیرو و شیطان و در توبه شکست

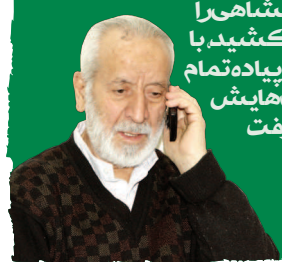
■ حاج آقا! هدیه این شعر به عارف چقدر بود؟

حدود ۱۰ ریال یا یک تومان آن زمان.

■ لایه‌لای حرفه‌ای‌تان به مشق‌های گرفتن شعر

در شهر دیگری اشاره کردید. چنین چیزی برای

کسی مثل حاج مرشد
مهدی جوراب باف، گیوه
گرمانشاهی را
ور می‌کشید، با
عصا پیاده تمام
روضه‌هایش
را می‌رفت



می‌رفت. اسم مداحی که دو چرخه داشت، سر زبان‌ها بود. بعداً بعضی مداحان روی همین دو چرخه‌ها موتور کوچکی گذاشتند که یکی از آنها من بودم. حاج اکبر کاظمی معروف به عین‌الدوله‌ای، مداح از زنده و حافظ قرآن و نهج البلاغه هم جزو اولین کسانی بود که دو چرخه موتوردار سوار شد و هنوز موتور بدون دنده استفاده می‌کند.

■ آیا تمام آنچه یک مداح خواسته باید بداند،

همین‌ها بود که گفتید؟ یعنی فوت کوزه‌گری را به

خوانندگان خیمه یاد داداید؟

خیلی از اینها که گفتیم، اکتسابی است، اما اصل آن

در یک رباعی جمع شده است. این رباعی می‌گوید:

چار چیز است که گر جمع شود در دل سنگ

لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارا بی

پاکی طینت و اصل گهر و استعداد

ترتیب کردن مهر از فلک مینایی

اگر آنها که گفتیم با ترتیب آمیخته شود، آن وقت

می‌شود مداحی تحویل جامعه داد که نامش در تاریخ

بماند.

■ قدیم، ارتباط شاعران و مداحان باهم خیلی

بیش تر و نزدیک تر بود. اما امروز این طور نیست.

آن زمان، کتاب و انتشارات نبود. یعنی امکان نشر

کم تر بود و چون این محدودیت وجود داشت، مردم

به شیوه سینه به سینه از هم شعر می‌گرفتند یا

شعرها را باهم تبادل می‌کردند. اگر کسی یک کتاب

«خزائن الاشعار» یا دیوان «صامت بروجرودی داشت،

به آن می‌بالید، حتی می‌گفتند اگر کسی دیوان صامت

را داشته باشد، دیگر به هیچ کس نیاز ندارد، اما الآن

وقتی یک نفر علاقه‌مند بخواد شعر پیدا کند، کافی

است به یک کتابخانه مذهبی برود. کتاب‌های زیاد با

اشعار بسیار خوب در این کتاب‌ها وجود دارد و نیاز به

دستیابی به شاعر نیست. دیوان‌های مختلف و متعدد

در دسترس مردم است و حتی می‌گویند اینترنت هم

نسیم پس از اشک

مسعود بهارلو

شخصیت برخی مداحان، یک شخصیت دووجهی است و همانطور که آنان می‌توانند در مجالس عزاداری، موجب آشنایی مخاطبانشان با حادثه کربلا شوند و با تصویرپردازی دقیق از مصائب اهل بیت علیه‌السلام، مردم را در سوگ آنان بگریانند، قابلیت طنزپردازی و شوخ طبعی هم در مجالس شادمانه برایشان متصور است. به همین دلیل، از این پس صفحه‌ای در مجله «خیمه» گشوده می‌شود که «شوخی طبعی» نام دارد و هر چند این شوخی طبعی، مزاحی سبک و رفتاری سخیف تعبیر نخواهد شد، اما می‌تواند بعضی کارهای جالب مداحان را روایت کند.

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «مؤمن در غم ما، غمگین و در شادی ما شادمان است» و همین کلام کوتاه، مبنای دو وجهی بودن شخصیت مداحان است. سعید حدادیان، سال‌ها پیش در یک جمع خودمانی گفته است که اسباب طنزپردازی مداحان در همان مجالس سوگ فراهم می‌شود. او معتقد است که پس از گریه بر اهل بیت علیهم‌السلام، نسیمی از جانب آنان به روح دردمندان و سینه‌سوخندگان می‌وزد که موجب آرامش قلب و نشاط درویشان می‌شود. برای همین، شوخی طبعی در میان بچه‌های هیأتی و مداحان، یک اتفاق انعکاسی است. طنزپردازی و حاضر جوابی از گذشته به عنوان یکی از خصلت‌های مداحان و شاعران آیینی قلمداد شده و کسانی در این عرصه آشنا تر از بقیه بوده‌اند. با این مقدمه، می‌خواهیم برخی از شوخی طبعی‌ها و اتفاقات جالب در میان ذاکران را برایتان بازگو کنیم. بعضی از این اتفاقات، متعلق به دست کم ۴۰ سال پیش است.

بیگاری



اعلام کرد که مجلسی در کرج دایر است که برای ایاب و ذهاب آن، وسیله نقلیه در نظر گرفته شده است. به هریک از افراد مزاحم هم گفت که بعد از این مجلس، به هر کدامتان یک جعبه سیب و یک جعبه پرتقال هدیه خواهد شد.

مداحان که از قرار جواد ملا با این گروه آگاه شدند، فهمیدند که او چه فکری در سر دارد. اتوبوسی از ارتش در وعده‌گاه منتظر بود. وقتی همه افراد مورد نظر آمدند، جواد ملا، به راننده گفت که به سمت کرج حرکت کند.

وقتی اتوبوس به اردوگاهی در کرج رسید و وارد آن شد، سربازان دروازه اردوگاه را بستند. جواد ملا، همه مهمانانش را پیاده کرد و گفت: اینجا یک استخر بزرگ است که سال‌ها خالی نشده است. باید هر کدامتان یک سطل تحویل بگیرید و وقتی آب استخر را کشیدید، آن را تمیز کنید تا دوباره آبگیری شود!

کارتن‌خواب‌ها و افراد مزاحم که از این کار جواد ملا خشمگین شده بودند، تصمیم گرفتند که اردوگاه را ترک کنند، اما به اطلاعشان رسید که در اردوگاه تا اتمام نظافت استخر بسته می‌ماند!

این افراد، یک روز تمام، استخر را خالی کردند و شستند و اجازه سرپیچی از دستورات جواد ملا را نیافتند. انگار آنها به اردوگاه کار اجباری آمده بودند که فرصت کوچک‌ترین استراحت را نداشتند. بعد از اینکه کار نظافت استخر تمام شد، تیمسار دستور داد که جعبه‌های سیب و پرتقال را بیاورند و بین کاروان بینوایان تقسیم کنند.

از آن به بعد، هیأت مداحان با کم‌ترین مزاحمت این دسته از افراد روبه‌رو شد و دیگر هر کدام از آنان، وقتی جواد ملا را می‌دیدند، از آن طرف فرار می‌کردند!

جواد ملاحیدر، معروف به «تیمسار» از افسران نام‌آور نیروی هوایی گذشته است. او - که یکی از فعالان این نیرو در جریان دیدار درجه‌داران نیروی هوایی با حضرت امام رحمه‌الله علیه است و ساماندهی تظاهرات اعتراض‌آمیز آنان در روزهای پایانی پیروزی انقلاب یکی از اقدامات او به شمار می‌رود، مداحی و نوحه‌خوانی می‌کند و برگزار کننده بزرگ‌ترین مجلس عزاداری امام حسن مجتبی علیه‌السلام در بیست و هشتم صفر هر سال در شرق تهران نیز هست.

او به «جواد ملا» شهرت دارد و شوخی طبعی‌هایش برای همه مداحان و هیأتی‌های تهران شناخته شده است. یکی از کارهای او در سال‌های اخیر، تنبیه کارتن‌خواب‌هایی است که با حضور در مجالس روضه، تمام توجه حاضران را به خود معطوف می‌کردند. بعضی دیگر هم، درست هنگام تمام شدن مجلس یا حتی ساعتی بعد از پایان آن از راه می‌رسیدند و درخواست ناهار می‌کردند. جواد ملا، تصمیم گرفت این گروه را - که سال‌ها برای جامعه مداحان و هیأت آنان مزاحمت ایجاد کرده بودند - تنبیه کند. در پایان یکی از جلسات،

شوخی با یک وسواسی

در سال‌های نسبتاً دور، شیخی در تهران می‌زیست که «بیان» نام داشت. او، انسانی باتقوا و پاکدامن بود و در همه کارها و رفتارهایش دچار وسواس شدید بود. نجسی و پاکی را هم که بسیار مراعات می‌کرد و دایم می‌پنداشت که ممکن است جایی بنشیند یا به دیواری دست بزند که احتیاط داشته باشد. مرحوم بیان به وسواسی بیش از هر چیز شهرت داشت. اتفاقاً یک بار، فرزند آن حاج حسن سلیمی مداح تصمیم گرفتند که با شیخ شوخی کنند. یک بار که به اتفاق او از مسافرت برمی‌گشتند، یکی از بچه‌ها، آن طرف بیان نشست و دیگری، سمت دیگرش را انتخاب کرد. وقتی او در داخل خودرو به خواب رفت، لوله آفتابه پر از آبی را که از قبل آماده کرده بودند، در جیب او فرو کردند تا آب آفتابه تا آخر در لباس او خالی شود!

شیخ بیان، خواب سنگینی داشت و در اثر خالی شدن آب در جیب قبایش از خواب بیدار نشد. وقتی به تهران رسیدند، بیان را بیدار کردند تا از خودرو پیاده شود. بنده خدا، وقتی دید تمام لباس‌هایش خیس است، فکر کرد هنگامی که در ماشین خوابیده، اتفاقی افتاده است! بنابراین به هر کس می‌رسید، می‌گفت: شما نمی‌دانید برای چی لباس‌های من خیس است؟ یعنی من...؟!

اتفاقاً کسی پیدا شد و به شیخ گفت که بچه‌ها چه بلایی سرش آورده‌اند. غلامرضا سازگار، مداح و شاعر معروف در بیتی گفته است: «هر کجا می‌روی همین بحث است/ بچه روضه‌خوان چقدر نحس است!» البته حضرت استاد، خودشان می‌دانند که قافیه ابیات این شعر به هم نمی‌آید، اما گویا مهم، مفهوم آن است!



گرفتن غذا، جمع دوستان را ترک کند. وقتی کباب را روی سفره می‌گذارد، همه مهمانان از او تشکر می‌کنند و از این که این همه زحمت برایش درست کرده‌اند، عذر می‌خواهند. سیدعلی هم می‌گوید: «بفرمایید میل کنید! از کیسه خودتان است.» مهمانان شجاعی، یک دل سیر از عزا در می‌آورند و وقتی می‌خواهند از او خداحافظی کنند و به خانه‌هایشان بروند، متوجه می‌شوند که پول‌هایشان کم شده است. با تعجب به یکدیگر نگاه می‌کنند و نمی‌دانند چه اتفاقی افتاده است. سیدعلی می‌گوید: «اگر پول‌هایتان کم شده است، بابت خریدن کباب داده‌اید! مگر نگفتم که این سفره و کباب‌ها متعلق به خودتان است!»

مهمانی کباب

مرحوم حاج سیدعلی شجاعی از مداحان بسیار بااخلاص اهل بیت علیهم‌السلام بود. او هم در میان مداحان و ذاکران به شوخ‌طبعی و بذله‌گویی بسیار شهرت داشت. یک بار، یکی از دوستانش به نام شیخ احمد تویسرکانی به او می‌گوید: «سید! تو هیچ وقت ما را به خانه خودت دعوت نکرده‌ای تا یک ناهار، مهمان تو باشیم.» او از این گفته شیخ استقبال می‌کند و می‌گوید: «همین فردا تشریف بیاورید. کبابی محلمان، کباب‌های خوبی دارد. ناهار، مهمان من.» فردا، شیخ احمد با جمعی از دوستان به خانه سیدعلی می‌رود. وقتی او در را باز می‌کند، یکه می‌خورد. این جمعیت را چگونه باید پذیرایی کند؟ تعارف می‌کند و به روی خودش نمی‌آورد که قرار نبود این همه آدم برای ناهار به خانه او بروند. میزبان، پالتوی هریک از مهمانانش را می‌گیرد و در جالباسی راهرو آویزان می‌کند. بعد، اجازه می‌گیرد که برای



تک بیت‌ها

هریک از مداحان، به دلیل ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی، به یک نشانه معروف‌اند. مثلاً یکی از مداحان قدیمی به نام حاج حسین ملاحسنی، ادعا می‌کند که از دنبه بدش می‌آید. برای همین، شاعری در وصف او سروده است: «هر شیشه و سنگی که عقیق یمنی نیست / هر دنبه‌خوری حضرت ملاحسنی نیست» یا مداحی بود که عادت داشت سرش را دائماً تکان بدهد. مرحوم علی شکاری، فینه عراقی می‌گذاشت و نایبنا بود. او مدام سرش را به چپ و راست می‌چرخاند و به این کار شهرت پیدا کرده بود. یعنی اگر کسی اسم و فامیل او را نمی‌دانست با دادن این نشانی، بلافاصله یادش می‌آمد که منظور، علی شکاری، معروف به شیخ علی شکاری است. استاد غلامرضا سازگار برای او یک تک بیت گفته است: «زیر این آسمان و این گنبد/ کله شیخ علی است می‌جنبد»



غزل بی معنا

مرحوم حاج احمد صالح نیز به سرودن شعرهای طنز معروف بود. او حکایت‌های طنزآمیزی را به نظم آورده که مجالی برای آوردن این منظومه‌ها وجود ندارد. برای همین، یکی از اشعار او را با عنوان «غزل بی معنا» از کتاب «ران ملخ» او انتخاب کرده‌ایم: اختراع فیل را پروانه کرد / خرس هم در گوش موری لانه کرد / یک شتر را کودک یک ماهه خورد / با ترکل (تراکتور) زلف ما را شانه کرد / در جهنم رفتم و دیدم به چشم لانه در آش کدو مُزیانه (موربانه) کرد / یک هواپیمای را گنجشک برد / آب اقیانوس را پیمانه کرد / گفت صالح شعر بی معنای من / مرده صدساله را دیوانه کرد

حاج مصطفی ذوالفقار بیشتر از
۷۵ سال ذاکر بود

زیر سایه حضرت ارباب

مریم مرتضوی

صدای حاج مصطفی ذوالفقار، بلند و رسا بود. اهل هیأت، او را با صدایش و سبک خاص مداحی اش می شناختند، طوری که وقتی شروع به مداحی می کرد، با گفتن بسم الله، حال همه دگرگون می شد. سال ۱۲۹۵ بود که مصطفی ذوالفقار در محله باغ فردوس مولوی در تهران متولد شد. ۶ ساله بود که پدرش را از دست داد و او با احساس مسئولیتی که داشت از همان کودکی برای امرار معاش مادر و سه خواهر کوچکش شروع به کار کرد. دوران جوانی را با کار و تلاش در حرفه هایی مثل کوره پز خانه، خواربار فروشی، قنادی و آشپزی گذراند. مصطفی نوجوان بود که یکی از اشناهای خانوادگی به نام سید فخرالدین - پیشنهاد می نمودن مسجد محل - به او گفت: «تو صدای خوبی داری، بیا و مداح شو.» با این پیشنهاد بود که مصطفی با آنکه تا آن زمان سواد خواندن و نوشتن نداشت، به شوق حفظ کردن شعر و مداحی اهل بیت علیهم السلام، خودش خواندن و نوشتن را یاد گرفت و شعرها را حفظ کرد. اولین بار در همان مسجد بود که مداحی کرد و تا ۷۵ سال بعد این کار را ادامه داد. او ایل در ورامین می خواند و با صدایی که مثل زنگ بلند بود، بدون استفاده از میکروفن همه مردم را جذب مداحی خود می کرد.





بامرگ حاج حسن، کمر پدر خم شد و مادرش آنقدر گریه کرد که سوی چشم هایش رفت و تا آخر عمر این سوگ را چون غصه ای سنگین به دل داشت

حاشیه

در سوگ حاج حسن ذوالفقار

حاج مصطفی دوست داشت همه بچه هایش مداح و خادم اهل بیت علیهم السلام باشند، اما از بین هفت فرزند او، فقط پسر بزرگش بالجن سوزناکش مداح شد. حاج حسن ذوالفقار، فرزند ارشد حاج مصطفی بود. ۱۳ سال داشت که روی دوش پدر مداحی می کرد. حافظ قرآن بود و همه شعرها را برای مداحی حفظ می کرد. از کودکی در مدرسه با صدای خوشی که داشت، برای بچه ها قرآن می خواند و همین صوت خوش باعث شد وارد عرصه مداحی هم بشود. اولین بار ۱۳ ساله بود که در هیأتی کنار پدر ایستاد و به مدح ائمه اطهار علیهم السلام مشغول شد.

حاج حسن در هیأت های انصار حضرت ابالفضل علیه السلام، قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، بنی فاطمه، فاطمیون و هیأت های بزرگ دیگر مداحی می کرد و توانایی زیادی برای کنترل و اداره مجلس داشت. شعر هایش را از دیوان حافظ، مولوی، زولیده نیشابوری و... می گرفت، آنها را مطالعه می کرد و شعرهایی را که مناسب می دید، حفظ می کرد تا در هیأت بخواند. دایی او به نام احمد علی ذوقی در فترتهای متخلص به «صابر قر» هم شاعر بود و حاج حسن از شعرهای او استفاده های فراوان برد.

یک بار حاج حسن همراه برادرانش به مالزی سفر کرده بود. سفیر ایران در مالزی که از ورود حاج حسن به خاک این کشور باخبر شده بود، از او دعوت کرد تا در مجلس آن شب، دعای کمیل را برای ایرانیان مقیم مالزی بخواند. آن شب حاج حسن در مسجد کوالالامپور، به خواندن دعای کمیل مشغول شد و ذکر اهل بیت علیهم السلام را آنچنان گفت که بعد از تمام شدن مراسم، همه حاضران می خواستند یک به یک با او روبوسی کنند.

اما چه حیف که این مداح سرانجام در سال ۱۳۷۴ بر اثر سکته مغزی، در سن ۵۹ سالگی از دنیا رفت. بامرگ حاج حسن، کمر پدر خم شد و مادرش آنقدر گریه کرد که سوی چشم هایش رفت و تا آخر عمر این سوگ را چون غصه ای سنگین به دل داشت.

دعا کند. حاج مصطفی هم جواب داده بود: من زیر سایه حضرت ارباب علیه السلام مدح می گویم، در دعاها هم اسم نمی برم، اما دعای من این است که هر کسی به مملکت خدمت می کند، خدا پایدارش کند و هر کسی هم که خیانت می کند خدا نابودش کند. به نظر شما شاه به مملکت خدمت می کند یا خیانت؟

با این استدلال حاج مصطفی، آزاد شد. برای مداحی، سعی می کرد شعرها را حفظ کند. می گفت شاید کاغذ در بین جمعیت گم شد. مداح باید بتواند مجلس را اداره کند. شعرهایی را که حفظ می کرد به فردی سپرده شده تا او این شعرها را به مسئولیت شعر شناسان به صورت مجموعه محفوظات او منتشر کند.

تربیت فرزندان

بچه هایش را طوری تربیت کرده بود که جلوی او حتی پایشان را دراز نمی کردند. هنگام غذا خوردن که می شد، خودش غذا را جلوی تک تک بچه ها می گذاشت تا نقش پدر را به خوبی درک کنند. همیشه بچه ها را نصیحت می کرد که: اگر می خواهی زندگی ات با برکت باشد، از امام حسین علیه السلام غافل نشو. در هیأت ها حاضر شو و هر چه می خواهی از ائمه اطهار علیهم السلام بخوان. حاج علی انسانی، یکی از شاگردان حاج مصطفی بود. وقتی نوجوان بود، همراه حاج مصطفی به هیأت ها می رفت و کنار او مداحی می کرد تا قواعد کار را یاد بگیرد. حاج حسن، پسر حاج مصطفی هم شاگرد دیگر او بود. غروب هادر خانه حاج مصطفی، پسر مداحی می کرد و پدر نکات را به او می آموخت. می گفت باید صدایت را بکشی و کلمه به کلمه و رسا بخوانی تا مردم متوجه شوند که چه می خوانی. سبک خاصی را برای خودت اجرا کن و از هیچکسی تقلید نکن.

پرواز

سال ۱۳۷۴ بود که پسر بزرگش - حاج حسن - را از دست داد و سال ۱۳۸۶ هم همسرش از دنیا رفت. حاج مصطفی بعد از فوت پسر بزرگش از بافتاد و خانه نشین شد. روز آخر که در بیمارستان آراد بستری بود، اول اصرار داشت که مرابه خانه خودم ببرید. گفتند: بهات عفونی شده و نفست بالانمی آید! چند ساعت بعد اصرار داشت که همه فرزندان به خانه هایشان برگردند و به کارشان برسند. همه تعجب کردند که تا حالا خودت هم می خواستی برگردی؟! که جواب داد: نه! من دیگر به خانه نمی رسم، شما بروید. پرستار هم مدام تذکر می داد که صحبت نکنند. بچه ها به خانه برگشتند و چند ساعت بعد، از بیمارستان تماس گرفتند و خبر دادند که حاج مصطفی از دنیا رفت. فردای آن روز، جنازه اش را با ذکر امام حسین علیه السلام تشییع کردند تا در قطعه ۲۴۷ بهشت زهرا آرام بگیرد.



حاج مصطفی در اواخر عمرش با وجود حال بدی که داشت و با «واکر» راه می رفت، حتی یک نوبت نماز شب را ترک نکرد. یک بار چون نمی توانست موقع راه رفتن، تعادلش را حفظ کند، زمین خورد و زیر چشمش زخم عمیقی برداشت. همان شب او را به بیمارستان رساندند و شب، با وجود حال بدی که داشت برای نماز شب برخاست و نمازش را اقامه کرد. بارها قرآن را ختم کرد. قرآن زیر دستش ورق می شد و برایش قرآن سالمی تهیه می کردند. اطرافیان می گفتند همه کارهایت درست است. لازم نیست اینقدر به خودت زحمت بدهی، اما باز هم اصرار داشت که نماز شب را ترک نکند. لحظات آخر هم روی تخت بیمارستان، نماز شب را با ایما و اشاره می خواند. حاج مصطفی ۲۸ سال کاروان های حج و مسافران قبیله محمدی را برای آشپزی همراهی می کرد. اوایل همراه کاروان های زیارتی مشهد مقدس می رفت و بعدها برای آشپزی و خدمتگزاری در کاروان های مکه دعوت شد. حاج مصطفی مرد متدینی بود و نسبت به طهارت و پاکیزگی بسیار حساسیت داشت. از آنجایی که آشپز بود، حتی موقع آماده کردن غذا هم مراقب بود همه نکات بهداشتی رعایت شود. با این حال، از باقیمانده غذا هم استفاده می کرد و از اسراف به شدت بیزار بود. مثلاً اگر هنگام آشپزی، کمی از برنج باقی می ماند، با آن سوپ یا آش درست می کرد که همه از آن لذت می بردند.

روضة خانگی

روز هفدهم هر ماه در خانه حاج مصطفی، مجلس روضه اهل بیت علیهم السلام برگزار می شد و مداحان زیادی به خانه اش می آمدند؛ مثل حاج حسن معطر، حاج سیدخلیل خانیان، مرحوم جمال الدین عبدالوهابی، مرحوم حاج محمد کیانی، مرحوم حاج احمد شمشیری و... روضه باصفا و جمع و جوری بود که در خانه کوچک و قدیمی اش در حوالی گورستان ارامنه و در میان باغ های گل برگزار می شد. همیشه خودش دست تنها از مهمان ها پذیرایی می کرد. این روضه تا چند سال پیش، هنگامی که همسر او از دنیا رفته بود هم دایر بود، اما پس از مرگ او دیگر روضه ماهانه برگزار نشد؛ چون زنی نبود که به خانم ها خوشامد بگوید و از آنان پذیرایی کند.

بالاخره شاه خدمت می کند یا خیانت؟!

دوران رژیم پهلوی بود که حاج مصطفی در هیأت، شعری خواند که به مذاق هواداران رژیم خوش نیامد. به همین بهانه، دستگیرش کردند و برای پرس و جوبه کلاتری بر دند و خواستند که در مداحی هایش، شاه را

«آبکش رو بذار روی اون آبکشایی که دسته شده رو هم.»

کاری که گفته بود، انجام دادم. دلم نمی خواست حرف دلم را به آشپز روضه مان بزنم. بیش تر از ۵۰ سال از من بزرگ تر بود و مرا درک نمی کرد. مثلاً اگر به او می گفتم که می خواهم بروم جبهه و پدرم اجازه نمی دهد، چه می گفت که به درد من بخورد؟

با پارچه دور گردنش - که مثل شال آویزان کرده بود - عرق پیشانی اش را خشک کرد و گفت: «می خوای بری جبهه؟»

امان از دست مادر! همه چیز را به حاج مصطفی گفته بود. او خانه زاد خانواده مادری ام بود و شیخ علی، پدر بزرگ من و دوست دیرین و یار شفیق حاج مصطفی. یا کار مادرم بود یا پدر بزرگم - شیخ علی.

به دانه های درشت عرق که روی گونه ها و پیشانی اش ماسیده بود، خیره شدم: «بابام اجازه نمی ده. مادرم هم گریه و زاری می کنه وقتی می گم می خوام برم جبهه.»

پدرم، لباس مداحی اش را به تن کرده بود و عینک دودی روی صورتش نشسته بود. جلوی در خانه ایستاده بود و منتظر بود تا مداحان از راه برسند و یک به یک بروند منبر. زن ها دسته دسته می آمدند و در اتاق های خانه جامی گرفتند. روز آخر روضه همیشه شلوغ می شد و جمعیت زیادی مهمان ناهار اربعین خانه ما بود.

حاج مصطفی، همانطور که کبریت را دستم می داد، گفت: «اول اون اجاق رو روشن کن تا بهت بگم.»

انگار مأموریت بزرگی به من داده بود. قبلاً همه کارها را خودش یک تنه انجام می داد و حتی بزرگ ترها اجازه نداشتند در کارش دخالت کنند. اجاق سه شعله را که روشن کردم، با حاج مصطفی سر دیگ خالی را گرفتیم و گذاشتیم روی اجاق. قبل از آنکه برود سروقت برنج های آبکش شده، بازویم را گرفت و با دست دیگرش به پدرم - که حالا با لباس کامل مداحی جلوی در ایستاده بود - اشاره کرد: «پدر نابینای تو خودش چند تا جبهه اس بچه جون! جنگ رو بذار برای بقیه. بچه های دیگه ای هستن که از این مملکت دفاع کنن. تو به دونه پسر باید به بابات برسی.»

دیگ را گذاشتیم روی اجاق و برنج ها را یک به یک خالی کردیم درون آن. صدای قرآن عبدالباسط بلند بود. پدرم به تک تک آنها که می آمدند، خوشامد می گفت و وقتی پیش او رفتم و دستم را درون دست های مردانه اش جادادم، گمان کرد من هم یکی از مهمان ها هستم. گفت: «خیلی خوش آمدید!»

حاج مصطفی ذوالفقار (نفر وسط ایستاده) در کنار حاج علی روئین نژاد و سید حسین جلالی کاروان زیارتی ثامن الحجج علیه السلام



خیلی خوش آمدید!

حمید محمدی محمدی



اغلب مردم، بیش از آنکه او را به مداحی بشناسند، با آشپزی در هیأت ها و روضه ها به جا می آوردند. قبل ترها که برای کاروان ثامن الحجج

آشپزی می کرد، مداح دیگری به نام خادم الحسینی و خدمتگزاری معروف به شیخ علی رادر کنار خود می دید. شیخ علی سرپرست کاروان زیارتی مشهد بود. خودش هم غذا می پخت و همه فن حریف بود، اما در آشپزی هیأت به چیره دستی حاج مصطفی ذوالفقار نبود. بعدها که شیخ علی از دنیا رفت، او یک تنه کارها را انجام می داد و مایل نبود کسی در کارش دخالت کند.

اربعین سال ها پیش، او در خانه ما غذا می پخت. سال ها ست که دهه دوم ماه صفر روضه خوانی داریم و این مجلس ده روزه به روز اربعین و اطعام

گسترده مردم در این روز ختم می شود. در یکی از سال ها حاج مصطفی، همانطور که برنج ها را آبکش می کرد، مرا دید که گوشه ای نشسته و زانوی غم در بغل گرفته ام. اشاره کرد که بروم کمکش؛ اما می دانستم که دوست ندارد کسی دست و پایش را ببندد و مزاحم کارش باشد. اینکه صدایم کرده بود، برایم عجیب بود.

وقتی می خواستم یکی از آبکش های پر از برنج را از دستش بگیرم، گفت: «کار تو نیست. خودتو می سوزونی.»

از لحن گزنده و جدی اش خوشم نمی آمد. همیشه می گفتم: «ذوالفقاری چقدر بداخلاقه!»

آبکش خالی را تکان داد تا دانه های نیم پخت برنج که در روزنه های آبکش جاخوش کرده بودند، بیرون بیایند. آنگاه آبکش را دستم داد و گفت: «چرا دمنی؟ کشتی هات غرق شده؟»

آبکش را گرفتم و چیزی نگفتم. خودش گفت:

.....موضوع ویژه

کتاب فتح خون شهید مرتضی آوینی



با فتح خون مبعوث شد
دکتر سنگری می گوید فتح
خون کتاب چهل سالگی آوینی
است، کتاب پیامبرانه اوا!

سکوت خواص، نه
عاقبت طلبی عوام!
مروری بر دلایل وقوع حادثه
عاشورا در نقدی تاریخی بر فتح
خون»

جهان را خلاصه در
عاشورای دید
بررسی جایگاه عاشورا در نظام
فکری سید مرتضی آوینی
با عضو هیات علمی دانشگاه
تهران؛

دنبال حاشیه نیستم
گفت و گو با مریم امینی همسر
شهید آوینی و مسؤول انتشارات
واحه





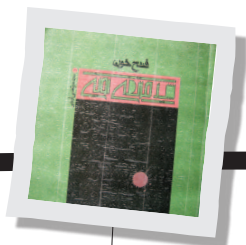
دکتر سنگری می گوید فتح خون کتاب چهل سالگی آوینی است، کتاب پیامبرانه او!

با فتح خون مبعوث شد

زینب السادات شاه صاحبی

جناب محمدرضای سنگری که درباره فتح خون سید مرتضی آوینی صحبت کرد، فهمیدیم گوهر را پیش گوهر شناس برده ایم! او از هر جهت صلاحیت بررسی این کتاب را دارد؛ دکترای زبان و ادبیات فارسی دارد و ادبیات را می شناسد، عاشورا پژوه است و به متون تولید شده در این حوزه تسلط دارد و اهل دل است و شاعر است و ظریف طبع و با هر یک از این ویژگی ها یک قدم به عمق اندیشه و روح و جان راوی فتح خون، نزدیک تر می شود.

شاگرد خلف استاد شهیدی، شیوا و زیبا و ادیبانه صحبت می کند، اما ویژگی اصلی کلامش این است که غریبه های شخصیت و قلم آوینی را مشتاق سرک کشیدن به ساحت او می کند و طرفدارانش را، شیفته و عارف به حقیقتش!



عصاره و افشره اندیشه شهید آوینی در فتح خون دیده می شود. فتح خون مرام نامه و آیین نامه تفکر شهید آوینی است. به شما می گوید از کجا شروع کنید و به کجا بروید



شما در زمینه عاشورا پژوهی مفصل و دقیق کار کرده اید، جایگاه فتح خون را در میان آثار مکتوب این حوزه کجا می بینید؟

در طول بیشتر از ۱۳۰۰ سال نگارش درباره عاشورا، چند نوع اثر و تالیف در این حوزه تولید شده است. گونه نخست، گونه کاملاً نقلی و تاریخی و روایی محض است که نویسنده گزارشی از حادثه نقل می کند. این قسم از متون، خود به چند گونه تقسیم می شود؛ متونی که مستقل است و عاشورا را به عنوان یک موضوع مطرح می کند. عنوان این متون مقتل است. گاهی درج است و در ضمن کتاب تاریخی است، نویسنده می خواهد تاریخ اسلام یا تاریخ یک منطقه جغرافیایی را بیان کند، بخشی هم به کربلا اختصاص می دهد. که معمولاً در این کتاب ها سهم کربلا بسیار اندک است.

چون زمان اتفاق طولانی نیست و آن ها هم دأب پرداختن به جزئیات را ندارند، نه؟

بله، در نهایت ۱۰-۱۵ صفحه از کتاب به این حادثه می پردازد. کتاب های بزرگ همین جور هستند، مثلاً مروج الذهب را اگر نگاه کنید، به این شکل است. اما گاهی هم کتاب های کاملاً مستقلی در این موضوع نگاشته شده که کاملاً از دست مان رفته، مثل کتاب «ابی مخنف» که الان می شود فقط بخش هایی از آن را در تاریخ طبری پیدا کرد. آنچه بعدها به عنوان کتاب «ابی مخنف» دیده می شود، تحریف شده این کتاب است که افزوده ها و کاسته های فراوانی دارد و قابل اعتماد نیست.

شگفت این است که هر چه جلوتر آمدیم و حجم تاریخ انبوه تر شد، سهم کربلا افزایش پیدا کرد و این نشان می دهد که کربلا حادثه ای متفاوت با دیگر حادثه ها است. روال طبیعی این است که هر چه حجم تاریخ انبوه تر می شود، سهم هر یک از وقایع در کتاب های تاریخی کمتر شود. اما درباره عاشورا هر چه پیش تر رفته ایم، این اتفاق میان حادثه های دیگر برای نویسندگان شاخص تر، پررنگ تر، درخشان تر و جدی تر شده است. در ۴-۵ سده اخیر، حجم مقاتل بسیار زیاد می شود و در قرن اخیر تعداد کتاب هایی که در زمینه عاشورا نوشته شده، افزایش چشمگیری داشته است.

چرا؟

دلیلش این است که نیاز به عاشورا حس شده و پژوهشگران تاریخ هم حس کردند این حادثه، چیزی متفاوت است. یعنی همان جمله ای که امام حسن علیه السلام در بستر شهادت به امام حسین

علیه السلام گفت؛ «لا يوم كيومك يا ابا عبدالله» یعنی حسین علیه السلام چیز دیگری است و کربلا و عاشورا از جنس حادثه های معمول تاریخ نیست. در نتیجه تمرکز روی این حادثه بیشتر شده و نگاه تاریخ نگاران و پژوهشگران توانسته از کربلا به سادگی بگذرد.

نوع دیگری از نگاه به عاشورا هم بعدها رایج شد که کار تحلیلی - تطبیقی بود. چند کتاب تاریخی را کنار هم قرار می دادند تا صواب را از ناصواب بهتر تشخیص دهند و به پالایش برسند. این ضرورت از حدود دویست سال گذشته جدی تر شد، چون بزرگان دریافتند که تحریفات زیادی وارد این موضوع شده است.

به همان نسبت که حجم مطالب زیاد می شد، انحرافات و نادرست گویی ها هم زیاد می شد...

بله، چون اقبال مردم به عاشورا بیشتر می شد و عاشورا را مثل بدر و احد و خیبر نمی دیدند. مساله در منابع مطرح می شد و محافل سوگوار برای آن برگزار می شد. مردم با کربلا زندگی می کردند و آن را متن زندگی خود می دیدند، به همین دلیل چیز هایی را که در کربلا نمی دیدند، به آن اضافه می کردند. مثلاً می دیدند در این حادثه عروسی نیست، خوب عروسی جزئی از زندگی مردم بود، این عروسی را به حادثه اضافه می کردند.

پس از آن پدیده های جدیدی مثل تئاتر به ایران وارد شد و ایرانی ها خواستند از این ظرفیت هم برای کربلا استفاده کنند، پس عناصر بیشتری به اقتضای کار تئاتر به آن اضافه کردند. هر جا چیزی می دیدند که می توانست مراسم محرم را قوی تر کند و با مردم پیوند بیشتری بخورد، از آن استفاده می کردند. مثل اینکه وقتی به اروپا رفتند و مراسم کلیسا را دیدند، نمادی مثل علامت را از آن فضا الهام گرفتند و به این مراسم اضافه کردند. علامت را اگر نگاه کنید، نشان صلیب در آن کاملاً مشخص است.

کار پژوهشی دقیق و عمیق در حوزه عاشورا به حدود صد و پنجاه سال اخیر برمی گردد و جدی ترین این آثار در پنجاه سال اخیر تولید شده است. اما یک پرداخت ویژه نسبت به عاشورا وجود دارد که عمرش شاید به پنجاه و شصت سال نرسد و آن نگاه ذوقی به کربلا و پرداخت ادبی صحنه با بهره گیری از

آوینی خود را به کربلا رسانده و در کربلا تنفس کرده است. گزارش دیده های خود را می گوید، نه شنیده ها را، به ویژه که در روزگار تکرار کربلا زندگی کرد

همه عناصر ادبی است. مهم ترین کار های این حوزه، آثار پرویز خرسند یا کار های استاد حکیمی است که با نگاه توصیف گرایانه و تلاش برای طرح بعد حماسی حادثه کربلا نوشته شده است. در مرحله بعد آثار دکتر شریعتی در این گروه قرار می گیرد. یکی از آثاری که با این نگاه کربلا را نقل کرده، یعنی همه امکانات و ظرفیت های ادبی را به کار گرفته تا یک پرداخت ادیبانه با یک نثر زیبای شاعرانه درباره کربلا داشته باشد، کتاب فتح خون شهید آوینی است.

ما فتح خون را نمی شود مثل یک متن ادبی دست بگیریم و پشت سر هم بخوانیم تا تمام شود. هر لحظه خواننده را درگیر می کند و او را در شرایطی قرار می دهد که باید موضوع و نسبت خودش را با اصولی که آوینی به آن معتقد است، تعریف کند، این ویژگی در نمونه هایی که شما مثال زدید، تا این حد جدی نیست، چرا؟

چون فتح خون چیزی افزون بر آن ها دارد و آن این است که نگاه فقط ادیبانه و ذوقی نیست. سید مرتضی آوینی یک نگاه عبرتی هم به کربلا داشته و کوشش کرده کربلا را به امروز گره بزند. به همین دلیل کتاب، راوی دارد و این راوی کوشش می کند به ما بفهماند که کربلا قصه دیروز و امروز نیست، قصه فردا و پس فرداست - به قول دکتر فردید که گفت کربلا قصه پس فرداست - فتح خون می خواهد بگوید حادثه کربلا مال امروز ما و هنوز ما و همیشه ما است، ما باید با این واقعه پیوند برقرار کنیم و خودمان را در کربلا احساس کنیم.

جایی گفته بودید، اینکه عاشورا را جدای از تاریخ قبل و بعد آن بررسی کنیم، ظلم به این واقعه است. فکر می کنم این ملاحظه هم در فتح خون رعایت شده، نه؟

بله، کاملاً. آوینی یک گزارش تاریخی را طرح می کند و بخش های مختلف، کاملاً یک سیر را به ما نشان می دهد. از شهادت امام حسن علیه السلام شروع می کند و گوشه چشمی هم به سقیفه و غدیر دارد و سعی می کند کربلا را ریشه یابی کند و آن را قطعه ای مجزا از تاریخ نبیند. پیوند فتح خون با مجموعه نهضت انبیا، بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و غدیر، سرانجام با عبور از کربلا و پیوند با مساله



**شهید آوینی در فتح خون
همه ظرفیت‌های ادبی را
به کار گرفته،
تا یک پرداخت
ادبیانه با
یک نثر زیبایی
شاعرانه
درباره
کربلا
داشت
باشد**

کتاب‌های دیگری نیاز کرده است؟

زنده یاد دکتر سید جعفر شهیدی یکی از بزرگان روزگار ما بود. کتاب «پس از پنجاه سال» چند ویژگی دارد که به اعتقاد من این ویژگی‌ها آوینی را برده است. اول اینکه کتاب نثر روان و شیرین و قابل فهمی برای همه دارد. به همین دلیل آوینی حس می‌کند این نثر با قلم خودش هم خوانی دارد. از جنس متون خشک تاریخی نیست و استناد مستقیم به آن، متن را تخریب نمی‌کند. نکته دوم اینکه کتاب پس از پنجاه سال کاملاً تحقیقی است، دکتر شهیدی پژوهشگر بزرگی بود. در حوزه نجف درس خوانده بود. از آیت الله نایینی در جه اجتهاد گرفته بود. بر ادبیات کاملاً مسلط بود. از همکاران نزدیک علامه دهخدا بود. با ادبیات عرب بسیار آشنا بود و به جرات می‌گویم عربی را بیشتر از فارسی می‌دانست. به همان اندازه که ادبیات خوانده بود، تاریخ خوانده بود و... پس آوینی با یک متن تحقیقی هم مواجه بوده است.

نکته سوم اینکه؛ کتاب دکتر

شهیدی شامل بخش‌های کوتاه کوتاه است. هر بخش ساختاری دارد و بحثی را طرح کرده و یک سیر تاریخی هم بین مجموعه بخش‌ها هست. الگوی فتح خون، الگوی پس از پنجاه سال است. البته بخش‌های فتح خون بلندتر است. از طرفی هم دکتر شهیدی در کتاب خود منابع متقن و معتبر را دیده و با تکیه بر اسناد و منابع دقیق تاریخی و اجتهاد از این متون، کتابش را نوشته بود. یعنی کتاب «پس از پنجاه سال» یک اجتهاد تاریخی درباره عاشورا است و یک مجتهد تاریخی که هم حوزه دیده است و هم دانشگاه و هم خوش قلم است و هم خوش اندیش و مبنای را خیلی خوب درک

ظهور روح فتح خون است. فتح خون کتابی است که چند قطعه تاریخی را با هم پیوند می‌دهد تا بگوید این نهضت از کجاسر بر آورده و به کجا خدمت می‌کند، دستش در دست کدام حرکت بزرگ آینده تاریخ است. این ویژگی‌ها ارزش‌های کار آوینی را افزون می‌کند. بنابراین به گونه‌ای با یک کتاب تحلیلی هم مواجه هستیم و دروغا که ارزش فتح خون کمتر شناخته شده است.

فتح خون را آوینی در سال ۱۳۶۶ می‌نویسد، یعنی زمانی که به قله کمال خود رسیده، چهل سالگی! می‌توان گفت این کتاب بعثت شهید آوینی است و ایشان با این کتاب مبعوث می‌شوند. این کتاب پیامبرانه او است. اگر قرار باشد من مجموعه آثار شهید آوینی را خلاصه کنم، می‌گویم عصاره و افشره اندیشه شهید آوینی در فتح خون دیده می‌شود. فتح خون مرام‌نامه و آیین‌نامه تفکر شهید آوینی است. سرانگشت اشاره او در این کتاب معلوم است. به شما می‌گویم از کجاشروع کنید و به کجا بروید.

فتح خون فصل بلوغ قلم آوینی است، به ویژه در بخش‌هایی که خودش آن‌ها را ویرایش کرده است. جان مایه تفکر آوینی در این کتاب است و معلوم

می‌شود او به خوبی در یافته است

که برای تحول در آینده و برای ساختن آینده، هیچ تکیه‌گاهی بهتر از کربلا نداریم.

خصوصیت دیگر فتح خون این است که بازتاب کار سینمایی آوینی در این کتاب مشهود است. پیداست کسی در فتح خون قلم می‌زند که کارنمایشی کرده است. در بخش بخش فتح خون کوشش می‌کند موقعیت تجسمی برای کربلا ایجاد کند که خواننده خودش را در صحنه ببیند

**آوینی مردم کوفه
را بی وفامعرفی
می‌کند، ترس آن‌ها
را به عزت کشانده
یا طمع آن‌ها را
مقابل امام قرار داده
است. او دریافته که
عناصر منفی سازنده
کربلا، ترس و
طمع و بخل و جهل
است**

رفت و برگشت‌های زمانی هم

این نگاه را کامل تر می‌کند...

بله، ساختار هم تا حد زیادی به سینما نزدیک شده، رفت و برگشت‌ها، تصویر و توصیف شخصیت‌ها و... خواننده دقیقاً احساس می‌کند که او پشت دوربین ایستاده و از آنجا شخصیت‌ها را معرفی می‌کند.

آوینی در این کتاب خیلی از جاها به کتاب «پس از پنجاه سال» دکتر شهیدی استناد می‌کند، مهم‌ترین منبع آوینی این کتاب است و موسوعه امام حسین علیه السلام. این کتاب به لحاظ تاریخی چه وجهی دارد که آوینی را از پرداختن به

کرده، به تحلیل کربلا پرداخته است. معلوم است که چنین کتابی، منبع بسیار مناسبی برای آوینی است و او را بی‌نیاز از متون دیگر کرده است.

اما واقعیت این است که نثر شهید آوینی چیز دیگری است، به ویژه در فتح خون که گویی عنان اختیار از دست می‌دهد و غرق حادثه می‌شود و حادثه را زندگی می‌کند. شهید آوینی خود را به کربلا رسانده و در کربلا تنفس کرده است و گزارش دیده‌های خود را به مامی گوید، نه شنیده‌هایش را، به ویژه اینکه او در روزگاری زندگی کرد که کربلا تکرار شده بود و او این تکرار کربلا را ندید، حس کرد. با دوربین تاپای شهادت رفت و در نزدیک‌ترین صحنه‌های جنگ بود.

آوینی در فتح خون یکسری از شخصیت‌ها را انتخاب می‌کند برای اینکه به آن‌ها پیردازد، درباره تمام شخصیت‌های حاضر در حادثه عاشورا صحبت نمی‌کند، مثلاً عبدالله زبیر، ولید بن عتبّه، عمر سعد و... این انتخاب‌ها بر چه اساسی است؟ یکی از نکات درخشان در فتح خون همین انتخاب چهره‌های دو جبهه است. وقتی آوینی می‌خواهد بگوید کربلا در همه تاریخ دامن می‌گستراند، سعی می‌کند تقابل این دو جریان ظلمت و نور را با آدم‌های دو طرف مطرح کند. گزینش این شخصیت‌ها خیلی مهم است. دو چهره هستند که خیلی شاخص به این‌ها می‌پردازد. در جبهه باطل عمر سعد است.

تکیه‌گاه اصلی شهید آوینی و نگاه هستی‌شناسانه ایشان در این مساله از آغاز تا پایان یک چیز بیشتر نیست؛ از او بی به او بی است. امامی گوید در این سیر که همان انالله و انا الیه راجعون است به چند چیز نیاز داریم؛ یک بنیان قوی و اندوخته و زاد بزرگ برای طی کردن این راه لازم است و این ره توشه قرآن و کلام معصوم علیه السلام است که خاستگاه آن قرآن است. دوم اینکه باید بهترین راهبر انتخاب شود و این در حقیقت مبنای عرفانی کار است. باید بگوییم نوعی فلسفه و زاویه دید عارفانه در کل این جریان دیده می‌شود. خونی که در رگ‌های فتح خون جریان دارد، نگاه عارفانه به موضوع است. نگاهی که مبتنی بر معرفت دینی است. راهبر را هم به همین اشارت روشنی که شما کردید، سعی کرده‌ام از کسانی انتخاب کند که ما می‌توانیم مثل آن‌ها باشیم، نه کسانی که بگوییم ما که نمی‌توانیم مثل آن‌ها باشیم. گرچه ما می‌توانیم در مسیر رسیدن به حضرت ابوالفضل علیه السلام و حضرت زینب سلام الله علیها هم باشیم و در دامنه این قله‌ها حرکت کنیم.

نکته بعدی این است که باید چشم در چشم راهبر داشته باشیم؛ یعنی حسین علیه السلام و این نکته خیلی مهم است، آوینی مدار ولایت را خیلی خوب در این روایت ترسیم کرده است.

■ از اول کتاب هم بارها بر ولایت امیر المومنین علیه السلام تأکید می‌کند...

اصلاً با غدیر و ولایت امیر المومنین علیه السلام شروع می‌کند و غدیر را محور می‌داند. نکته بعدی چشم به ملکوت گشودن است، یعنی مدام چشم به ناسوت نداشته باشیم، ملکوت را ببینیم.

وقتی دور دست‌ها و آن طرف خط را ببینیم کار برایمان آسان می‌شود. چون اگر غایت من دنیا باشد، دلیلی ندارد که ایثار کنم. این «به او بی» را باید ببینیم. این منظومه فکری شهید آوینی است، مبنای توحیدی، توحید در اندیشه، عمل و بیان که نامش می‌شود اخلاص، در تمام این کتاب سریان دارد. در یک جمله می‌توان گفت: از امیر المومنین علیه السلام سوال کردند اخلاص چیست؟ فرمود: هوان تقول ربی الله، ثم تستقم کما امرت. اخلاص این است که اول بگوییم او، و بعد در همین مسیر استقامت بورزیم.

پیوند فتح خون با مجموعه نهضت انبیا، بعثت پیامبر و غدیر سرانجام عبور از کربلا و پیوند با مساله ظهور روح فتح خون است



که برای امروز و فردا و همیشه می‌ماند. همان چیزی که حضرت اباعبدالله علیه السلام فرمود؛ «لکم فی اسوه»، من برای شما اسوه هستم.

آوینی بعضی وقت‌ها چهره‌ها را ا کلی معرفی می‌کند. مثلاً مردم کوفه را آدم‌هایی معرفی می‌کند که بی‌وفا هستند، ترس آن‌ها را به عزت کشانده یا طمع آن‌ها را مقابل امام قرار داده است. آوینی دریافته که عناصر منفی سازنده کربلا، ترس و طمع و بخل و جهل است

و به خوبی این‌ها را مطرح کرده است. و در جبهه حق هم دریافته است که علت بزرگی افراد، تکیه بر عشق به جای عقل است، معرفت نسبت به امام، دین، نفس و از همه فراتر خدا است. بر ناشئه اللیل به درستی تأکید می‌کند تا بگوید کسی که شب بزرگ ندارد، هرگز روز بزرگ نخواهد داشت. انسان‌های بزرگ خورشیدشان را در شب می‌جویند. کسانی که در شب چراغ اشک نیفرورزند، نمی‌توانند با مصباح باشند و حسین علیه السلام مصباح الهدایه است.

■ ظاهر در این انتخاب‌ها سراغ مردم عادی رفته که مخاطب بتواند خودش را در جای او ببیند، مثلاً می‌توانست مفصل به شخصیت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام بپردازد یا درباره حضرت علی اکبر و حضرت زینب سلام الله علیهم صحبت کند، اما سراغ آدم‌هایی رفته که مردم آن‌ها را دوست یافتنی ببینند.

منظومه فلسفی و نگاه اشرافی فتح خون را چطور می‌بینید؟ نگاه اشرافی که تسلط دارد بر روایت آوینی از محرم، مبدا و منتهایش کجاست؟ به کجا می‌رسد؟



آدمی که در انتخاب بازنده است و در درگیری درونی شکست می‌خورد. عمر سعد قربانی یک انتخاب منفی است. در جبهه مقابل حربین یزید ریاحی را طرح می‌کند. آخر مظهر انسانی است که در درگیری درونی پیروز است.

چهره‌های دیگر هم که طرح می‌شوند، چهره‌هایی هستند که به ما بسیار شبیه‌اند. مثلاً ضحاک بن عبدالله مشرقی، این شخص کسی بود که در کربلا امام حسین علیه السلام را مشروط یاری کرد. به امام گفت من تاجایی که بتوانم به تو کمک کنم، می‌مانم. زمانی که فقط دو - سه نفر از اصحاب امام مانده‌اند، ضحاک خدمت امام می‌رود و می‌گوید من گفتم تا پای جان ایستاده‌ام اما نگفتم جانم را هم فدا می‌کنم. اجازه می‌دهید که من به میدان بروم و بجنگم و بعد بروم؟ زیر کانه و رندانه و عقل پسند حرف می‌زند. آقا می‌فرماید مریکی برای جنگ و فرار نمانده. او پاسخ می‌دهد که من یک اسب در چادر پنهان کرده‌ام. امام در حق او دعا می‌کنند و به او اجازه می‌دهند که بجنگد و برود. این آدم رفت و جنگید و به پای کشته شدن که رسید، از میدان گریخت.

در جای دیگر، شهید آوینی شخصیت‌های بزرگ مثبت مثل عابسه و حبیب را برای ما می‌گوید. دست روی الگوهای گذاشته که امروز می‌توانیم از آن‌ها برای خودمان آیین بسازیم. به گمان من این بهترین نگاه به کربلا بوده، شهید آوینی کربلا را در هیات یک اسوه دیده است. اسوه و سرمشق و الگویی

مروری بر دلایل وقوع حادثه عاشورا در نقدی تاریخی بر «فتح خون» سکوت خواص، نه عافیت طلبی عوام!

حجت الاسلام مهدی همایزاده/ طلبه حوزه علمیه قم و دانشجوی کارشناسی ارشد مدرسه اسلامی هنر



سوال اصلی و بنیادین شهید آوینی در «فتح خون» بررسی علت وقوع حادثه عاشورا بعد از پنجاه سال از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است. او می گوید اگر حکومت در اختیار ظالمان شریاخوازی است که حتی ظواهر اسلام را هم ادا نمی کنند، حتما ریشه در ترجمانی از آیه «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم» دارد و تغییر انفسی در امت رخ داده است. آوینی در جست و جوی این تغییر انفسی است. بیش از اینکه بخواهد تحلیل اجتماعی ارائه کند، دنبال تغییری است که در جان مردم آن روزگار رخ داده؛ مردمی که چنین واقعه ای کنار آنها رخ می دهد و آنها فقط نظاره می کنند!

اگر از این زاویه به فتح خون نگاه کنیم، شاید اشکال هایی که به ذهن می رسد، قابل توجیه باشد. آوینی می گوید می خواهم تغییرهای انفسی امت را بررسی کنم و کاری ندارم که ساختار سیاسی و زمینه های اجتماعی از چه قرار بوده، اما این بیشتر یک توجیه است. او مکرر به خواص امت و سیستم انتقال قدرت ارجاع می دهد، به همین دلیل «لا یتغیر ما بقوم» را تغییر در قوم، به معنی اعم از افراد نگاه می کند که ساختارها را هم شامل می شود.

تحلیلی ناقص از سکوت مدینه!

در تحلیل تاریخی این کتاب نکته هایی وجود دارد؛ مثلاً آوینی در تحلیل خود بیشتر متوجه این است که بین مردم نوعی عافیت طلبی، تن آسایی و غفلت و فراموشی رایج شده و زمانی که خلافت به صورت موروثی به یزید می رسد، مردم نگاه می کنند و ساکتند.

و دلیل می آورد که بیشتر این مردم جوان اند و حتی زمانی که ابوبکر هم خلیفه تعیین می کرد، نبودند. در ادامه ماجرای استناد مروان حکم به سنت ابوبکر را می آورد. اما اینجا ملاحظه ای هست و آن اینکه؛ مروان در چهار چوب فکری

خودش درست استناد می کرد. می گفت اگر امروز خلیفه قبلی شخص مشخصی را نصب می کند، قبلاً هم ابوبکر این کار را کرده است. آوینی در اینجا نقلی از دکتر شهیدی می آورد که فرزند ابوبکر اعتراض می کند و می گوید دروغ می گویی، ابوبکر خانواده خود را نصب نکرد، بعد خود دکتر شهیدی تحلیل می کند که ۴۰ سال از مرگ ابوبکر گذشته و مردم آن روزگار را ندیدند. اما مردم، مردم مدینه اند و عبدالرحمن پسر ابوبکر است، آن هم در شرایطی که هنوز صحابه ای مثل انس بن مالک و تابعین بین شان هستند. مردم دیدند که خلافت به پسران ابوبکر منتقل نشده. پس ناشی از این نیست که در زمان ابوبکر نبودند و خبر نداشتند، بلکه مروان به نصب خلیفه جدید توسط خلیفه قبلی استناد می کند و اعتراض به

این است که نصب، اگر چه صحیح است اما نصب درون خاندانی نیست.

در باره سکوت و بی طرفی مردم مدینه در جایی از فتح خون آمده که مردم حتی حکومت معاویه در شام، در دوره خلافت دوم و سوم را هم تجربه نکردند، چه برسد به دوره پیامبر صلی الله علیه و آله. در حقیقت نویسنده بیشتر دنبال این تحلیل می رود که مردم یا نبودند و ندیدند یا غبار غفلت بر دیده ها و شنیده هایشان نشست بود، اما این هم از آن توجیه ها است. حتی تحلیلی

که از مدینه ارایه می کند، همین طور است؛ می گوید آیا این درست است که وقتی خلافت از مدینه به کوفه منتقل شد، دیگر مدینه دغدغه خاطر را کنار گذاشت و به تن آسایی سرگرم شد؟ در حالی که مدینه در واقعه حرّه قیام می کند و برخی از صحابه هم در آن قیام شرکت می کنند. آنها از لشکر یزید شکست می خورند، پس از آن

لشکر یزید داخل شهر می شود و غارت و جنایت سه روزه رخ می دهد. پس مدینه دغدغه خاطر دارد اما چرا در زمان قیام امام حسین علیه السلام ساکت است؟

خواص ام القری، ساکت و محافظه کار!

آوینی می گوید از زمانی که خلافت منتقل شد مدینه دغدغه خاطری در باره حکومت ندارد. خوب، اصلاً چرا خلافت به کوفه منتقل شد؟ طبق نقل طبری، هنگامی که امیر المومنین علیه السلام در زمان جنگ جمل در مسجد مدینه خطبه می خواند، فقط ۶ نفر از صحابه در مسجد بودند. این گونه نبود که یک طرف سیف الاسلام و عایشه باشند و یک طرف امیر المومنین علیه السلام و تمام صحابه.

این میان فهرست بلند بالایی از صحابه است که ساکتند. ابوسعید خدری، عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه و... صحابه با سابقه ای هستند که با یا حضرت بیعت نکردند یا ساکت ماندند. تاریخ نوشته که مردم مدینه می گفتند به خدا نمی دانیم در این شرایط چه باید بکنیم. منتظر می مانیم تا ببینیم در نهایت چه می شود! پس مدینه علت تغییر پایتخت است.

در جنگ جمل فقط ۷۰۰ نفر از مدینه بیرون آمدند و از آن سو سپاه عایشه ۲۰ هزار نفر بود و به

قولی ۳۰ هزار نفر. پس از ارسال پیک های متعدد به کوفه است که بالاخره از کوفه ۱۲ هزار نفر می آیند. امیر المومنین علیه السلام سراغ کوفه می روند، به ایشان اعتراض می شود که در ترک مدینه و ترک مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه از دست می دهی، بیش از چیزی است که به دست می آوری، حضرت پاسخ می دهند که مردم

دلیل عدم همراهی مردم مدینه تن آسایی نیست، آنها به دلیل موضع گیری های متشنش خواص و بزرگان شان دچار تحیر شده بودند و این تحیر ادامه داشت



یعنی علت کلیدی این نیست. این خواص کسانی هستند که وقتی یزید بیعت می‌گیرد، همه شام و بصره و... بیعت می‌کنند. در مکه هم فقط ۴ نفر حاضر نمی‌شوند. معاویه در وصیتش به یزید نوشته بود «عبدالله بن عمر شخص ترسویی است که کنار می‌نشیند، دخالت نمی‌کند و تا وقتی که قدرت به او تقدیم نشود، پیش نمی‌آید، پس کاری با او نداشته باش. گمان می‌کنم اهل عراق حسین بن علی علیه السلام را به قیام وادار کنند، اگر چنین شد با خشونت برخورد نکن. (معاویه زیرک بود و می‌دانست اگر برخورد خشن شود چه هزینه گرانی را باید بپردازد) عبدالله بن زبیر فرد منافق و کینه توزی است. اگر قیام کرد، هر کاری بکن تا سر جایش بنشیند» وقتی معاویه برای بیعت گرفتن برای یزید سراغ عایشه می‌رود، او اول امتناع می‌کند. بعد معاویه می‌گوید حاضر نشو! جماعی که میان امت شکل گرفته، بشکند. عایشه هم رضایت می‌دهد و می‌گوید فقط بنی امیه را برگردهای مردم سوار نکن!

این خواصی هستند که بیعت می‌کنند و آن نظریه هم سامان می‌یابد. پس باید نقش خواص را به درستی تحلیل کنیم و این تحلیل در فتح خون کمرنگ است.

چرا به تعبیر فتح خون، سیدالشهدا علیه السلام در منی می‌گوید یک نفر از صحابه را هم وانگذارید و خطبه را این گونه شروع می‌کند که «ای گروه دارای پایگاه اجتماعی که به علم و فقاقت مشهور شدید؟» بعد مفاصد اجتماعی را می‌شمرد و می‌فرماید: «این اتفاق‌ها افتاد چون حق جایگاهی را که خدا برای شما تعیین کرده بود، به جا نیاوردید و کنار کشیدید.» پس در تحلیل آن روزگار باید به ساختار سیاسی که به دلیل خیانت یا سکوت خواص شکل گرفته، توجه کرد.

■ سایه اقتضای زمان، بر تحلیل

یک واقعه تاریخی

شاید علت این مدل تحلیل در فتح خون این است که احتمالاً این کتاب در سال ۶۶ نوشته شده و آوینی با توجه به شرایط زمان جنگ، دنبال ایجاد روحیه حماسی در مردم بود. آن زمان ماهنوز درگیر عافیت طلبی خواص نبودیم. دوفصلی که آوینی به چاپ سپرد هم بیشتر به شهادت طلبی

امت نمی‌شود، همین است. آنها قیام حسین بن علی علیه السلام را شقاق در امت می‌دانستند. البته فقط این نیست، خیانت‌هایی هم از خواص داریم؛ چه پس از قیام چه در سال‌های بعد. سیستم انتقال قدرت، از آنچه بوده به آنچه شده، تعریف پیدا می‌کند. یک بار خلیفه قبلی، بعدی را

انتخاب می‌کند، یک بار شورای ۶ نفره هدایت شده مشخص می‌شود و... گفتند خب برای این تئوری می‌سازیم.

این کار را علمای متمایل به دستگاه خلافت کردند و تئوری اجماع خواص را مطرح کردند که امروز هم برای اهل سنت پذیرفته است. گفتند انتقال قدرت زمانی است که خواص امت بر فردی اتفاق می‌کند. بعد گفتند خواص هم ممکن است اشتباه کنند، پس اجماع گروهی از خواص، حتی این را به ۳ نفر هم کاهش دادند.

با اتکا به همین نظریه معاویه

برای یزید بیعت می‌گیرد که مشروع هم هست. این طور نیست که مردم ساکتند و رو به تن آسایی آورند. این کار در نظر آنها مشروع و اسلامی جلوه داده شده است؛ چون گروهی از خواص امت بر خلافت یزید اجتماع کردند. خیانت را باید در اینجا جست‌وجو کرد، نه در عافیت طلبی عوام،

باید بخواهند!

پس اولاً! دلیل سکوت مدینه این نیست که مردم مدینه قبل از انتقال پایتخت دغدغه داشتند و پس از آن نداشتند و رو به تن آسایی آوردند. دوم اینکه؛ دلیل عدم همراهی، تن آسایی نیست، آنها به دلیل موضع گیری‌های متشکست خواص و بزرگان شان دچار تحجر شده بودند و این تحجر ادامه داشت.

در کلمات محمد بن مسلم و سعد بن ابی وقاص و دیگران آمده تا زمانی که امت بر یک شخص توافق نکنند، وارد سیاست نمی‌شویم، چون اختلافی می‌دیدند که سابقه نداشت. تا قبل از جنگ جمل در تاریخ نداریم که مسلمان علیه مسلمان لشکر کشی کرده باشد، همیشه در برابر لشکر کفر به پا خاسته بودند. بنابراین زمانی که امت بر معاویه اتفاق می‌کند، خواص موافقت می‌کنند.

این به معنی آن نیست که معاویه را برتر می‌دانند، خودشان در جواب معاویه نامه نوشتند که تو اصلاً در حد علی علیه السلام نیستی. بحث این بود که می‌خواستند اختلاف برچیده شود. مدینه در آن دوره مرجعیت فقهی و علمی داشت و همه امت برای موضع گیری به آنجا نگاه می‌کردند. این مرجعیت فقهی و علمی سعی می‌کند محافظه کار باشد و دعوت به وحدت کند و موضعی بگیرد که به نفع هیچ یک از دو طرف تمام نشود.

■ وحدت با چه کسانی؟ به چه قیمتی؟

دلیل اینکه امام علیه السلام از مدینه بیرون می‌رود و مدینه به قول بزرگانش وارد شقاق در

تا قبل از
جمل مسلمان
علیه مسلمان
لشکر کشی نکرده
بود، همیشه در
برابر لشکر کفر
ایستاده بودند.
بنابر این زمانی که
امت بر معاویه اتفاق
کرد، خواص هم
موافقت کردند



شخصیت عمر سعد در فتح خون مطرح می شود. از او شخصیت اموی معرفی نمی کند که از دندان هایش خون می چکد و ظاهرش داد می زند که باطل است

فتح خون

صحابه و سخنان حماسی سیدالشهدا علیه السلام می پردازد؛ «دنیا این قدر پست است که سر یحیی را برای روسپیان می برند. پس اگر دنیا این است، این دنیا و این سر ما!»

این شکل روحیه دادن متناسب با شرایط آن دوره است. ما با پیشامدهای انقلاب به مرور مسایلی مثل سکوت و خیانت خواص را در دل تاریخ جست و جو می کنیم و می بینیم اینها در حادثه موثر است.

آوینی وقتی از کوفه حرف می زند، به درستی روی ترس و عافیت طلبی کوفیان دست می گذارد اما نمی گوید که چرا سلیمان بن صد بیعت نکرد. او جزو صحابه پیغمبر است و سر کرده شیعیان کوفه است و گروه عمده ای از شیعیان هم به دلیل کنار کشیدن او مردد می شوند. چرا وقتی به شهادت

هانی اشاره می کند، اسمی از شریح قاضی نمی آورد، در حالی که دلیل شهادت هانی، سکوت خیانت بار شریح است که از ترس عبدالله شهادت دروغ می دهد.

حتی وقتی سراغ ابن عباس یا محمد بن حنفیه یا شوهر زینب کبری سلام الله علیها می رود، در بیشتر موارد سعی کرده رفتار اینها را توجیه کند؛ به ویژه درباره محمد بن حنفیه. چرا محمد بن حنفیه امام را همراهی نکرد؟ آیا به دلیل فلج بودن پایش است؟ مگر آن زمان قرار بود امام برای جنگ حرکت کنند؟ ۳۰ هزار نفر برای تشکیل حکومت در کوفه از امام دعوت کردند.

باید دقت کرد که شیعیان آن زمان، هنوز شیعیان سیاسی هستند نه شیعه امامیه که به ولایت شخص معلوم، اعتقاد داشته باشند. آنها می گفتند شخص مقبول اجتماعی از اهل بیت علیه السلام باید قدرت را به دست بگیرد. مفهوم شیعه امامیه، بعدها در زمان صادقین علیه السلام مطرح شد و شکل پیدا کرد.

خب آن زمان پایگاه محمد بن حنفیه بعد از امام جایگاه دوم است. پس حضورش می توانست بسیار موثر باشد. به فرض هم که به جدال بینجامد، او فقط از ناحیه پا مشکل داشت. افراد دیگری هم بودند که جانباز بودند و با بدن نیمه جان هم از امام دفاع می کردند. اینها توجیه عدم همراهی با امام نیست.

یا عبدالله همسر زینب کبری سلام الله علیها که

هر چند پسران خود را روانه می کند اما طبق نقل فتح خون فقط امان نامه می گیرد. آوینی به اینها نمی پردازد اما همین که در ذهن مخاطب سوال ایجاد می کند، خوب است.

عمر سعد فتح خون، همان عمر سعد کربلاست!

جای دیگری که فتح خون درباره خواص حرف می زند، درباره عمر سعد است که شخصیت او خوب مطرح می شود. از او شخصیت اموی معرفی نمی کند که از دندان هایش خون می چکد و ظاهرش داد می زند باطل است. ما وقتی فیلم می سازیم بنا بر اقتضای درام، آدم خوب و بد ترسیم می کنیم، در نتیجه شخصیت واقعی عمر سعد برای مردم ترسیم نشده و او آدمی به نظر می رسد که از همه سکناتش باطل بودن هویدا است. اما در این شرایط

تشخیص سخت نمی شود! همه ۳۰ هزار کوفی که از ترس پشت او نماز نمی خوانند!

در فتح خون عمر سعد به درستی ترسیم شده؛ کسی که دلش برای دنیا می لرزد. وقتی پیشنهاد ملک ری به او داده شد، پس از یک شب مهلت فکر کردن، شعر می خواند که «آیا ملک ری را ترک کنم در حالی که رغبت من در آن است یا با کشتن حسین علیه السلام ملامت کش

تاریخ باشیم؟ در کشتن حسین عذابی است که بالاتر

از آن نیست اما چه کنم که ملک ری روشنی چشمم است» یعنی فضا این قدر پیچیده است، نه اینکه شخصی که نفرت مشخصی از اهل بیت علیه السلام داشته، لشکر دشمن را فرماندهی کرده است. آوینی اینجا را خوب تحلیل می کند. این تحلیل برای نهیب انفسی او به کار می آید.

در عوض تحلیلی که از ابن عمر می کند، مبتنی بر تاریخ نیست. ابن عمر را در ردیف ابن زبیر می آورد که دغدغه نفسانی و قدرت طلبی دارد. در حالی که وقتی او با حضرت علی علیه السلام بیعت نمی کند، حضرت به عمار یاسر می فرماید

«ابن عمر شخصیتی ترسو است!» بر خلاف تحلیل فتح خون ابن عمر شخصیتی ترسو است، نه کسی که دغدغه نفسانی داشته باشد. حتی دغدغه حقیقت را هم دارد اما از قیام می ترسد.

یک تحلیل همه فهم و کاربردی!

شهید مطهری در حماسه حسینی می گوید می خواهم قیام سیدالشهدا علیه السلام را جوری تفسیر کنم که با ظاهر شریعت بخواند. بعضی تحلیل ها طوری است که قیام حضرت را فقط با توجیه علم امام مطرح می کنند. در حالی که شهید مطهری می گوید سه انگیزه وجود داشته؛ جلوگیری از ریختن خون در حرم امن، اجابت دعوت کوفیان و امر به معروف و نهی از منکر در برابر فسق و فجور یزید. همه این دلایل را تحلیل می کند و همه بر اساس ظاهر شریعت است.

به نظر می رسد آوینی هم در تحلیل دلیل قیام امام حسین علیه السلام از این تحلیل کمک گرفته، شاید هم خودش به این معنی رسیده اما به هر حال تحلیل خوبی است؛ جوری که سیدالشهدا علیه السلام را از اسوه بودن نیندازد. اسوه چیزی است که برای عوام قابل الگو برداری باشد.

در تحلیل ها دلیل بسیاری از تصمیم های امامان را به علم امام راجع می دهند. در حالی که اگر خواهیم فقه سیاسی داشته باشیم، امامان باید اسوه باقی بمانند، طوری که رفتارها و تصمیم های آنان با آیات قرآن تطبیق کند. نباید اتفاق های آن دوران را به عامل غیبی و خارج از دسترس ارجاع بدهیم. فتح خون قیام سیدالشهدا علیه السلام را خوب تحلیل می کند، جوری که مخاطب با توجه به شرایط ترسیم شده، دلایل قیام را می فهمد.

در مجموع باید توجه کرد که شهید آوینی تحلیل گر تاریخ نیست اما تحلیل گران تاریخی هم از این منظر به موضوع نگاه نکردند. کتاب های تاریخی در دو که نگاه های تحلیلی دارند، هیچ یک در بررسی نقش خواص و تاثیر بستر اجتماعی در تغییر انفس، تحلیل های کاملی ارایه نکردند. اگر می خواهیم تغییر انفسی امت را شرح دهیم باید به تغییر انفسی خواص که در آن مستتر است و تغییر امت را سامان می دهد، توجه کنیم که این بخش مسکوت روایت شهید آوینی از محرم است.



در شرح تغییر انفسی امت باید به تغییر انفسی خواص که در آن مستتر است و تغییر امت را سامان می دهد، توجه کرد که این بخش در فتح خون مغفول مانده است



روایتی داستانی از آخرین روزهای آقای سردبیر!

يك دسته ريحان

زهرآزواریان / نویسنده و همکار سید مرتضی آوینی



يك دسته ريحان داد به ريحانه و گفت: مواظب مادرت باش.

موهای سجاده را از روی پیشانی کنار زد. دستی به موهای مائده

کشید و گفت: بچه‌های خوبی باشید.

و از در بیرون رفت. خیابان ساکت و خلوت بود. سرخی غروب همه جا را رنگ زده بود. مادر پشت پنجره، نگران، نگاهش می‌کرد.

دست تکان داد، گفت: زود برمی‌گردم.

سجاده دودید: بابا! فشنگ یادت نره!

خندید، گفت: مواظب مائده و ريحانه باش. و پیشانی سجاده را بوسید.

هوا بارانی بود. قطره‌های باران مژه‌هایش را خیس کرده بود. گل‌های باغچه شکفته بودند. پخش صوت ماشین را روشن کرد. آهنگران می‌خواند: در میخانه را بگیرم که بستند

کلیدش را چرا یا رب شکستند

عینکش را برداشت. اشک جاری شده بود. قطره‌های باران روی شیشه سر می‌خورد. عابری می‌گذشت. برف پاک کن را روشن کرد. شیشه شفاف شد. مریم گفت: مواظب خودت باش.

زیر لب گفت: مواظب چه چیز؟ حرمتم یا دین‌داری‌ام؟ و از خانه دور شد.

پله‌های سنگی را بالا رفت. در آهنی بزرگ دفتر مجله باز بود. همه چیز رنگ باخته بود. فضا سرد و کدر بود. انگار صدایی او را نهیب می‌زد: چرا آمدی؟ باز هم! این قدر سمج!

سرش را پایین انداخت. چشم‌هایش را بست. نمی‌دانست چرا باز هم آمده. آیا باری بر زمین مانده بود؟

گفت: نمی‌فهمند! به ريحانه نگاه کرد، گفت: زمانه حقیقت را تاب نمی‌آورد.

و برای مائده خواند: تو که در دامن آتشفشان منزل گرفته‌ای، باید بدانی چگونه می‌توان زیر فوران آتش زیست.

مجله خلوت بود. خیلی‌ها رفته بودند. دل به روایت فتح خوش کرده بود. گفت: فیلم‌های قشنگی از فکته گرفته‌ایم، گریه‌دار است. برای تاسوعا و

عاشورا خوب است. و سرش را پایین انداخت. مکث کرد: فکته کربلاست.

هنوز پیکر بچه‌ها لابه‌لای سیم‌های

خاردار و توی خاکریز هاست. و سرش را بلند کرد.

گفت: مشیت خدا بوده که آن منطقه دست نخورده باقی بماند.

و برقی در دلش جهید: آن‌جا بوی خون می‌دهد. بوی باروت... حزن کلامش را پوشاند.

گفت: در عالم رازی است که عقل به آن راه نمی‌برد.

و سرش را میان دست‌هایش گرفت. همراهان خوابیده بودند. تابوت‌ها روی هم انباشته بود: این جنازه‌ها را از منطقه‌های عملیاتی جمع کرده‌ایم. بعضی شناسایی شده‌اند و بعضی نه.

نگاه کرد. اسکلت‌های پودر شده میان قرآن‌ها، سیم بیسیمی که به لاله گوش چسبیده بود.

اشکش جاری شد: بکوبای دل که اینجا قصر نور است.

و کوبید. سر به دیوار تابوت‌ها کوبید. بی‌اختیار گفت: الهی و ربی من لی غیرک.

و خود را میان آسمان و زمین معلق دید. حسن هادی روبه‌رویش ایستاده بود. حریر سبز تنش بود. چشم‌هایش می‌درخشید. دست دراز کرد.

پروانه‌های بلوری روی انگشت‌هایش نشستند. حسن گفت: شهادت، آسمان را نردبان بود.

دفتر مجله را سکوت فرا گرفته بود. گوش‌ها مشتاق شنیدن و و چشم‌ها نگران لب‌های مرتضی.

بی‌اختیار گفت: هنر و فرهنگ زیر نقاب خفه می‌شوند، آنچه باقی می‌ماند ریاکاری است، ریاکاری موجه.

و آستین‌ها را بالا زد. وقت نماز بود. گفت: زود برمی‌گردم؛ شبیه.

و پاهایش شتاب گرفت. پله‌های سنگی را زیر پاهایش حس نکرد. اگر آه تو از جنس نیاز است

در باغ شهادت باز باز است

هواپیما تأخیر نداشت. باران بند آمده بود. تسبیح مرتضی ذکر می‌گفت. مقصد... اهواز، درجه

حرارت...

حس کرد گر گرفته است. داغ بود، داغ داغ. آیا

لحظه دیدار نزدیک است!

اصغر گفت: کدام منطقه؟

... فکته!

مکث کرد. گفت: کارهای انجام نشده در آنجا زیاد است.

بی‌اختیار نوشت: آقا امام حسین علیه السلام در فکته حضور دارند.

و هراسان دودید. از لابه‌لای پیکرها گذشت. گفت: می‌رویم به قتلگاه.

و آستین‌ها را بالا زد. سجاده را انداخت. سجاده را نشانند و گفت: این دسته ريحان را بده به ريحانه.

و بر خاک مهر نوشت: مرغ عشق، ققنوس است که در آتش می‌زید، نه آنکه رنگین کمان بیوشد.

از مریم پرسید: در این روزگار، چگونه می‌توان سر به حکم عشق سپرد.

اذان ظهر جمعه پخش می‌شد. نسیم ملایمی می‌وزید. قفیه مرتضی با نگاهش بازی می‌کرد.

اصغر بختیاری گفت: کجا می‌روی سید؟

گفت: قتلگاه.

اصغر خندید: قتلگاه شبیه این تپه‌ها و گودال‌هاست!

نگاهش کرد: نه اصغر جان! می‌گردیم قتلگاه را پیدا کنیم.

جلو افتاد. چهل - پنجاه نفر از بچه‌ها، توی گودال قتلگاه افتاده بودند. اسکلت‌ها دست نخورده باقی مانده بود. دست‌ها در گردن هم بود.

به فیلم‌بردار اشاره کرد: شروع کن.

گروه در امتداد سستون یک نفره جلو می‌رفت. محمد پشت سرش بود. پاها شتاب گرفت. زمین نرم بود. باران، پیکر شهدا را از خاک بیرون آورده بود.

گفت: مهم این است که خداوند متاع وجود کسی را خریدنی بیابد.

و به دور دست خیره شد: اینجا زمزمی از نور پدید آمده، در اطراف آن، قبیله‌ای مسکن گزیده‌اند که

نور می‌خورند و نور می‌آشامند.

زیر لب زمزمه کرد: یا حسین!

آوینی در روایتی که از محرم داشته، با نگاه به عاشورا، تکلیف خودش را با خیلی از چیزها مشخص کرده؛ امامت، ولایت، جبهه حق و باطل،



اصول مسلمانی و تسلیم واقعی برابر خدا و...، یعنی با هر چیزی که توانسته در واقعه عاشورا نسبت پیدا کند، موضع خودش را درباره آن مشخص کرده، از این جهت می‌شود گفت فتح خون اساس و مبنای فکری آوینی است؟

فتح خون از آنجا که این شهید بزرگوار یک متن مشخص درباره عاشورا نوشته، شخصیت دارد اما به هر حال یک متن ادبی است. هر چند نمی‌توان گفت که هدف این بزرگوار تألیف یک اثر ادبی بوده ولی به هر حال یک کار دلی و اعتقادی است که در قالب یک اثر ادبی و با یک نثر ویژه نوشته شده. تا جایی که به یاد دارم این کتاب قبل از شهادت ایشان منتشر نشده و ظاهراً با اینکه نوشته شده بود، خود او قصد انتشار آن را نداشته. خوب آوینی سردبیر سوره بود و می‌توانست آن را با اسم مستعار به صورت دنباله‌دار در مجله چاپ کند، همان‌طور که بسیاری از نوشته‌های دیگر خود را هم با نام مستعار منتشر می‌کرد. به نظر می‌رسد حداقل در آن مقطع قصد انتشار نداشته است.

■ البته در مقدمه کتاب آمده که دو فصل کتاب را به مجله کتاب مقاومت و ماهنامه سوره داده! بله سیاره رنج و ناشئه اللیل چاپ شده، اما ظاهراً برای انتشار کل این کتاب تصمیم نداشته. البته این برداشت من است و نمی‌خواهم چیزی را به آوینی نسبت بدهم. این را از این نظر می‌گویم که وجهه ادبی این کار سنگینی می‌کند و قطعاً چون یک نویسنده حکیم آن را نوشته، آینه‌های از باورهای اوست. همان‌طور که می‌گویم شعر حافظ دلی است ولی آینه باورها و تفکر شاعر آن است.

با این وجود معتقدم برای شناخت اعتقادات آوینی متن‌های رساتر از این وجود دارد. این متن به دلیل قالبش محدودیت‌هایی داشته. مثلاً می‌بینید در جاهای دیگر باورهای خود را درباره ولایت فقیه خیلی صریح مطرح می‌کند یا درباره وظایف فرهنگی حاکمیت یا فلسفه زندگی انسان، مقاله‌های متعدد و دقیقی دارد.

از همه این‌ها که بگذریم می‌توان گفت دقیق‌ترین و کامل‌ترین مجموعه دیدگاه‌های آوینی را می‌توان در متن‌های زمینه مجموعه روایت فتح بررسی کرد؛ رابطه انسان و خدا، نگرشی که درباره تکالیف انسان دارد، نگرش او درباره دشمن یا جهاد و همه



بررسی جایگاه عاشورا در نظام فکری سید مرتضی آوینی
با عضو هیأت علمی دانشگاه تهران؛

جهان را خلاصه در عاشورا می‌دید

راحله شاکر - ریحانه فدایی

دکتر محمدصادق کوشکی می‌گوید فتح خون بیشتر از اینکه یک متن فنی باشد، یک دلنوشته است. می‌گوید اگر بنا بود آوینی متنی درباره عاشورا برای انتشار بنویسد، حتماً چیز استخوان‌دارتری از آب در می‌آمد. فتح خون یک دلنوشته است البته دلنوشته یک حکیم نه یک آدم عادی یا حتی یک مذهبی اهل قلم. بعد هم تأکید می‌کند که پایه این حرف‌ها فقط حدس و گمان است.

او که بیشتر نریشن‌های روایت فتح را از حفظ است و میان حرف‌هایش، هر جا که لازم باشد به آنها استناد می‌کند معتقد است آوینی عرفان حماسی شیعه را از لب لعل امام انقلاب گرفت و خوب درک کرد و هر چه در چنته پرزور دین و مسلمانی‌اش دارد، از سر همین درک و دریافت است.

■ حاشیه ■

سرچشمه‌های حکمت بر زبان سید مرتضی

جالب است که آوینی حتی درباره بحثی که امروز به عنوان بیداری اسلامی مطرح است، در خنجر و شقایق به صراحت حرف دارد. نمی‌گویم پیش بینی می‌کند، به عنوان یک انسان حکیم و خداجو این آینده را می‌بیند، آنجا که می‌گوید «با فروپاشی جهانی که بر ایدئولوژی‌های سیاسی بنا شده بود فطرت دینی ظهور خواهد کرد و فردای جهان را مردان و زنانی خواهند ساخت که برای ایمان خویش می‌جنگند.

ای سارایوو تو پایدار خواهی ماند و فریاد الله اکبر از فراز ماذنه‌های تو در سراسر اروپا خواهد پیچید» این شاید یکی از دقیق‌ترین توصیف‌ها از پدیده‌ای است که امروز به نام بیداری اسلامی می‌بینیم.

او این‌ها را می‌دیده و چیز عجیبی هم نیست. حدیث داریم که اگر کسی ۴۰ روز خود را برای خدا خالص کند، خداوند سرچشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌کند و این از مصداق‌های جاری شدن حکمت بر زبان او است.

مجموعه آثاری که آوینی داشته آینه تفکر و اندیشه اوست. فتح خون در قالبی عرضه شده که محدودیت‌هایی داشته؛ چه از لحاظ تاریخی چه از لحاظ ادبی. چون به هر حال قرار بوده روایت‌گر عاشورا باشد، بنابراین جای مانور نداشته و اگر کسی بخواند آوینی را بشناسد، ورود از فتح خون، ورود مناسبی نیست. می‌شود از جاهای دقیق‌تری وارد شد.

اما به هر حال این روایت منظم آوینی از عاشورا است که به بهانه عاشورا دیدگاه‌های دیگر خود را هم در آن بیان کرده است.

ادعای روایت تاریخی یا ذکر مصیبت و روضه‌خوانی و مقتل‌نویسی ندارد.

فکر می‌کنم این متن دل‌نویسته آوینی است. البته اینکه چقدر قصد انتشار آن را داشته هم حرفی است. فرض کنیم قرار بود آوینی برای یک مجموعه مستند درباره عاشورا متن بنویسد، فکر می‌کنم متن بسیار متفاوتی می‌شد. به هر حال فرق می‌کند که نویسنده‌ای مثل آوینی متنی برای دل خودش بنویسد یا برای یک عرضه رسمی. اگر این متن قرار بود برای عموم منتشر شود، قطعاً اشاره‌های مستقیم‌تری داشت و کنایه‌ها کمتر می‌شد و ابهامی که کم و بیش در این متن هست کمتر بود.

■ شاید بشود این طور نگاه کرد که کتابی با این مشخصات نوشته برای مخاطب عمومی تر. خوب فهم این متن برای یک دانشجوی ترم اولی که می‌خواهد آوینی را بشناسد، ساده‌تر از کتابی مثل توسعه و تمدن غرب است!

اتفاقاً کتاب مبانی توسعه و تمدن غرب مجموعه مقاله‌هایی است که آوینی در مجله جهاد سازندگی و برای خواننده‌های عادی نوشته، متن ساده‌ای دارد.

■ از نظر فکری عرض می‌کنم، به هر حال در توسعه و تمدن می‌خواهد حرف‌هایی بزند که به قول خودش، خلاف آمد عادت است ولی عاشورا اتفاقی است که همه مردم کم و بیش با آن نسبت دارند...

بله، از نظر فکری دقیق و خلاف آمد عادت است، ولی متن ساده‌ای دارد. فکر می‌کنم اگر خودش می‌خواست فتح خون را منتشر کند، چیزی فراتر از یک دل‌نویسته می‌شد.

■ با اینکه به گفته شما احتمالاً یک کار دلی است ولی جالب است که ارجاع‌های دقیق از کتاب‌های تاریخی دارد...

خب آوینی آدم اهل مطالعه‌ای است. این دل‌نویسته آدمی است که حکیم است. پژوهشگر به معنی دانشگاهی نیست اما سعی کرده دقیق باشد و اشاره‌های مستندی هم از وقایع دارد. دل‌نویسته به این معنی است که برای مصرف خاص نوشته نشده. این وضع فرق می‌کند با زمانی که برای یک مجله یا فیلم مشخص نوشته می‌شود. آوینی این مطلب را نوشته، آن زمان هم قصد انتشار نداشته چون اگر داشت، آن را جایی منتشر می‌کرد. نمی‌خواهم روی این حدس و گمان مانور بدهم. اما با توجه به ادبیاتی که آوینی دارد،

مفاهیمی که برای یک انسان مومن مهم است، حتی نگرش ایشان به خانواده و روابط همسر و فرزندی در نریشن‌های مجموعه روایت فتح قابل بررسی است. همین طور در متن‌هایی که برای مجموعه‌های دیگر نوشته مثل متن مجموعه «رایحه حیات» که درباره لبنان بود یا «خنجر و شقایق» که درباره یوسنی بود.

یک نکته هم وجود دارد و آن اینکه حادثه عاشورا به عنوان یک تفکر مسلط بر همه آثار شهید آوینی سایه انداخته است. کمتر اثری از او هست، حتی در حوزه‌های تخصصی مثل سینما که از هویت و روح عاشورا برکنار مانده باشد. او دین را به عنوان پنجره‌ای برای مشاهده جهان می‌داند. دین را با ابزارهای کلامی نشناخته و خودش می‌گوید که من دین را به روایت امام شناختم؛ به روایت عرفان حماسی امام. امام روایت کلامی هم از دین دارد، حتی روایت فقهی هم دارد اما شهید آوینی به عنوان یک فرد علاقمند به حکمت و عرفان، از این زاویه سراغ امام رفته. به همین دلیل جنبه عرفانی و حکمی آوینی بر جنبه‌های تاریخی، کلامی یا سیاسی او می‌چرد. البته در این عرفان حماسی عقلانیت جدی هم به کار می‌برد این عقلانیت در نقدهایی که به تمدن غرب دارد یا نقدهایی که به حوزه‌های تخصصی‌تری مثل سینما یا فرهنگ دارد، کاملاً مشهود است. اما باز احساس می‌کنم عقل آوینی ذیل آن عرفان حماسی است به همین دلیل است که شما هر اثر آوینی را که بررسی می‌کنید، چتر عاشورا را بالای سر آن اثر می‌بینید. یعنی به جای اینکه نگاه عاشورایی آوینی را در فتح خون محدود کنیم باید دنبال این باشیم که کدام اثر او عاشورایی نیست! حتی در برخی جاها اسمی از عاشورا نیست ولی رسم آن دیده می‌شود.

■ آدم‌های مختلفی عاشورا را روایت کرده‌اند و در خیلی از آن‌ها وجه شورانگیزی و ادبی متن بر وجه دیگر غالب بوده، اما در متن فتح خون، حرف‌های جدی درباره اصول فکری یک مسلمان گفته شده، حتی در اصل روایت همه جزئیات این سفر از مکه تا کربلا در متن نیامده، بعضی از اتفاق‌ها برای بیان در فتح خون انتخاب شده، موافقت؟

بله آوینی دنبال مرثیه‌سرایی نیست. دأب و داعیه خلق یک متن تاریخی را هم ندارد. او عرفان حماسی را دنبال می‌کند. کل پدیده عاشورا در عرفان حماسی جا می‌گیرد؛ عرفانی که از آن عظمت و بزرگی بر می‌خیزد نه عرفانی که در آن ضعف و سستی و فتور است. این عرفان راوی عظمت، علو و بزرگی است. به همین دلیل آوینی

**آوینی حتی درباره بیداری
اسلامی در خنجر و
شقایق به صراحت
حرف دارد. به
عنوان يك انسان
حكيم و
خدا جو اين
آينده را
می بیند**



**نگرش آوینی به جهان
از پنجره عاشورا
اتفاق می افتد.
که اوج عرفان
شیعی است**



**آوینی عاشورا را يك واقعه
تاریخی تمام شده نمی بیند.
به همین دلیل
دنبال مصیبت
خواندن به
معنی رایج آن
نیست**



**دقیق ترین دیدگاه های
آوینی در متن های
زمینه مجموعه
روایت فتح جاری
است**



اگر می خواست برای مخاطب عام بنویسد، جور دیگری می نوشت و شاید ریزتر توضیح می داد. هر چند به عنوان کسی که نگاه عرفانی دارد، قاعده عارفان متدین شیعه را رعایت و بسیاری از مطالب را به ایما و اشاره مطرح می کند.

هاتف ارباب معرفت که گهی مست خوانندشان و گه هوشیار از می و بزم و ساقی و مطرب وز مغ و دیر و شاهد و زنار قصد ایشان نهفته اسراری است

که به ایما کنندگاه اظهار جایی می گوید «بسیجی عاشق کربلاست و کربلا را تو مپندار که شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نامها، کربلا حرم عشق است» خوب در این متن کنایه جدی است که اهلیش می فهمند و ناهلیش نمی فهمند، فکر می کنند این یک جمله شعاری است که به درد نوشتن روی دیوارها می خورد، در حالی که باطن عمیقی دارد. یا اینکه می گوید «برای هر شهیدی کربلایی است که زمین آن تشنه نوشیدن خون آن شهید است» ممکن است برخی فکر کنند این جمله شبیه انشای دختر دبیرستانی های دهه ۶۰ است اما این از آن جنس نیست. دقیقاً بر اساس باورهای عرفان شیعی ماست که هر شهیدی برای خود کربلایی دارد و همه این ها حساب و کتاب دارد. می گوید: در مسلخ عشق جز نکور نکشند

روبه صفتان زشت خور نکشند نگرش آوینی به جهان از پنجره عاشورا اتفاق می افتد، که اوج عرفان شیعی است، این مفاهیم برای او خیلی معنی دار و عمیق است. وقتی این کلمات را می نویسد، مرادی از آن دارد که همه آن را نمی فهمند.

جالب است که آوینی در متن های اندیشه ای یا حتی سینمایی هم گریزی به این مفاهیم می زند، به همین دلیل فکر می کنم اگر کسی بخواهد روایت های عاشورایی آوینی را بشناسد، اگر نریشن های روایت فتح را بررسی کند، نگاه جامع تری پیدا می کند. نریشن های سال های ۶۴ تا ۷۱ تماماً روایت عاشورا بوده و نه فقط جنگ. به همین دلیل تفاوت جدی با حرف های دیگرانی دارد که مشابه او حرف می زدند. این حرف ها آن زمان مد روز بود و خیلی ها از این الفاظ استفاده می کردند اما بعدها استفاده نکردند چون چیزهای دیگری مد شد!

آوینی همه جهان را در صبح تا ظهر عاشورا خلاصه می بیند. در باورهای شیعی هم هست که هیچ حادثه ای در جهان یافت نمی شود که در عاشورا نباشد. حادثه عاشورا به ظاهر ظرف کوچکی است

که بزرگ ترین مفاهیم را در خود جا داده. از نگاه آوینی عاشورا ۳۲ حرف الفباست که بی نهایت کلمات معنادار جهان در همین ۳۲ حرف خلاصه می شود. به همین دلیل جنگ، تحریم اقتصادی، حرکت امام، دشمن، رژیم صهیونیستی، حزب الله لبنان، مسلمانان بوسنی و... را در این چهار چوب می بیند و با همین نگاه ترسیم می کند.

■ جایگاه عاشورا در نظام فکری یک آدم باید کجا باشد که به چنین درکی برسد. همان طور که شما گفتید خیلی ها شعار عاشورا را می دهند و داعیه اش را دارند اما یا به تحجر و انفعال کشیده شدند یا به افراط و تندروی. این نگاه درست و انقلابی آوینی از کجا می آید؟

آوینی عاشورا را یک واقعه تاریخی تمام شده نمی بیند، به همین دلیل دنبال مصیبت خواندن به معنی رایج آن نیست. هیچ جا هم دنبال اشک گرفتن از مخاطب نیست و شما متن احساس برانگیز و مرثیه ای نمی بینید.

■ بیشتر خواننده را به تأمل وامی دارد...

بله، مثلاً اگر دقت کنید صحنه های شهادت در روایت فتح کم است. یکی - دوبار هم که صحنه شهادت را می آورد، متن روی آن، متن مرثیه نیست. برخلاف خیلی ها که نگاه شان به عاشورا نگاه مرثیه سرایانه و مقتل خوانی و اشک گرفتن است، در منظر آوینی عاشورا همه زندگی است. جمله ای منسوب به امام حسین علیه السلام هست که «زندگی داشتن عقیده و تلاش برای رسیدن به آن است» حتی اگر این جمله متعلق به امام نباشد، این نگاه که زندگی حرکت در راه عقیده و باور - البته باور درست- است، در عاشورا وجود دارد.

در عاشورا زندگی با همه شکل ها و قسم هایش وجود دارد. هم عشق هست، هم عقلانیت، هم سیاست، هم اقتصاد، هم حلال و حرام... هر چیزی که ممکن است در زندگی یک فرد دین دار پیش بیاید، تا به کمال برسد، در عاشورا هست. هر ابتلا و آزمونی که ممکن است برای او پیش بیاید، در عاشورا هست. البته عاشورا نقش آفرینان زیادی دارد. یعنی از سپاه عمر سعد در آن هستند تا حر تا خانواده و اصحاب امام تا فراریان و شرمندگان حادثه عاشورا تا توأبین و ظالمین و... این ها همه بازیگران و پدیدآورندگان این ماجرا هستند. این نگاه عرفان شیعی است. امام هم این دیدگاه را دارند. به همین دلیل وقتی از ایشان می پرسند تکلیف ما چیست؟ می فرمایند تکلیف ما را سیدالشهدا علیه السلام مشخص کرده است. ملتی



چرا نمی‌شود؟ خیلی‌ها با این نگاه زندگی کرده‌اند و خوب هم زندگی کرده‌اند. کسانی که این حرف را می‌زنند، این نگاه را نمی‌فهمند. اگر به خانمی که بی‌حجاب است، بگویند حجاب داشته باش، می‌گویند سخت است، نمی‌توانم، نمی‌شود! اگر به کسی که تا حالا روزه نگرفته، بگویند روزه بگیر، می‌گویند سخت است، نمی‌توانم. به این آدم‌ها هم اگر بگویند بیا از این زاویه به جهان نگاه کن، می‌گویند سخت است. در حالی که

اگر بفهمد، می‌بیند اصلا سخت نیست. می‌شود در تابستان روزه هم باشی، چادر مشکی هم سرت باشد، در راهپیمایی روز قدس هم شرکت کنی، آن هم در بندرعباس! شدنی است. اما آنکه نمی‌فهمد، می‌گوید نمی‌شود. با این نگاه خیلی هم خوب می‌شود زندگی کرد و از نعمت‌های خدا هم استفاده کرد.

■ **خب آسیب نگاه آوینی برای این جور آدم‌ها چیست؟ چرا بعضی‌ها از بلندشدن چنین صداهایی احساس خطر می‌کنند؟**

آسیبی ندارد! آوینی این را هم گفته، می‌گوید آنان را که از مرگ می‌ترسند، از کربلا می‌رانند. این چیزی که شما می‌گویید، در کربلا هم بود؛ عده‌ای گفتند که ما نمی‌خواهیم به جبهه حسین علیه السلام برویم، چون کشته می‌شویم و زن و بچه ما را اسیر می‌کنند. از ترس این قضایا در جبهه امام نرفتند، اما بعدها در کوفه بدترین بلاها سر همین عده آمد. بیشتر مردم مدینه سراغ امام حسین علیه السلام نیامدند اما بعد برای مدینه واقعه‌ای پیش آمد؛ سپاه حسین ابن نمیر مدینه را محاصره کرد. سه تا چهار روز قتل عام کامل کرد و به دختران و زنان مدینه تعرض شد، به طوری که در تاریخ آمده بین ۳ تا ۴ هزار فرزند بدون پدر به دنیا آمد، تنها خانه‌ای که از تعرض مصون ماند، خانه حضرت سجاد علیه السلام بود. مردم مدینه از ترس تعرض به خانواده‌هایشان به

که شهادت دارد، اسارت ندارد تا عبارت عارفانه‌ای که شهید در قهقهه مستانه‌شان و در شادی وصولشان عندر بهم یرزقون‌اند.

به نظرم این جمله انتهای عرفان شیعه است. امام این نگاه را از عرفان شیعی گرفته که مبدع آن هم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام هستند.

این نگاه در عاشورا کاربرد می‌شود و آوینی جزو معدود کسانی است که با توجه به رهنمودهای امام این نگاه را درک می‌کند. البته شهادی دیگری هم هستند که این نگاه را درک می‌کنند. یکی از این افراد شهید بابایی است. شهید بابایی جزو قله‌های عرفان است که عرفانش را از امام و شاگردان بلافصل امام مثل شهید صدوقی می‌گیرد یا شهید صیاد شیرازی که این نگاه را از آیت‌الله بهاءالدینی می‌گیرد.

این درک از عاشورا باعث می‌شود امام به مسایل نگاه متفاوتی پیدا کند. مثلاً وقتی حوادث سال ۶۶ پیش می‌آید و آمریکا در خلیج فارس وارد جنگ می‌شود، قیمت نفت بشکه‌ای پنج دلار می‌شود،

فروشنش هم کم شده، یعنی از نظر سیاسی جمهوری اسلامی به بن بست رسیده، سخت‌ترین دوره جنگ است، در همین شرایط شورانگیزترین پیام‌های امام را می‌بینید. انگار که امام در این عالم نیست. آوینی هم وقتی نریشن «مانور شهادت» را که در خلیج فارس انجام شده می‌نویسد، تماماً بزرگی و حماسه است. انگار یک نفر در اتاق صدا و سیما نشسته و از همه جایی خبر است و رجز خوانی می‌کند. در حالی که آوینی هم می‌دانسته نفت ۵ دلاری یعنی چه، او هم می‌دانسته ما دیگر نفت و تانک

نداریم. اما از آنجا که زاویه دید این آدم عاشوراست، متن نریشنش مثل پیام امام است، مثل رفتار امام حسین علیه السلام در ظهر عاشورا که هر چه سختی‌ها زیاد می‌شد برافروخته‌تر می‌شد. این‌ها را کسی درک می‌کند که آن منطق را درک کرده باشد. می‌گویم «منطق» اما در واقع فراتر از این است و من کلمه درخوری پیدا نمی‌کنم.

■ **این نگاه را چه قدر می‌توانیم در زندگی تعمیم بدهیم؟ چه قدر با معیشت و زندگی عادی مردم سازگار است؟ بعضی‌ها می‌گویند با این نگاه نمی‌شود زندگی کرد!**

یاری امام حسین علیه السلام نرفتند، اما در فاصله کمتر از ۲ سال در واقعه حرّه بلایی سرشان آمد که هزار بار سخت‌تر از ماجرای کربلا بود. اتفاقاً کسانی که این دیدگاه را از ترس سختی تحمل نمی‌کنند، بیشتر دچار مشکل می‌شوند چون هیچ قدرتی نمی‌تواند مانع کسانی شود که عرفان حماسی شیعه را پیدا می‌کنند؛ به همین دلیل لاجرم علیه‌هم و لاهم یحزنون. همین نگاه است که می‌گوید جز زیبایی ندیدم! کسی که این نگاه را دارد، در این دنیا احساس محدودیت نمی‌کند. آوینی با همین نگاه در روایت فتح یکی را نشان می‌دهد که کمپوت می‌خورد، یکی را نشان می‌دهد که قرآن می‌خواند، یکی که چرت می‌زند، بعد دوربین او که رد می‌شود، می‌گوید همه این‌ها در حال عبادت هستند.

■ **نکته دیگر فتح خون این است که آوینی هیچ کس را رها نمی‌کند، چه عمر سعد چه ضحاک! همه آدم‌ها را در نسبت با امام تعریف می‌کند. شاید قبل از انقلاب به امام حسین علیه السلام به عنوان یک مبارز اجتماعی نگاه می‌شد اما در فتح خون مشخص کردن نسبت هر کس با امام موضوعیت دارد.**

البته نگاه‌ها متفاوت است اما این‌ها گزارش کل ما وقع نیست. از نگاه عرفان حماسی که آوینی ماجرا را روایت می‌کند، همان طور که امام برای هدایت لشکر خود نگران است، برای هدایت عمر سعد هم تلاش می‌کند؛ چون متولی هدایت او هم هست. حتی در لحظه آخر هم به لشکر عمر سعد می‌گوید دین ندارید اما بیشتر از این جهنمی نشوید!

آوینی دنبال مرثیه‌سرایی نیست. داعیه خلق یک متن تاریخی را هم ندارد. عاشورا در عرفان حماسی جامی گیرد؛ عرفانی که از آن عظمت و بزرگی بر می‌خیزد نه ضعف و سستی و فتور

علیه السلام

منتخبی از گفتارهای متن مجموعه روایت فتح به قلم سید مرتضی آوینی

اصحاب آخر الزمانی سیدالشهدا



این‌ها سربازان امام زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه هستند و موعد خویش را باز یافته‌اند. اصحاب آخر الزمانی سیدالشهدا علیه‌السلام به

خون‌خواهی او آمده‌اند و همین پیمان است که آنان را در زیر غلم صاحب‌الزمان عجل‌الله‌فرجه گرد می‌آورد، چرا که غلم امام زمان نیز غلم خون‌خواهی سیدالشهدا است. یا لشارات الحسین ای خون‌خواهان حسین علیه‌السلام - گرد آیید.

قرن هاست که فریا «هل من ناصر» سیدالشهدا علیه‌السلام پهنه زمان را پیموده است و چون نفخات حیات بخش روح‌القدس بر هر زمین مرده‌ای که گذشته است آن را به حیات عشق بارور ساخته و این چنین همه تاریخ تو گویی روزی بیش نیست و آن روز عاشورا است. راهیان کربلا را بنگر و به یاد آر ورق پاره‌های تقویم تاریخ را که می‌گوید هزار و سیصد و چهل و پنج سال است که از عاشورا می‌گذرد و تو از خود می‌پرسی: پس این همه شور و اشتیاق و این همه شتاب در این راهیان شیدایی کربلا از چیست؟ اینان آنچنان مشتاقانه به جبهه‌ها می‌پیوندند که تو گویی هنوز کاروان سال ۶۱ هجری قمری به بیابان

نخستین معراج تکامل انسان است، راهی کربلایی است و راه کربلایی، راهی است که با تحمل مشقات و از خود گذشتگی همراه است. راه قدس با کاهلی و تن آسایی و دل به جیفه بی‌مقدار دنیا بستن میانه‌ای ندارد. راه قدس مرد جنگ می‌خواهد و مرد جنگ نیز کربلایی است و کربلایی، مرد میدان عشق است و از سختی‌ها و مشقات و سر باختن‌ها و جان دادن‌ها نمی‌هراسد.

چیست آن نفخه حیات بخش مسیحایی که معجزه‌ای اینچنین از او برآمده و در جان مرده ما روح عشق دمیده است؟ کربلا، آری کربلا. کربلا قلب پیکره تاریخ است و چشمه نوری که در آینه جان ما انعکاس یافته است، و آینه اگر انالشمس نگوید، چه کند؟

تکلیف مارا حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام تعیین فرموده است و چشمه جوشان خون مبارک او منشا حیات رضوانی انسان و همه آفرینش است. شریان قیام مانیز به قلب عاشورا می‌رسد و اینچنین، ماهرگز از جنگ خسته نخواهیم شد.

اگر کسی با چشم سربه مابینگرد و بخواهد اعمال مارا بمنطق عقل ظاهرین تجزیه و تحلیل

پر درد و بلای کربلا نرسیده است. مگر آنان سر مبارک امام شهید را بر فراز نیزه ندیده‌اند؟ اما نه، از عاشورای سال ۶۱ هجری قمری، دیگر زمان از عاشورا نگذشته است و همه روزها عاشورا است. زمان بر امتحان من و تو می‌گردد تا ببیند که چون صدای «هل من ناصر» امام عشق برخیزد، چه می‌کنیم.

راهیان کربلا را بنگر. آنان خوب دریافته‌اند که زندگی به خون وابسته است و پیکر تاریخ، بی‌خون خدا - ثارالله - مرده‌ای بیش نیست و سر مبارک امام شهید بر فراز نی، رمزی است بین خدا و عشاق، یعنی که این است بهای دیدار. بشنو، زبان حال آنان را بشنو: حسینا، اماما، هر چند ما عاشوراییان قرن پانزدهم هجری قمری در کربلا نبودیم تا به ندای «هل من ناصر» تو پاسخ گوئیم و حق را یاری کنیم، اما حسینا، ما می‌دانیم که تاریخ بر محور تو و عاشورا و کربلایت می‌گردد زمان از آن می‌گذرد تا یاران تو را از صلب پدران و رحم مادرانشان بیرون کشد و همه آنان را در زیر غلم خون‌خواهی تو گرد آورد و آنان را وارث زمین گرداند و این چنین، همه تایخ روزی بیش نیست و آن روز عاشورا است. معنی باطنی «راه قدس از کربلا می‌گذرد» نیز همین است. راه ما به سوی قدس که معراج

ویژه به ماجرای محرم سال شصت و یکم هجری دارند. می‌توانیم برای توصیف نوع نگاه آوینی به واقعه عاشورا در پی عبارات باشیم، و همان‌گونه که نگاه معلم شهید دکتر شریعتی به این واقعه را نگاهی «تاریخی - انقلابی» می‌نامیم، نگاه شهید آوینی را نیز نگاهی «حکمی - ولایی» توصیف کنیم. اما این نام‌گذاری‌ها نه کار امثال من است و نه گرهی از کار امثال ما باز می‌کند.

اما این را باید گفت که آوینی لااقل از یک جهت میان متفکرانی که قصد کرده‌اند به رازگشایی واقعه

کتاب خواندن در دهه اول محرم برای من یک مراسم آیینی است. درست مثل هیات رفتن و سینه زدن. حتی اگر هیات رفتن و سینه زدن در دهه اول محرم ترک شود، کتاب خواندن ترک نمی‌شود. هیات کتاب‌خوانی من در دهه اول محرم، تنها یک راوی و یک ذاکر دارد: سیدمرتضی آوینی. و یک منبر و یک تریبون: فتح خون. ده فصلی فتح خون شهید سیدمرتضی آوینی تکلیف دهه اول محرم من است.

آوینی را باید در عداد متفکرینی برشمرد که نگاهی

فتح خون
راز خون

■ امید مهدی‌نژاد



راه ما راه سیدالشهداست و آنان که پای یقین در این راه نهاده‌اند، آرزوی سرباختن دارند تا به ذبیح الله اعظم از همه نزدیک‌تر شوند. تانک‌های دشمن نزدیک‌تر شده‌اند و خلیل نقشه عملیاتی رابار دیگر مرور می‌کند تاراهی بهتر برای مقابله با تانک‌ها بیابد. آنها منتظرند که ترس مرگ ما را به فرار وا دارد، اما نمی‌دانند که خلیل هر روز بعد از نماز صبح، زیارت عاشورای خواند. ما اینچنین فرماندهی داریم و او این رسم عاشورایی را از امام عاشورا گرفته است که: «انی لا اری الموت الا السعاده ولا الحیات مع الظالمین الا برما».

شهادت جانمایه انقلاب اسلامی است و قوام و حیات نهضت ما، در خون شهید است. رمز آنکه سیدالشهدا علیه السلام را خون خدا می‌خوانند در همین جاست. خون پیکره حق در طول تاریخ از قلب عاشوراست و اگر حقیقت را بخواهی، هنوز روز عاشورا به شب نرسیده است.

توست و این لبیک که به روح الله گفته‌ایم، تجدید پیمانی است با تراز ازل تا آدم، از آدم تا ابراهیم، از ابراهیم تا خاتم و از غدیر خم تا هل من ناصر عاشورا تا به امروز.

سپاه پاسداران از مردم تشکیل شده است و آنچه در دل دریایی مردم امواج اشتیاق و انقلاب برمی‌انگیزاند، یاد حسین علیه السلام است. ای کاش من هم یک پاسدار بودم و سیدالشهدا علیه السلام مرا نیز در خیل پاسداران حریم عشق می‌پذیرفت.

حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام شب پیش از هجرت به سوی کربلا در پایان خطبه‌ای بلند فرمودند: «آگاه باشید؛ هر آنکه می‌خواهد خونتش را در راه ما اهل بیت، که راه حق است، نثار کند و خود در بهشت لقاء الله منزل گیرد، با ما راهی کربلا شود. من فردا صبح آن شاء الله راه می‌افتم».

کند، هرگز از عهده شناخت ما بر نخواهد آمد. آنچه ابر قدرت‌ها را در برابر مابه اشتباه می‌اندازد همین است. منطق ما، منطق امام حسین علیه السلام است و اگر دشمن این حقیقت را دریابد، هرگز در انتظار خستگی ما نخواهد ماند.

آن‌ها، یزیدیان، می‌پنداشتند که ندای «هل من ناصر» سیدالشهدا علیه السلام در صحرای کربلا مدفون خواهد شد و دیگر هیچ اثری از حق در جهان باقی نخواهد ماند، غافل که خداوند خمیره وجود مومن را با خاک کربلا و خون شهدايش سرشته است و تا شب و روز باقی است، این پیوند تاریخی که مومنین را به عاشورا پیوند می‌دهد در عمق فطرت‌ها بیدار خواهد ماند و هر آن کس را که شنوای ندای باطن خویش است، به صحرای کربلا خواهد کشاند.

و انسان، اگر انسان باشد و به وجدان خویش رجوع کند، ندای «هل من ناصر» سیدالشهدا را از باطن خویش خواهد شنید که میثاق فطرتش را به او گوشزد می‌کند. این پیمان که پیمانی ازلی است، هر آن در عمق باطن مومن تجدید می‌گردد و اگر انسان سراز تبعیت شرایط بیچندوبه خود و وابستگی‌هایش پشت کند، به این عهد نخستین رجوع خواهد کرد و آن‌گاه گذشته و آینده به هم پیوند می‌خورند و انسان بر آغاز و انجام تاریخ شهادت خواهد داد.

بسیجی عاشق کربلاست، و کربلا را تو می‌پنداری که شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نام‌ها. نه، کربلا حرم حق است و هیچ کس را جز یاران امام حسین علیه السلام راهی به سوی حقیقت نیست. این بیعت که بسته‌ایم، بیعت با موعود غایب



ما را به «راز بودن» این راز رهنمون می‌شود، اما «دریافتن» این راز چیزی نیست که با خواندن این کتاب یا هر کتاب دیگری حاصل شود. و بی‌دلیل نیست که فصل آخر فتح خون، فصلی ناتمام است. گویی سیدمرتضی آوینی نیز نه با کلمات، که با خون، نگارش کتابش را به اتمام رسانده است.

فتح خون را می‌خوانم، می‌گیرم، به فکر می‌گیرم و بر روان پاک نویسنده‌اش سلام می‌فرستم.

عاشورا بپردازند، یک استثناست. از این جهت که برخلاف دیگرانی که کوشیده‌اند نشانه‌ها را به قصد شکافتن رازها تحلیل کنند؛ آوینی کوشیده است بر «راز بودن» واقعه تأکید کند. عمده هم شهید آوینی در فتح خون این است که نشان دهد در عالم رازهایی در جریان است، سرنوشت‌ساز. و «راز خون» جان‌مایه اصلی کتاب فتح خون است.

من با فتح خون در می‌یابم در عالم رازی است که تنها به بهای خون فاش می‌شود. و فتح خون

کنکاشی در ادبیات و ساختار زبانی «فتح خون» در گفت و گو با علیرضا کمره‌ای، نویسنده و پژوهشگر

به طبع می‌نوشت، نه به تقلا!

سمانه توحیدی-مشیرانصاری

فتح خون یک متن ادبی است، ویژگی‌های دیگری هم دارد که درباره آن در همین پرونده مفصل صحبت شده، اما شاخصه‌ای که در همان یکی - دو صفحه اول دست خواننده می‌آید، ادبی بودن متن است. آوینی برای صحبت از بزرگ‌ترین حماسه تاریخ اسلام، زیباترین و شیواترین عبارت‌ها را به کار گرفته و از این راه توانسته به ذات و حقیقت روز واقعه نزدیک شود. با جناب علی‌رضا کمره‌ای بیشتر درباره همین موضوع صحبت کردیم و با تسلط و شناخت درستی که او از ساختار و ادبیات پایداری داشت، به نکته‌های خوبی رسیدیم. او می‌گوید آوینی اصلاً دأب و داعیه نگارش متن ادبی نداشته و کلمه‌ها را انتخاب نکرده است، ادبیات فتح خون حاصل جوشش درونی روح پالایش یافته آوینی است.

شهید سید مرتضی آوینی را به دلیل سیر و سرگذشت و سیرورتی که داشته و آثاری که از او به ظهور رسیده، می‌توان یکی از مؤثران و مبدعان و به وجود آورندگان ادبیات انقلاب اسلامی دانست. او از نظر شخصیت، اندیشه، آثار و به ویژه از لحاظ سلوک، اخلاق و عمل، یکی از



چهره‌های ماندگار و نامی در عرصه ادبیات انقلاب اسلامی است. تعبیر «سید شهیدان اهل قلم» که از سوی رهبر انقلاب برای او اختصاص یافت، برازندگی کافی درباره این شخصیت دارد. البته مقصود از «قلم» در معنی وسیع کلمه، صرفاً آن چیزی نیست که با آن بر کاغذ می‌نویسند، اینجا قلم به معنی محض تفکر و تأله است و از آن جا که این خصلت و توان بیشتر در زبان و کلام صورت عینی پیدا می‌کند، قلم را توسعاً می‌شود مرادف و مساوق اندیشه گرفت. آنچه که از عهده قلم/اندیشه برمی‌آید انشاء و ایجاد است، به وجود آوردن است.

روایت محرم؛ اوج روایت آوینی است

اجمالاً آوینی می‌شود دو نوع نوشته سراغ گرفت؛ نوع نوشته‌ها و متن‌هایی که در «آینه جادو» و امثال آن دیده می‌شود، خصوصاً مقاله‌های او که تا حدود زیادی به زبان علمی و انتقادی و سراسر است و مصرح و معلوم نزدیک می‌شوند و تسامحاً نوشته‌ها یا گزارش‌های متعارف واقعی یا خبری یا علمی‌اند. البته علم در اینجا به معنی science نیست، مقصود این است که این نوع نوشته‌های او، سطح معنایی معلوم و سرراست دارد. و بخش و نوع دیگری از نوشته‌هایش که بیشتر به خود او نزدیک و شبیه می‌شود، روایت‌ها است. این روایت‌ها - روایت ساخته‌ها - روایت نوشته‌ها - تلفیقی از زبان نوشتاری و گفتاری‌اند و این ویژگی در این سنخ کلامی او کاملاً مشخص است. آنچه که در «روایت فتح» از آوینی می‌شنویم،



نمونه کامل «روایت» است. میان این برساخته‌های روایی، کتاب «فتح خون» نقطه برجسته‌ای است. اگر بخواهیم بگوییم روایت در کلام آوینی در کدام کتاب به بهترین وجه دیده می‌شود، پاسخ همین کتاب «فتح خون» است که بیشتر سنخ نوشتاری دارد. اگر چه قالب و ساخت آن از گفتار بیرون نیست. در این کتاب در خود گویی و با خود گویی (مونولوگ) / حدیث نفس و حسب الحال و حتی شکوی الغریب، نیز مخاطبه و مواجهه و مکالمه (دیالوگ) هم داریم. علی‌الظاهر این سنخ از آثار آوینی به دنیای ادبیات تعلق دارند و علی‌الواقع هم همین طور است، منتها اینجا ادبیات به معنی مرسوم کلمه، یعنی ادب مصنوع و مخیّل نیست. این ادبیات با ادبیات نقلی و تاریخی که رگ و ریشه در آثار و مآثر فرهنگی دارد، آمیختگی پیدا می‌کند. این نوع از آثار آوینی روایت - نوشته هستند و کتاب «فتح خون» را می‌شود از آن زمره، بلکه مهم‌ترین آن‌ها به شمار آورد. «فتح خون» یک اثر ادبی - آیینی است که ویژگی‌های یک متن قدسانی را پیدا کرده است. از این حیث، باید این کتاب را در زمره آثار ادبی، نقلی و آیینی ادب عاشورایی و شیعی جا داد.

باز گویی تاریخ با نظر به سنت‌های الهی

در این کتاب با دو لایه سر و کار داریم؛ لایه ادبیات و لایه تاریخ. در اینجا باید توضیح داده شود که تاریخ به چه معنا مدنظر آوینی یا مدنظر ما، در مقام شناخت این متن است. معمولاً در این جور متن‌ها دو تعریف از تاریخ وجود پیدا می‌کند؛

■ حاشیه ■

جاری و ساری و مدام، مثل کلام خدا

یکی دیگر از ویژگی‌های مقتل نگاری آوینی این است که متن به دلیل فراز و فرود مکان بودن، متغیر در یک مخاطب خاص نیست. از نوع متن‌هایی است که هر کسی در این جغرافیای فرهنگی از اندک تا بسیار تنفس کرده باشد، با این کتاب، این سنخ گفتار ارتباط برقرار می‌کند. از آدمی که فقط آمد و شدی در مساجد دارد، آدمی که در طول سال فقط دهه محرم «یا حسین» می‌شنود و دستی بر سینه می‌زند یا آدمی که فقط ارادت به این آستان دارد و خیلی هم با مسجد و هیأت و... سرو کار ندارد، تا بزرگان و متالیهان و متفکران و دست‌بالایی‌ها، مثل حضرت امام و امثال او مخاطب این اثر هستند. این فراگیری و

فراگیری، کتاب را - این متن را - به ترجمان ضمیر هر شنونده‌ای که نسبت و تعلقی از کم تا بسیار به هنر - حقیقت - امام حسین علیه السلام،

داشته باشد تبدیل کرده است. این ویژگی درباره روایت فتح هم صدق می‌کند. روایت فتح در قالب یک برنامه تصویری، گفتاری و نوشتاری، نمونه آتم و اکمل زبان گویای جنگ / دفاع مقدس است. هیچ روایتی فراتر، فراگیرتر، مبین‌تر، مرتبط‌تر و هم سنخ‌تر از روایت آوینی برای شرح این واقعه نداریم. به همین دلیل روایت فتح را از یک کشاورز، یک رزمنده، یک انسان عامی تا یک استاد دانشگاه که متعلق به جنگ هم نیست، می‌بینند و برایشان درنگ برانگیز است. چون این شخص متصل به قرآن بوده که فراز و فرود و امکان است. کسی که به قرآن و مآثورات، به احادیث و روایات متصل شد، جاری و ساری و مدام خواهد بود، باقی خواهد ماند، رمزش این است، «هذا برهان قاطع».



معنی دارند و به همین جهت جاودانه هستند. چیزی که از تاریخ و ادبیات در این کتاب شکل می‌گیرد، از این سنخ است. حالا چگونه می‌شود این را تحلیل یا بررسی کرد؟ باید بافت متن را بر حسب چینش کلمات و عبارات تحلیل و بررسی کنیم. یکی از ویژگی‌هایی که این نوع کتاب‌ها دارند - کتاب‌هایی که تاریخ در آن‌ها معطوف به گذشته نیست - این است که در آن‌ها زمان شکسته می‌شود.

آوینی همان لحظه که درباره یک حادثه مربوط به هزار و سیصد سال قبل صحبت می‌کند، یک باره زمان را می‌شکند و با کسی که مقابل او هست صحبت می‌کند و می‌گوید شما بدان که چنین و چنان... حتی در بخش‌هایی از اکنون و گذشته هم در می‌گذرد و خودش را از حصر زمان بیرون می‌برد و گزاره او صورت انشایی حکمی می‌یابد که فارغ از زمان و مکان است، مثل احادیث. به همین دلیل در کتاب آوینی عبارت‌های زیادی هست که ساخت و سازه کلمات قصار را تداعی می‌کنند، بلکه واجد این خصلت‌اند.

واقعه کربلا، در زبان و روایت آوینی بازروایی می‌شود و وقوع مجدد پیدا می‌کند. این وقوع، از گونه وقوع مصنوعی کوششی تاریخی - اسنادی نیست. از نظر من این وقوع، بیشتر حاصل نوعی انکشاف و شهود است. این‌ها همه در هاضمه فکری و ذهنی و درون راوی به این شکل کلامی ظاهر می‌شود و فقراتی از این متن به لحاظ ادبیت، شکل شطح و شعر پیدا می‌کند، اما حاصل این متن کوشش و تلاش ظاهری یا ادبی مصنوعی راوی نیست.

این روایت برآمده باطن این راوی است که در نتیجه سلوک و باور عمیق شکل گرفته و در اینجا بروز پیدا می‌کند. این جا میان راوی و روایت این همانی و اتفاق رخ می‌دهد.

مصنوع نبودن این روایت به معنی بی‌سواد بودن آوینی نیست. اتفاقاً سواد و اطلاعات مصطلح در او هست، اما دانش فقط از طریق خواندن و شنیدن و دریافت ظاهری حاصل نمی‌شود، از طریق تأمل یا درون‌گرایی و تأله شخص حاصل می‌شود که این اتفاق درباره آوینی رخ داده، کما این که در مراتب بالاتر، درباره شخص امام خمینی رحمه الله علیه هم صادق است.

یکی تاریخ به مفهوم بررسی رویدادی که در زمان گذشته اتفاق افتاده و تمام شده است، کتاب‌های تاریخی معمولاً با این رویکرد نوشته می‌شوند. این نگاه در کتاب «فتح خون» وجود دارد ولی اینجا تاریخی هم داریم که از سنخ تاریخ متعارف نیست، از سنخ توجه به گذشته و نوع زیست و اندیشه بشری با نظر داشتن به «سُنَن الهیه» است. یعنی همان نگاه قرآن به سرگذشت انبیا و بشر و اتفاق‌هایی که رخ داده است. این نگاه، از نوع تاریخی که در علم تاریخ از آن صحبت می‌شود، نیست. باید از این‌ها با عنوان سنت‌های الهی یاد کرد. شخص امام هم در شناخت و شناسایی تاریخ انقلاب، این دو رویکرد و نگرش را توأماً در نظر می‌گیرند. اما متأثر از فرهنگ و بینش قرآنی اصل را بر همان سنت‌های الهی می‌گذارد، البته تأکید

می‌کنند که باید تاریخ انقلاب را دید و شنید و خواند و هم اشاره می‌کنند که خیلی از این اتفاقاتی که دست ما نبوده، ما نبودیم، شما نبودید، خدا بود که این چیزها را خواست. این بخش از تحلیل و تفسیر امام درباره تاریخ، امری است فرا و فوق تاریخی که باید به آن ذیل عنوان سنن تاریخی در بینش الهی و دینی توجه داشت.

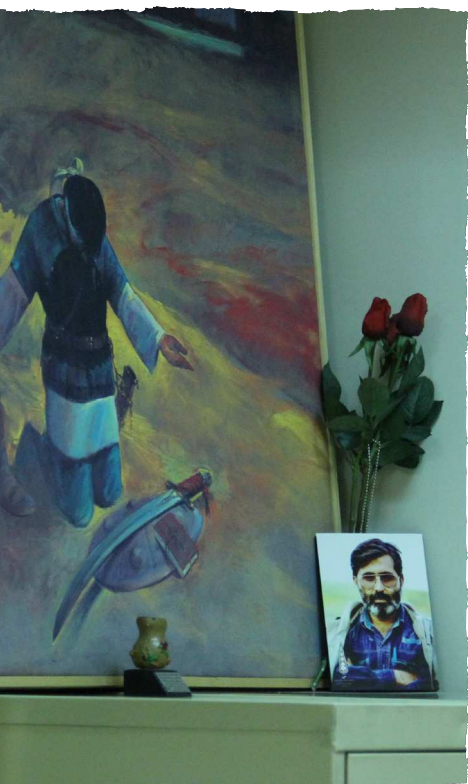
■ متن قدسانی، فراز و فرود مکان

آوینی در «فتح خون» مکرر به کتاب «پژوهشی پس از پنجاه سال درباره قیام امام حسین علیه السلام»، اثر مرحوم دکتر شهیدی استناد می‌کند. این هم مهم است که نگاه او بیشتر به این کتاب تحلیلی و اساساً کلمات و عبارات حضرت سیدالشهداء علیه السلام در مسیر مکه تا کربلا متمرکز است.

تحلیل، نوعی تفسیر و تأویل است. افزون بر این در جای جای روایت «راوی» و شرح و تفسیر وقایع از آیات قرآن، و احادیث منقول و اشارات و لطائف عرفانی و ذوقی و ظرائف بیانی هنری بهره می‌برد. اگر متنی این خصوصیت‌ها را پیدا کرد، دیگر در حبس و حصر زمان و مکان قرار نمی‌گیرد و ویژگی‌های یک متن قدسانی را پیدا می‌کند، به تبع کتاب‌های آسمانی، خاصه قرآن و مآثورات و احادیث. در قرآن و احادیث هیچ‌گاه سخن به یک زمانه خاص یا مردمان خاص محدود نمی‌شود. مورد خطاب کل انسان یا ایمان‌آوردگان یا خلاف این‌ها هستند. این متن هافرا و فوق زمان و مکان

آوینی خودش را از حصر زمان بیرون می‌برد و گزاره او صورت انشایی حکمی می‌یابد که فارغ از زمان و مکان است، مثل احادیث، به همین دلیل فتح خون ساخت و سازه کلمات قصار را تداعی می‌کند

آوینی امضای تمام کارهایش
رایک جا کرد پای کارهایش
با یک چیز امضای
واقعی گذاشت و
آن شهادتش بود



در این کتاب وجه تنزیهی و
تنبیهی موج می زند.
از این حیث فتح
خون به یک
کتاب اخلاقی
تبدیل می شود



این ایجاد انفعال و تصرف هم می تواند شیطانی
باشد، هم رحمانی....

کسی که فهمید چیزی از خودش ندارد، احساس
نمی کند مالک چیزی است. حدیث نفس دیگر
برایش قابل اعتنا نیست. کاملاً از خود می گریزد
و به خدا فرار می کند. آوینی از این طیف است.
خودش می گوید هر چیزی که در نوشته هایم از
قبل انقلاب بود، ریختم در گونی و سوزاندم که از
این به بعد حدیث نفس نکنم.

آوینی از هر چیزی که رنگ و بوی «من» و «لطفاً
من را نگاه کنید» دارد، دوری می کرد. تازمانی
که شهید نشده بود به جز عده معدودی هیچ کس
نمی دانست گوینده، نویسنده متن و سازنده
روایت فتح کسی به نام مرتضی آوینی است. این
ویژگی را حضرت امام هم داشت. دنبال مطرح
کردن خودش نبود، واقعاً خودی در خود او کشته
و مرده بود. اگر کسی توانست از
خودی خودش بگذرد و بگریزد،
دیگر هیچ کس حریف او نیست
مگر خدا. از هیچ کس خوف
ندارد مگر خدا.

باید بر این متن حاشیه نوشت
... از این متن می شود با عنوان
ادبیات قدسانی یاد کرد. به
اعتباری هم می شود گفت «فتح
خون» نوعی مقتل معاصر است.
این سنخ از مقتل سابقه نداشته
است. در این کتاب وجه تنزیهی،
تعلیمی، تذکاری و تنبیهی موج
می زند، هم خطاب به خود و هم
خطاب به مخاطب نامریی. از
این حیث فتح خون به یک کتاب اخلاقی تبدیل
می شود.

ویژگی های ادبی، تاریخی، متافیزیکی این کتاب
را از یک متن ادبی مقتل نگاری نو که امتدادی
از زمان عاشورا تا حال دارد، به یک کتاب جدی
و مهم عرفانی - اخلاقی تبدیل کرده که تنبیه و
تذکار در آن کم نیست؛ از باب مثال توجه کنید
به این عبارت: «و توای آنکه در سال شصت و
یکم هجری هنوز در ذخایر تقدیر نهفته بوده ای
و اکنون در این دوران جاهلیت ثانی و عصر توبه
بشریت پای به سیاره زمین نهاده ای، نومید نشو»
این ماجرا قابل توضیح و تفسیر است. باید درباره
خیلی از جمله های این کتاب حاشیه نوشت.

جای دیگر می گوید «ای دل، ای هم سفر، نیک
بنگر که کجایی. مباد که از سر غفلت این سفینه
اجل را مأمنی جاودان بینگاری و در این توهّم

مصدق هنر راستین و تصرف روح مخاطب

این کتاب را به لحاظ متن می شود از سه منظر
محل توجه قرار داد؛ قالب، ساختار یا سازه نگارشی
متن، منظر و زاویه دید - که در اینجا می توانیم به
معارف پنهان شهید آوینی پی ببریم - و سنخ زبانی
و روایت و نگارش متن. در سنخ زبانی و روایت و
نگارش می توانیم به سه - چهار ویژگی وارد متن
شویم که تا حدودی این متن را از منظر کیفی و
کمی برای ما شناسایی کند و فکت ها یا نمونه ها را
نشان بدهد. ویژگی اول تعبیری است که آوینی
ساخته است، منتها این ساخته از نوع صنعت
کوشش مندانه نیست، مثل تعبیر و ترکیب هایی
که به کلمات قصار نزدیک می شود، تلفیق متن با
آیات و احادیث، نکته گویی ها و تلمیحات.

مثلاً در جایی از کتاب می گوید: «واقعۀ عاشورا
دروازهای از نور است که آنان را از ظلم آباد
یزیدیان به نور آباد عشق

رهنمون می شود» یا خون
حسین علیه السلام و یارانش را
به کهکشان تشبیه می کند. از
همین قبیل است تعبیرهای
«قلب قبله، نماز غراب وار،
رازداران خزاین غیب...».

می گوید «گنجینه دار عالم
رنج» که وصف حضرت زینب
سلام الله علیها است. این
حرف ها را نمی شود با تلاش
صوری پیدا کرد. این اثر بروز
یک اثر هنری راستین است.
هنر، صنعت نیست. اینکه هنر
را حرفه و صنعت معنای کنند،
نابسندۀ بلکه غلط است. اثر

هنری در بیننده، شنونده و مخاطب تصرف
می کند. مخاطب را به حیرت وامی دارد، از خودی
خودش می ستاند و از خودی هنر انسان والایی که
به نیکی رسیده بر خورد می کند.

«لطفاً من را نگاه کنید» را کشته بود!

... یک اثر هنری فاخر، مثلاً مسجد امام اصفهان،
چینش گل و گچ و کاشی نیست که آنجا را
ماندگار کرده، این به روح اعتلا یافته سازندگان
بنا بر می گردد.

مفاهیمی از باور، ایمان عمیق و ژرف در ذهن
سازندگان هست که به رنگ، کاشی، به ملاط
تبدیل می شود و آنجا می نشیند. به همین دلیل
است که تماشای آنجا، هر چیزی که در ذهن شما
هست را می گیرد و چیز دیگری به شما می دهد.
اثر هنر همین است، ایجاد انفعال می کند. البته

است. آوینی از جمیع جهات، در نوشتن، گفتن و به ویژه در روایت، ایجاد یک سبک کرده است. البته او دأب و داعیه خلق اثر ادبی ندارد. این ادبیات در نتیجه جان پالایش یافته، روح صیقل پیدا کرده و آمیختگی با قرآن و احادیث، به خودی خود در زبان و ذهن و ضمیر شخص می جوشد و بروز پیدا می کند.

ما کتاب‌های پیچیده‌ای مثل «کلیله و دمنه»، «تاریخ و صاف»، «جهان گشای جویی» حتی «گلستان سعدی» داریم. کسانی که با ادبیات آشنایی عمیق دارند، می دانند «قابوس‌نامه» نوعی تصنع و تکلف در مقابل «کلیله و دمنه» است. «کلیله و دمنه» بیشتر به طبع نوشته شده تا به تقلا و کوشش. اما مثلاً «تاریخ و صاف» به کوشش نوشته شده، مصنوع است، چینش است. یعنی نویسنده عمد داشته که زبان خودش را نشان دهد، توانایی و تبحر خودش را نشان دهد. موضوع، بهانه‌ای است برای عرضه هنر زبانی.

همه کارهایش را یک جا امضا کرد!

و جمله آخر؛ تابلوهای نقاشی را دیده‌اید که نقاش آن را امضای کند؟ آوینی امضای تمام کارهایش را یک جا کرد، چون هیچ وقت از اسم استفاده نمی کرد. پای کارهایش با یک چیز امضای واقعی گذاشت و آن شهادتش بود. شهادت او به مثابه نقطه‌ای بود که این متن را

پایان و معنی می داد.

اگر شهید نمی شد، یا به شهادت نمی رسید، این متن کامل نمی شد. شهادت او سبب روایت شد و خود او صانع روایت بود. چون شهادت سبب روایت می شود، روایت هم می تواند شهادت بیافریند. درباره آوینی این دو در یک ملتقا به هم می رسند.

آوینی به واقع کلمه به سعادت شهادت رسید. شهادت او یک حُسن اتفاق بود. اتفاق به معنی تصادف نیست. از کلمه اتفاق در گفتارمان استفاده نادقیق می کنیم.

چیزی که درباره آوینی اتفاق افتاد، حُسن اتفاق بود، حُسن اتفاقی بود که تمام متن او، تمامت وجود او، تمامت اندیشه او با کلمه آوینی به یک مفهوم و مصداق رسید و در خود وجودی خداگونه او مفهوم پیدا کرد.

«فتح خون» یک اثر ادبی-آیینی است که ویژگی‌های یک متن قدس‌انی را پیدا کرده است. از این حیث، باید این کتاب را در زمره آثار ادبی، نقلی و آیینی ادب عاشورایی و شیعی جاداد

از سفر آسمانی خویش غافل شوی». شاید اگر بخواهم با یک جمله کلام را کامل کنم، باید بگویم فشرده همه آموزه‌ها و ریخته‌واره‌های متون ادبی، تعلیمی، عرفانی فرهنگ اسلامی ایرانی-شیعی در این کتاب رد و نشان پیدا کرده است. چون ادبیات به معنای درست کلمه، همان الهیات است. اگر از ادبیات، در معنی متن، آموزه‌های آسمانی دینی الهامی را بگیریم، جز کاغذ و جلد چیزی باقی نمی ماند.

از عبارات‌ها هم مثال‌های فراوانی قابل بیان است؛ مثلاً می گوید: «ابتلائات دهر طوفانی است که صخره‌های بلند را نیز خرد می کند»، «هجرت مقدمه جهاد است». خیلی از عبارت‌هایی که به کار برده، مبنای حدیثی دارند و یک فرد مطلع می تواند آن‌ها را استخراج کند. دیگر از جملاتی که متن را به یک اثر تماماً ادبی در دوره ادبیات

انقلاب اسلامی بدل کرده، این‌ها است؛ می گوید «مام، خود باطن کعبه است»، «آنان که رو به سوی قبله خویش نماز می گزارند، معنای حرمت حرم امن را چه می دانند؟ کعبه آنان که در مکه نیست تا حرمت حرم مکه را پاس دارند، کعبه آنان قصر سبزی است در دمشق که چشم را خیره می کند».

به طبع می نوشت، نه به تقلا و کوشش!

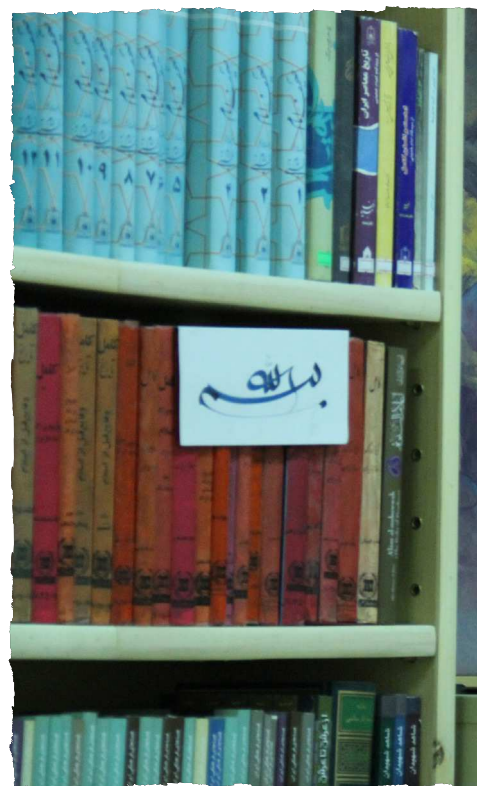
این سنخ گفتاری-نوشتاری یا کلامی سابقه‌ای در ادبیات دینی ما دارد. کتاب «مرثیه‌ای

که ناسروده ماند» از پرویز خرسند، یا بعضی از نوشته‌های محمد رضا حکیمی، به ویژه سنخ نوشته‌های شریعتی مملو از این کلمات است. یعنی این زبان آن موارد را به ذهن تداعی می کند، منتها به دلایلی که جای بحث آن در این مجال نیست، آوینی در فتح خون، ریخت و روایتی از خودش عرضه می کند که مشخصه خود او می شود.

در ادبیات به این اتفاق، ابداع سبک می گویند. سبک یعنی چی؟ یعنی شما چیزی ساختید که چنان در مشخصات خودش شناسا و شناخته شده که به مشبه به تبدیل می شود.

از آن پس، اگر اثری شبیه آن به وجود بیاید، می گویند این کار شبیه آن نسخه اول است، کار شما شناسای چیزهای دیگر می شود. سبک بیان مافی الضمیر است، سبک همان «خود» شخص

عاشورا، در روایت آوینی وقوع مجدد پیدامی‌کند که یک وقوع مصنوعی کوششی تاریخی-اسنادی نیست، حاصل نوعی انکشاف و شهود است



آوینی در فتح خون ریخت و روایتی از خودش عرضه می کند که مشخصه خود او می شود



«کسایی مروزی»

کسایی که یکی از نخستین شاعران «فارسی دری» و تقریباً معاصر با رودکی است، کنار مدح و غزل که دوفتن سخن هستند، مقتل را وجهه همت خود قرار داده است (قصیده‌ای که این بیت را از آن نقل کردیم، قدیم‌ترین مرثیه ثبت شده در شعر فارسی بر سالار شهیدان امام حسین علیه السلام است).

ناصر خسرو می‌فرماید:

هزار شکر خداوند را که خرسند است

دل‌مزد مدح و غزل بر مناقب و مقتل

می‌بینیم که ناصر خسرو هم در برابر مدح و غزل، مناقب و مقتل را به عنوان دوزمین‌ه کاری (کار شعر) برای خودش معرفی می‌کند. مناقب خوانی و مناقب گویی نیز یک سنت در شیعه بوده است. مناقب خوانان، هنرمندان دوره گردی بوده‌اند - مثل نقال‌های شاهنامه - که قصه‌هایی از فضایل و مناقب و به خصوص شجاعت‌ها و پهلوانی‌های حضرت امام، امیر المؤمنین، علی علیه السلام را برای مردم می‌گفتند و اجرا می‌کردند. البته این یکی از شاخه‌ها و نمودهای سنت مناقب گویی یا منقبت گویی بوده است. اصولاً واژه منقبت برای مدح اولیای دین استفاده می‌شد تا فرقی بنیادین آن با مدح ارباب قدرت و ثروت از همان ابتدا لحاظ شود ولی به طور خاص منقبت خوانی یا مناقب خوانی مربوط به شیعه بوده است.

مقتل هم مثل منقبت، فنی از فنون سخن است که ریشه در آموزه‌های دینی دارد. به عبارت دیگر هم مقتل، هم منقبت، یک سنت نوشتاری (یا گفتاری) هستند که از دل یک سنت دینی - عبادی تشیع برآمده‌اند. منقبت از آنجا نشأت گرفت که ذکر فضایل و مناقب امیر المؤمنین علی علیه السلام به طور خاص توسط خود چهارده معصوم علیهم السلام توصیه شده و احادیث فراوانی در این زمینه داریم، یعنی اگر چه فضایل و مناقب همه آن بزرگواران، تطهیر کننده و تعالی بخش و عروج دهنده است، به طور خاص ذکر فضایل و مناقب آن حضرت، تأکید شده است.

مقتل نیز همین حالت را داشته است. بازگو کردن مصیبتی که در روز عاشورا بر حضرت امام حسین علیه السلام و خاندان پاک آن حضرت رفت، به طور خاص بر جسته شده و به دلیل همین توصیه‌ها، سنت‌های متنوعی در تاریخ تشیع شکل گرفته است که در مرکز همه آن‌ها و جوهر اصلی همه آن‌ها «ذکر یعنی یاد کردن و به یاد آوردن مصیبت امام حسین علیه السلام» است. از روضه خوانی و سینه زنی و زنجیر زنی گرفته تا تعزیه و شبیه خوانی و سنت ترکیب بندهای عاشورایی تا سرانجام موضوع بحث ما که همانا مقتل باشد.



درآمدی بر جایگاه تاویل در سنت نوشتاری «مقتل» به بهانه کتاب «فتح خون»

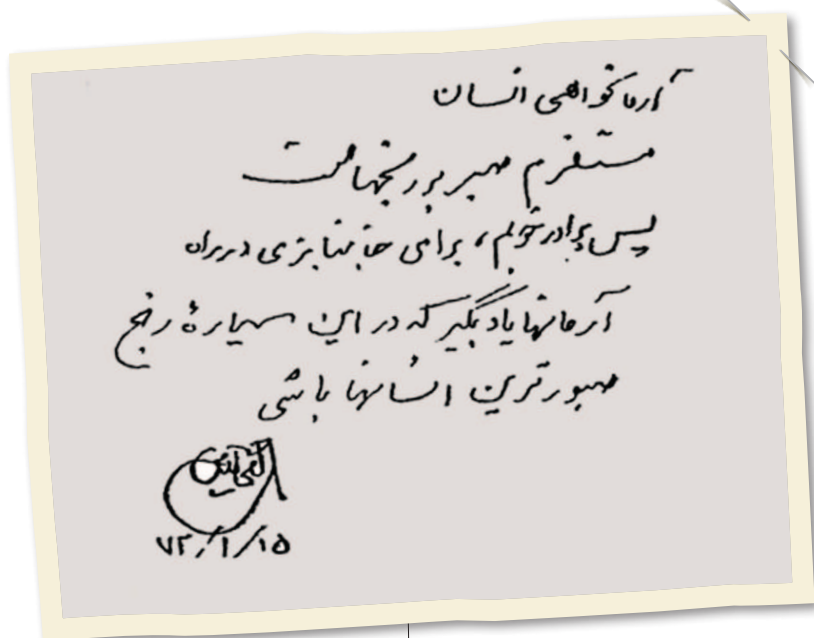
روایتش از «فتح» کامل شد

زهیر توکلی

بیفزایید؟ اصلاً می‌شود سؤال را یک مرحله عقب‌تر برد: آیا فتح خون را می‌شود یک مقتل به حساب آورد؟ و یک مرحله از آن عقب‌تر: مقتل چیست؟

زمینه‌های برون‌متنی و اقتضایات درون‌متنی مقتل یک «سنت» نوشتاری و نیز یک «سنت» در سخنوری و حتی شاعری است. در اشعار قدیمی‌ترین شاعران شیعه کاربرد کلمه مقتل را به عنوان یک فن یا یک گونه خاص از سخن می‌بینیم: دست از جهان بشویم عز و شرف نجویم
مدح و غزل نگویم مقتل کنم تقاضا

«فتح خون» یک نوشته به فرجام رسیده نیست، به شهادت مقدمه کتاب: «جای فصل آخر، تنها چند صفحه یادداشت وجود دارد که آن‌ها را در انتهای کتاب حاضر ذیل عنوان «تماشاگاه راز» آورده‌ایم.» با وجود این، همین متنی که اکنون به همت نشر ساقی، در اختیار ماست، آن مایه نظم و نظام و ترتیب و توالی دارد که آن را کامل «تلقى» کنیم و درباره «کتاب» فتح خون سخن بگوییم.
سؤالی که می‌پرسیم، این است: شهید آوینی از نوشتن این کتاب، چه خواسته است؟ آیا خواسته «مقتلی» بر مقتالی که تا کنون نوشته شده،



و هدف دار از نشانه‌ها به مبدأ و به اول آن (واقعۀ عاشورا، هم یک متن است، درست است که نوشته نیست و رخداد است ولی متن است و نشانه‌هایش در پیوستار با هم یک نظام می‌سازند) و حاصل عمل تأویل، کنار زدن لایه‌های ظاهری، بیرونی، عینی و سطحی یک متن و رسیدن به بطن آن، به اندرون آن و برداشتن حجاب از جوهر پنهان آن است. در هر واقعیت تاریخی که روایت می‌شود، یک علت اولیه تنوع و چندگونگی روایت‌های راویان از آن واقعیت واحد تاریخی، در مرحله اول، بازنمایی‌های متفاوت آن راویان از آن واقعیت است. به قول مولوی علیه الرحمه: هر کسی از ظن خود شد یار من این مسأله فقط درباره واقعیت تاریخی که یک امر فرهنگی و ذهنی است، صادق نیست بلکه گاهی یک اتفاق را شاهدان عینی آن، به چند گونه مختلف روایت می‌کنند. در مرحله دوم و اگر دقیق‌تر بگوییم در لایه عمیق‌تر ذهن و زبان راویان، تأویل آنهاست که حتی بازنمایی‌های ذهنی آنان هم، به واقع به دلیل متفاوت بودن دستگاه تأویلی آنها تفاوت پیدا می‌کند.

این، کربلا و عاشورای من است! گفتیم که هر واقعیتی با مجموع نشانه‌های مرکزی و پیرامونی‌اش که واسطه شناسایی آن واقعۀ هستند، یک متن در اختیار ما می‌گذارد. حال می‌گوییم هر واقعۀ، هر قدر پیچیده‌تر باشد و ابعاد آن گوناگون‌تر، ظرفیت تأویلی بیشتری دارد. در مرحله بعد می‌گوییم که وقتی بنای یک سنت نوشتاری، تمرکز

مقتل است.

تا اینجا فهمیدیم که مقتل یک متن روایی است اما می‌دانیم که یک واقعۀ را می‌شود با نقطه نظر تأویلی خاص روایت کرد. ممکن است کسی با نقطه نظر ایدئولوژیک انقلابی واقعۀ کربلا را روایت - تأویل کند و کسی دیگر از نقطه نظر عرفانی روایت - تأویل عاشورا را پی بنهد و دیگری امکان دارد که روایت - تأویل خود را بر اساس تأثرات عاطفی باز گو کند و چهارمی روایت خود را از نقطه عزیمت تأویلی «حماسه پر دازی» آغاز کند. «حسین وارث آدم» اثر معلم فقید دکتر علی شریعتی از نمونه اول است. گنجینه الاسرار درویش نورالله سامانی معروف به عسمان سامانی و آتشکده مرحوم نیر تبریزی معروف به حجت الاسلام و زبده الاسرار حضرت صفی علیشاه از دسته دومند. روضه الشهداء مرحوم

ملاحسین واعظی کاشفی سبزواری از دسته سوم است و منظمه مرحوم الهامی کرمانشاهی که در بحر متقارب و با وزن عروضی شاهنامه سروده شده است، از دسته چهارم. یک نکته بنیادین را نباید از نظر دور داشت. روایت، اصولاً مرز مشخص و روشنی با تأویل ندارد. تأویل یعنی بازگرداندن یک متن، یک مجموعه نظام‌مند

مقتل، کاربرد یک‌گانه‌ای دارد که آن را از متن کلاسیک تاریخ نگارانه متمایز می‌کند: «در مقتل، هدف اصلی، ذکر مصیبت و بازگو کردن و به یاد آوردن واقعۀ عاشورا است» به همین دلیل است که نمونه‌های برجسته و نمونه و کلاسیک مقتل مثل لهوف سید بن طاووس یا نفس الهموم محدث قمی، بنایشان بر جرح و تعدیل اقوال تاریخی و آوردن اقوال متفاوت و متنوع و رد و ترجیح آن‌ها نیست، بلکه سعی کرده‌اند نظر اجتهادی‌شان را درباره «آنچه در واقعۀ عاشورا» گذشت، در نهایت ایجاز و وضوح به نگارش درآورند. سید بن طاووس در رعایت جانب ایجاز و گزارش پیراسته و دقیق واقعۀ، گاه به مرز اعجاز نزدیک شده است، به این چند جمله که او در بیان کیفیت به شهادت رسیدن حضرت علی بن الحسین المقتول بسیف الأشقیاء، معروف به علی اکبر علیه السلام آورده است، بنگرید: ثم جعل یکرّ کثره بعد کثره حتی رمی مژه ابن منقذ العبدی بسهم فی قوسه فاقبل ینقلب فی دمه؛ سپس شروع کرد به حمله‌ای از پس حمله‌ای تا آنکه مژه بن منقذ عبدی تیری در چله کمان نهاد، پس او به رو در افتاد دست و پا زنان در خون خویش.

اصلاً تصادفی نیست و مطلقاً نااندیشه نیست که مرحوم سید، روضه خودش را گذاشته است برای پایان مقتل و آن فصل شاعرانه را که از زبان خانه‌های شهدای بنی هاشم در مدینه نگاشته

است، در پایان کتاب آورده است زیرا بنای مقتل بر «بازگو کردن واقعۀ» است. مقتل نوشته می‌شود برای آنکه سنت «بکاء و گریه بر حسین» اقامه شود و درست به همین علت است که همه زوایای حادثۀ در مقتل هایی مثل لهوف یا نفس الهموم زیر ذره بین قرار نمی‌گیرد، چون آن کار، کار تاریخ نویسی و جایش یک کتاب تاریخی است نه مقتل.

تکامل و تطور مقتل: تأویل در غلاف روایت

در طول تاریخ شیعه و به خصوص در دوران معاصر، شیوه‌های جدیدی از مقتل نویسی آزموده شد که تفاوت‌هایی با روش کلاسیک مقتل داشت و به خصوص در دوران معاصر در مقتل نویسی، ملاحظات تاریخی / تحلیلی / تأویلی بیشتر جدی گرفته شده اما تا وقتی که هدف متن «بازگو کردن مصیبت» و موضوع آن «واقعۀ» باشد و مخاطب آن «عموم مؤمنین شیعه» و کارکرد آن «اقامه سنت ذکر مصیبت» باشد،

کدام مقتلی را دیده‌اید که ارجاعات مستقیم به حوادث زمانه‌اش داشته باشد و حوادث زمانه‌اش را این گونه به موضوع مقتل گره بزند؟

روی یک «واقعۀ» باشد و این سنت حدود هزار و دو بیست سال (از مقتل ابومحرف تا کنون) استمرار پیدا کند و از همه مهم تر آنکه خود واقعۀ، واقعۀ ای مثل عاشورای ۶۱ هجری باشد، آرام آرام، این سنت نوشتاری بر اساس انباشت روایت ها، به سمت شکل گیری روایت-تأویل یا روایت های تأویلی سوق پیدا می کند. این، تکامل و تطوّر طبیعی سنت مقتل است. به عبارت روشن تر، مقتل، می باید به اینجا می رسید که هر مقتل نویسی، متاع خود را عرضه کند، یعنی هر مقتل، علاوه بر روایت، تأویل شخصی نویسنده مقتل را نیز در برداشته باشد. به خصوص آنکه اصل نوشتن مقتل و گفتن مقتل یا سرودن مقتل، یک امر عبادی است و با احساسات و عواطف و دریافت های دینی / معنوی / عرفانی شخص و در یک کلمه با طرح واره آرمانی شخصیت او گره می خورد و اصل تا نوشته در بستر امر و جود نویسنده شکل می گیرد و از همان ابتدا، راه آن از یک نوشته تاریخی که رسالت آن پرده برداشتن از زوایای مجهول واقعۀ و تنقیح و بازسازی - بازنمایی - آن است، جدا می شود. خلاصه کلام اینکه مقتل نویسی با نوشتن مقتل، انگار می گوید: «این، کربلا و عاشورای من است.» این روند به ویژه در دوران معاصر که فردیت و «من» منحصر به فرد و یگانه نویسنده / گوینده / سراینده اهمیت بیشتری پیدا کرده، تشدید شده است و مقتل های مهم معاصر ما عموماً روایت-تأویل هستند.

فتح خون آوینی یک نمونه کامل و مثال زدنی از خود آگاهی مقتل نویسی از همین تطوّر و تکامل مقتل است

ساختار ناطق متن: توازی روایت و تأویل
حال پس از این مقدمه مفصل، می گوئیم که فتح خون آوینی یک نمونه کامل و مثال زدنی از خود آگاهی مقتل نویسی از همین تطوّر و تکامل مقتل است.
شهید سید مرتضی آوینی، دقیقاً خواسته است همین کار را بکند که ما در مقدمه مفصل خود، آن را تشریح کردیم. کتاب اساساً بر یک ساختار موازی بنا نهاده شده است. یک بخش به روایت اختصاص دارد و در آن از کتاب های تاریخی و منابع مربوط به عاشورا استفاده شده و نثر آن، نثری عادی تر است. اگر چه شهید آوینی در این بخش هم در بسیاری از مواقع با جهش و پرش هایی در زبان نوشته، به سمت نثری شاعرانه-تأویلی گرایش پیدا می کند اما بنای این بخش از اثر بر روایت تاریخی عاشوراست.
به موازات این بخش و متناوباً در هر فصل، با بخش دیگری که نثری به یکباره شاعرانه و محتوایی تأویلی دارد، مواجه می شویم که بنای آن بر بیان دریافت های شهودی است و لاجرم زبانی شاعرانه می طلبد و کار آن رمز گشایی معرفتی است از آنچه در بخش دیگر روایت می شود. نکته جالب توجه آن است که شهید آوینی، برعکس، آن بخش های روایی را روایت واقعۀ تلقی نمی کند، بلکه این بخش های تأویلی را روایت تلقی می کند، نشان به آن نشان که این بخش های تأویلی از زبان راوی روایت می شوند. به یک نمونه دقت کنید:
عبدالله بن جعفر طیار، شوی زینب کبری سلام

الله علیها نیز دو فرزند خویش - عون و محمد - را فرستاد تا به موکب عشق بپیوندند و با آن دو، نامه ای که در آن نوشته بود: «شما را به خدا سوگند می دهم که از این سفر باز گردی. از آن بیم دارم که در این راه جان دهی و نور زمین خاموش شود. مگر نه اینکه تو سراج منیر راه یافتگانی؟»... و خود از عمرو ابن سعید عاص در خواست کرد تا امان نامه ای برای حسین بنویسد و او نوشت.
راوی: عجب! امام مأمّن کره ارض است و اگر نباشد، خاک، اهل خویش را یکسره فرو می بلعد و اینان برای او امان نامه می نویسند... و مگر جز در پناه حق نیز مأمّنی هست؟
عقل را ببین که چگونه در دام چهل افتاده است و عشق را ببین که چگونه پاسخ می گوید: «آنکه مردم را به اطاعت خداوند و رسول او دعوت می کند، هرگز تفرقه افکن نیست و مخالفت خدا و رسول نکرده است. بهترین امان، امان خداست و آن کس که در دنیا از خدا ترسد، آن گاه که قیامت برپا شود در امان نخواهد بود و من از خدامی خواهم که در دنیا از او ترسم تا آخرت در امان او باشم»
عبدالله جعفر طیار باز گشت اگر چه زینب کبری و دو فرزند خویش، عون و محمد را در قافله عشق باقی گذاشت.
یک نمونه دیگر:
«در منزلگاه زاله، امام حسین علیه السلام کاروان را گرد آورد و عهد خویش را از آنان برداشت و آنان را به اختیار خویش وا گذاشت که بروند یا بمانند. آمده است که در اینجا مردم با شتاب از کنار او پراکنده شدند و رفتند و جز همان اصحاب عاشورایی - که می شناسی - دیگر کسی با او نماند.
راوی: ای دل! تو چه می کنی؟ می مانی یا می روی؟ داد از آن اختیار که تو را از حسین جدا کند! این چه اختیاری است که برای روی آوردن بدان باید پشت

که در این راه جان دهی و نور زمین خاموش شود. مگر نه اینکه تو سراج منیر راه یافتگانی؟»... و خود از عمرو بن سعید بن عاص در خواست کرد تا امان نامه ای برای حسین علیه السلام بنویسد و او نوشت.
راوی: عجب! امام مأمّن کره ارض است و اگر نباشد، خاک اهل خویش را یکسره فرو می بلعد، و اینان برای او امان نامه ای می فرستند... و مگر جز در پناه حق نیز مأمّنی هست؟ عقل را ببین که چگونه در دام چهل افتاده است! و عشق را ببین که چگونه پاسخ می گوید: «آن که مردم را به طاعت خداوند و رسول او دعوت

راوی: عقل می گوید بمان و عشق می گوید برو؛ و این هر دو، عقل و عشق را، خداوند آفریده است تا وجود انسان در حیرت میان عقل و عشق معنا شود، اگر چه عقل نیز اگر پیوند خویش را با چشمه خورشید نبُرد، عشق را در راهی که می رود، تصدیق خواهد کرد؛ آنجا دیگر میان عقل و عشق فاصله ای نیست. عبدالله بن جعفر طیار، شوی زینب کبری سلام الله علیها نیز دو فرزند خویش - «عون و محمد» - را فرستاد تا به موکب عشق بپیوندند و با آن دو، نامه ای که در آن نوشته بود: «شما را به خدا سوگند می دهم که از این سفر باز گردی. از آن بیم دارم

جدال عقل و عشق



چرا زمان فعل هادر بخش هایی که راوی سخن می گوید، نوعاً زمان حال است؟ این نشان می دهد که خود آگاهی عجیبی نزد نویسنده نسبت به این ساختار وجود داشته است؛ چنان که دیدیم و نقل شد، بر بنیان این تأویل که عاشورا، عاشورای من و عاشورای تو و عاشورای اوست و هرگز تمام نشده است

روایت نامیده است و قسمت های شاعرانه-تأویلی را از زبان راوی گفته است؟ چرا زمان فعل هادر بخش هایی که راوی سخن می گوید، نوعاً زمان حال است؟ این نشان می دهد که خود آگاهی عجیبی نزد نویسنده نسبت به این ساختار وجود داشته است؛ چنان که دیدیم و نقل شد، بر بنیان این تأویل که عاشورا، عاشورای من و عاشورای تو و عاشورای اوست و هرگز تمام نشده است و هرگز امری مربوط به گذشته نیست که تمام شده باشد، بلکه هم اکنون جریان دارد و

امری است انفسی و مستقیماً به موقعیت ویژه من و تو در قبال حق و نوع انتخاب مادر نبرد حق و باطل بستگی دارد، نویسنده بخش های تأویلی-شاعرانه کتاب را که ناظر به همین وجوه شناختی-معرفتی عاشورا است، روایت نامیده است، بخش های تاریخی کتاب با فعل ماضی شکل می گیرند و بخش هایی که می خواهند به این سؤال پاسخ دهند که «حقیقت عاشورا» چیست، با زمان حال روایت می شوند، زیرا «حق» امری ثابت و ملکوتی است و تاریخ، مظهر تجلی «حق» است و طبعاً متغیر است و در دوره های جلوه ای از آن «حق» ثابت را آیینی داری می کند.

باری؛ شهید آوینی که «راوی فتح» بود، می بایست بالاخره روزی قلم به دست بگیرد و اصل ماجرا را بیان کند که «فتح»، آن «فتح حقیقی» که وجهه ملکوتی آن به طور اتم و اکمل در عاشورا عیان شده است، چه بوده تا روایتش از «فتح» کامل شود، چنین شد که «فتح خون» نگاشته شد.

عرصه حیثتشان، عصری دیگر از تاریخ کره ارض است. هیبهات ما ذلک الظنّ یک، ما را از فضل تو گمان دیگری است. پس چه جای تردید؟ راهی که آن قافله عشق پای در آن نهاد، راه تاریخ است و آن بانگ الرحیل هر صبح در همه جا بر می خیزد و اگر نه این راحلان قافله عشق، بعد از هزار و سیصد و چهل و چند سال به کدام دعوت است که لبیک گفته اند؟»

مقصود نویسنده از «این راحلان قافله عشق» که «بعد از هزار و سیصد و چهل و چند سال» به دعوت لبیک گفته اند، رزمندگان اسلام در جنگ تحمیلی است و بنا بر گزارش ناشر، این کتاب «احتمالاً در سال ۱۳۶۶» نگاشته شده است. می بینیم که این مقتل، کاملاً به آن تطوّر و تکاملی که ذکر کردیم و نتیجه اش این بود که مقتل در روزگار ما کاملاً با تأویل و در نتیجه با ذوق و مشرب شخصی نویسنده اش گره خورده است، وفادار است. کدام مقتلی را دیده اید که ارجاعات مستقیم به حوادث زمانه اش داشته باشد و حوادث زمانه را این گونه به موضوع مقتل گره بزند؟

آیینی دار «حق»

اشاره به دفاع مقدس در چند جای دیگر این کتاب آمده است و این نکته هم ربط مستقیم با همان پرسش ما دارد: چرا نویسنده، قسمت های روایت خطی کتاب را که از تاریخ برگرفته شده است،

به اراده حق نماید؟ ای دل! نیک بنگر تا قلاده دنیا را بر گردنشان ببینی و سر رشته قلاده را که در دست شیطان است. آنان می انگارند که این راه را به اختیار خویش می روند، غافل که شیطان، اصحاب دنیا را با همان غرایزی که در نفس خویش دارند، می فریبد. قافله عشق از منزلگاه شراف نیز گذشت. اول روز را که آزار گرما کمتر است، همچنان رفتند. نزدیک ظهر، امام شنید که یکی از یارانش تکبیر می گوید. فرمود: «الله اکبر، اما تو برای چه تکبیر گفتی؟» گفت: «تخلصتان به چشم رسیده است...» اما آنچه او دیده بود، تخلصتان نبود، حرّ بن یزید ریاحی بود همراه با هزار سوار که می آمد تا راه بر کاروان ببندد. چیزی نگذشت که گردن اسبان نمودار شد. نیزه هایشان گویی شاخ زنبورهای سرخ و پرچم هایشان گویی بال سیاه غراب بود. راوی: از این سوی، آنک سپاه فاجعه نزدیک می شود... اما از دیگر سوی، این سیاره سرگردان حرّ است که در مدار کهکشانی اش با شمس وجود حسین اقتران می یابد و لاجرم جاذبه عشق او را به مدار یاری کشاند.

چرا نویسنده این مقتل، آن بخش هایی را که اتفاقاً روایت نیستند، از زبان راوی نقل می کند؟ او چه می خواسته است به ما بگوید؟ راز این کار آن است که از نظر نویسنده، اصل اتفاقی که در عاشورا افتاد، انفسی است و آن واقعه روز عاشورا، نمود اتم آفاقی آن بوده است و الا آن اتفاق انفسی، همواره در شرف وقوع است:

راوی: صبح شد و بانگ الرحیل برخاست و قافله عشق عازم سفر تاریخ شد... خدایا، چگونه ممکن است تو این باب رحمت خاص را تنها بر آنان گشوده باشی که در شب هشتم ذی الحجه سال شصتم هجری مخاطب امام بوده اند و دیگران را از این دعوت، محروم خواسته باشی؟ آنان را می گویم که

حسین حسین می کند. یاران! شتاب کنید که زمین نه جای ماندن، که گذرگاه است... گذر از نفس به سوی رضوان حق. هیچ شنیده ای که کسی در گذرگاه، رحل اقامت بیفکند؟... و مرگ نیز در اینجا همان همه با تو نزدیک است که در کربلا، و کدام انیسی از مرگ شایسته تر؟ که اگر دهر بخواید با کسی وفا کند و او را از مرگ معاف دارد، حسین که از من و تو شایسته تر است. الرحیل، الرحیل! یاران شتاب کنید. برگرفته از کتاب فتح خون/فصل سوم

راه که به سرزمین طف در کرانه فرات می رسد، راه تاریخ است و هر بامداد این بانگ از آسمان می رسد که: الرحیل، الرحیل. از رحمت خدا دور است که این باب شیدایی را بر مشتاقان لقای خویش ببندد. ای دعوت فیضانی است که علی الدوام، زمینیان را به سوی آسمان می کشد و... بدان که سینه تو نیز آسمانی لایتناهی است با قلبی که در آن، چشمه خورشید می جوشد و گوش کن که چه خوش ترنمی دارد در تپیدن: حسین، حسین، حسین، حسین. نمی تپد،

می کند هرگز تفرقه افکن نیست و مخالفت خدا و رسول نکرده است. بهترین امان، امان خداست و. آنکس که در دنیا از خدا ترسد، آن گاه که قیامت برپا شود در امان او نخواهد بود. و من از خدا می خواهم که در دنیا از او بترسم تا آخرت را در امان او باشم...» عبدالله بن جعفر طیار بازگشت، اگر چه زینب کبری سلام الله علیها و دو فرزند خویش - عون و محمد - را در قافله عشق باقی گذاشت. راوی: یاران! این قافله، قافله عشق است و این

گفت و گو با مریم امینی همسر شهید آوینی و مسوول انتشارات واحه

دنبال حاشیه نیستم

بعد از شهادت سید مرتضای آوینی، سال‌ها بود که موسسه روایت فتح کتاب‌های او را چاپ و منتشر می‌کرد و البته افتان و خیزان! تا یکی - دو سال پیش که یکباره سروصدایی به راه افتاد که خانواده شهید آوینی آستین بالا زده‌اند و می‌خواهند مسوولیت انتشارات آثار مکتوب او را شخصا به عهده بگیرند.

در این گیرودار، کار تجدید چاپ کتاب‌ها مدتی به تعویق افتاد و حرف و حدیث‌هایی مطرح شد. طبیعی هم بود البته؛ جماعتی که سال‌ها بیرق فکر و اندیشه آوینی را به دوش کشیده بودند، نگران شدند که نکنند کسانی که حرف‌های آقا مرتضی را در زمان حیاتش هم تاب نمی‌آوردند و این سال‌ها با هر دستاویزی، پیدا و پنهان، سر در پی حذف و تغییر آثار و افکار به جا مانده از او داشتند، باز راه افتادند که به بهانه‌ای مقصد و منظور خودشان را دنبال کنند.

حالا مدتی است مجموعه آثار شهید آوینی، یکی، یکی و دوتا، دوتا و البته با سر و شکلی متفاوت، دوباره به پیشخوان کتاب فروشی‌ها آمده است.

می‌خواستیم با خانم امینی، همسر شهید آوینی و مسوول انتشارات واحه، مفصل درباره این تغییرات و فرصتی که حالا در اختیارشان قرار گرفته، صحبت کنیم، اما در مجال جمع آوری مطالب این پرونده، فرصت گفت و گوی حضوری با ایشان، به هر ترتیب، مهیا نشد و ناگزیر به یک گفت و گو، از نوع مکاتبه‌ای‌اش بسنده کردیم!

کتاب‌ها هم فراهم شود.

■ تغییر اسم و رسم موسسه انتشارات آثار ایشان و طرح جلد‌ها که برای مخاطبان، شناخته شده و آشنا بود و وقفه‌ای که به سبب این جا به جایی در انتشار آثار ایجاد شد، احتمالا موجب ریزش چند درصدی مخاطبان می‌شود، برای جبران چه کردید؟ به ویژه درباره طرح جلد‌های چاپ جدید کتاب‌ها، انتقادهایی وجود دارد، باز خوردی از این نظرات دارید؟

استقبال خوب مخاطبان از کتاب‌ها در سال قبل نشان داد که اگر هم ریزشی اتفاق افتاده بوده، جبران شده است. چند عنوان از کتاب‌ها به فاصله کمی به چاپ دوم رسید و تیراژ بقیه کتاب‌ها را افزایش دادیم تا بازار دچار کمبود نشود.

در باره‌ی طرح جلد کتاب‌ها، هم نظرات مثبت و هم منفی دریافت کرده‌ام و این طبیعی است. البته به نظرم تغییر چیز خوبی است و به خصوص نسل جوان قاعدتا باید از آن استقبال کند. شاید شما نظر خودتان را دارید در قالب سؤال مطرح می‌کنید، اگر فکر می‌کنید طرح جلد‌ها مشکلی دارند، توضیح دهید تا نظر شما به طراح جلد منتقل شود.

■ در باز نشر کتاب‌ها و آثار نوشتاری شهید آوینی چیزی به لحاظ محتوا (مثلا یادداشت یا دستخط

نظم معمول کارهای اجرایی دچار اختلال شود و باعث جا به جایی در اولویت‌ها و تخصیص بودجه شود. یکی از ملاحظه‌های بنده این بود که نشر آثار مکتوب شهید آوینی در یک انتشارات خصوصی باعث می‌شود کار انتشارات از چرخه این مسائل حاشیه‌ای خارج شود و رابطه‌ی مستقیم‌تری با مخاطبان و بازار داشته باشد.

نکته مهم دیگر مساله توزیع بود. کتاب‌های شهید آوینی به زحمت در چند کتاب‌فروشی قابل دسترس بود. الان بنده به عنوان مسوول انتشارات بر کار توزیع کننده نظارت مستقیم دارم و علاوه بر پخش گسترده در تهران، کتاب‌ها به نحو مطلوب در بسیاری از مراکز استان‌ها و حتی شهرستان‌های کوچک توزیع شده‌اند. در مجموع این شرایط را برای یک انتشاراتی یک ساله شرایط قابل قبولی می‌دانم.

■ برای سهولت بیشتر دسترسی مخاطبان به آثار شهید آوینی چه تمهیداتی در نظر دارید؟

همان‌طور که گفتم الان از وضعیت توزیع رضایت دارم. امیدوارم با راه‌اندازی وب‌سایت در سال جدید، امکان خرید اینترنتی

شما در گفت و گوهای یکی - دو سال اخیر از ملاحظه‌ها و ضرورت‌هایی صحبت کردید که براساس آن تصمیم گرفتید مسوولیت نشر آثار شهید

آوینی را شخصا تحت عنوان موسسه واحه به عهده بگیرید. این ملاحظه‌ها چه بود و در مدتی که این مسوولیت را به عهده گرفته‌اید تا چه اندازه توانستید شرایط ایده آل خود را در نشر آثار ایشان محقق کنید؟

در ابتدا این توضیح لازم است که واحه عنوان انتشارات است و نه مؤسسه. چنانچه مؤسسه‌ای از سوی خانواده تأسیس شود، عنوان دیگری خواهد داشت و انتشارات واحه به زیر مجموعه‌ای از آن تبدیل خواهد شد. و اما در جواب سؤال شما باید بگویم در مؤسسه‌های دولتی احتمال این هست که امور اجرایی تحت الشعاع امور مدیریتی قرار گیرند. مثلاً اینکه در اثر تغییر مسوولان و مدیران در سطوح بالا،





به دلیل انسی که هنگام ساختن روایت فتح بارزندگان و فضای جبهه پیدا کرده بودند و درک نسبت آن با واقعۀ عاشورا، موضوع جنگ و عاشورا بخشی از وجودشان شده بود

منشر نشده‌ای) به آثار ایشان اضافه یا نکته‌ای از کتاب‌ها حذف شد؟

نه. هیچ تغییر محتوایی اعمال نشده است. دلیلی برای حذف که وجود ندارد، دست‌نوشته منتشر نشده‌ای هم باقی نمانده که بخواهد اضافه شود.

■ مسوولیت آثار تصویری شهید آوینی هم به عهده موسسه واحه است؟ در این صورت چه برنامه‌ای برای عرضه این محصولات دارید؟
نشر واحه صرفاً مسوول نشر آثار مکتوب شهید آوینی است. مستندهای ساخته‌شده توسط ایشان در واحد تلویزیونی جهاد سازندگی و چند تایی هم در موسسه فرهنگی روایت فتح تهیه شده و حقوق آن‌ها در اختیار تهیه‌کنندگان است.

■ برای ترجمه کتاب‌ها و آثار شهید آوینی به زبان‌های دیگر، به ویژه زبان‌های عربی و انگلیسی اقدامی کرده‌اید؟
برنامه‌ای برای این کار دارید؟
بله، این جزو برنامه‌های آتی انتشارات است.

■ برای انعکاس محتوای فکری شهید آوینی در فضای مجازی چه کرده‌اید؟ با توجه به ظهور فضای بیداری اسلامی، مخاطب آماده برای فکر و قلم این شهید بین جوانان و دانشجویان این کشورها در فضای مجازی فراهم شده است. مثلاً رای‌ها خلاصه‌ای از

مقالات مرتبط با شکست تمدن غرب که نمونه‌اش در آثار ایشان کم نیست، می‌تواند در این حوزه موثر باشد...

با راه‌اندازی وب‌سایت امکان ارایه این مقاله‌ها و نظر سنجی از مخاطبان فراهم می‌شود. فرم‌هایی هم آماده کرده‌ایم که در نمایشگاه بین‌المللی کتاب امسال در غرفه‌ای که به نشر واحه اختصاص دارد، به مخاطبان عرضه می‌شود.

■ برای انتشار یا تجدید چاپ یک کتاب در یک زمان مشخص، از مخاطبان نظر سنجی می‌کنید؟
طبق برنامه‌ریزی انتشارات، قرار بوده مجموعه دوازده جلدی آثار ایشان تا زمان برگزاری نمایشگاه منتشر شود و همین روال هم طی شده است. بنابراین اولویت‌ها را انتشارات با توجه به سابقه استقبال مخاطب از کتاب‌های مختلف در سال‌های قبل تعیین کرده و در این مورد، نیازی به نظر سنجی

از گروه‌های مخاطبان ندیده است.

■ انتخاب کتاب‌فروشی‌هایی که آثار انتشارات واحه را به فروش می‌رسانند با شماست؟ در این صورت با چه معیار و ملاکی این فروشگاه‌ها را انتخاب می‌کنید؟

حتماً می‌دانید که توزیع کتاب، ساز و کار مخصوص به خودش را دارد و مناسبات و شرایط پیچیده‌ای بر آن حاکم است. چنانچه یک انتشارات کار توزیع را هم خود بر عهده داشته باشد، امکان انتخاب کتاب‌فروشی‌ها را هم برای عرضه کتاب‌هایش خواهد داشت، البته مشروط بر اینکه کتاب‌فروشی‌ها هم به خرید آن‌ها راغب باشند. برای اینکه یک انتشارات توزیع مناسبی داشته باشد، باید سرمایه بیشتری هزینه کند و با توزیع‌کننده باتجربه و معتبری همکاری کند. ما هم همین کار را کرده‌ایم. البته من چندین کتاب‌فروشی را هم به طور خاص در نظر داشته‌ام که کتاب‌ها از طریق توزیع‌کننده به آن‌ها سپرده شده است.

■ انتشارات واحه برنامه‌ای برای نشر و رواج محتوای ارزشمند نوشته‌های شهید آوینی با مدل‌های غیر رسمی دارد؟ مثلاً اینکه مشاور یا نماینده‌ای از این موسسه در تعامل با فضاهای دانشجویی دانشگاه‌های سراسر کشور جزوه‌هایی با چکیده آثار شهید آوینی منتشر و در مناسبت‌های مختلف در چنین فضاهایی پخش کنند تا این آثار بهتر و بیشتر برای اهلس معرفتی و شناخته‌شود؟

این پیشنهاد بدی نیست. تمرکز فعلی ما بر عرضه کامل مجموعه آثار ایشان است. پس از فراغت از این کار درباره پیشنهاد شما فکر خواهیم کرد!

■ شهید آوینی نگارش مقاله‌های روایت محرم را با چه انگیزه‌ای آغاز کردند؟ درباره علت گرایش به این موضوع در شرایط سال ۱۳۶۶ با شما صحبتی کرده بودند؟

بر اساس ضرورت حفظ انقلاب و تشریح آن از طریق تبیین نسبت آن با اسلام و عاشورا. پس از آغاز جنگ تحمیلی و از زمانی که ایشان ساخت مستندهای روایت فتح را شروع کردند، بر نسبت بین جنگ و وقایع عاشورا تأکید داشتند. به نظر نگارش کتاب فتح خون را نیز با همین انگیزه آغاز کردند.

در حاشیه‌نویسی‌های کنار دست‌نوشته این کتاب در جاهایی به شرح صحنه پرداخته‌اند. ظاهر طرح یک فیلم‌نامه مستند بر این اساس را هم در ذهن داشته‌اند که به دلیل مسوولیت‌های گوناگونی که بر عهده داشتند، ناتمام مانده است.

■ نسبت ایشان با موضوع عاشورا در مناسبات شخصی‌شان چگونه بود؟ در محرم و صفر یا روزهای دیگر سال، اهل روضه، جلسه یا هیات خاصی بودند؟ مثلاً جلسه‌های هفتگی یا هیات دوستانه‌ای که به آن رفت و آمد داشته باشند؟ آیا با مقتل خاصی مانوس بود؟

در باره ایشان می‌توانم بگویم که سیر ماجرا برعکس بوده. به این معنی که ابتدا به تبع نگاه حضرت امام این رویکرد عارفانه را نسبت به رزمندگان و جبهه‌ها پیدا کرده بودند و بعد این نگاه به صورت نریشن در مستندها و در این مورد خاص، نگارش روایت محرم ظاهر می‌شد. در مرحله بعد بود که به تناسب قالبی که برای بیان این معنی به آن نیاز داشتند، به کتاب‌ها و مقتل‌های معتبر رجوع می‌کردند.

اهل شرکت مداوم و مستمر در مجالس روضه و هیات و جلسه به معنی مصطلح آن نبودند. به خاطر دارم در یکی از شب‌های قدر تلفنی در جواب دوستی می‌گفتند ارزش یک ساعت تفکر بیش از صد سال عبادت است. این در حالی بود که مشغول نوشتن نریشن یکی از قسمت‌های «شهری در آسمان» بودند. به دلیل انسی که هنگام ساختن روایت فتح بارزندگان و فضای جبهه پیدا کرده بودند و درک نسبت آن با واقعۀ عاشورا، موضوع جنگ و عاشورا بخشی از وجودشان شده بود.

■ از بررسی کتاب فتح خون در پایان نامه کارشناسی ارشد خودتان، چه نکته‌هایی درباره نسبت شهید آوینی با مساله عاشورا به دست آوردید؟

در تفکر ایشان، اسلام حقیقت عالم است و عاشورا قلب اسلام. مهم‌ترین نکته، تفکر تاویلی ایشان است که همان طور که گفتیم رویدادها را به اصل آن برمی‌گردانند و دفاع ما و واقعۀ کربلا را، دو رویداد مجزا و مستقل نمی‌بینند. اتفاق امروز با اتفاق عاشورا نسبت دارد و در این نسبت است که معنی می‌شود. همین نکته در ساختار کتاب نیز ظاهر شده است.

کتاب دو بخش کاملاً متمایز پژوهشی و ادبی دارد که در هم تنیده شده‌اند، بی‌آنکه در خواندن متن کم‌ترین وقفه‌ای ایجاد شود. انگار کلمات از لایه‌ای به لایه‌ای دیگر و از زمانی به زمانی دیگر نشت می‌کنند تا جایی که به همان حقیقت ازلی-ابدی برسند و آرام گیرند.

ظاهر شهید آوینی
طرح یک فیلم‌نامه
مستند بر اساس
عاشورا در ذهن
داشته‌اند، اما به
دلیل مسوولیت‌های
گوناگونی که بر
عهده داشتند، ناتمام
ماند

کتابشناسی سید شهیدان اهل قلم، سیدمرتضی آوینی

آوینی را اینجا جستجو کنید

سیدمرتضی آوینی شهریور ۱۳۲۶ در شهرری متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهرهای زنجان، کرمان و تهران به پایان رساند و به عنوان دانشجوی رشته معماری وارد دانشکده

هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد. او بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در گروه تلویزیونی جهاد سازندگی به فیلمسازی پرداخت. با شروع عملیات والفجر ۸ کار گروه جهاد شکل کاملاً منسجم و به هم پیوسته‌ای پیدا کرد و آغاز تهیه مجموعه روایت فتح به همان

ایام بازمی‌گردد. آوینی همزمان با فیلمسازی فعالیت مطبوعاتی‌اش را نیز از سال ۱۳۶۲ با نگارش مقالاتی در ماهنامه اعتصام آغاز کرد. سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ دوران اوج فعالیت مطبوعاتی وی محسوب می‌شود.

اواخر سال ۱۳۷۰ موسسه فرهنگی روایت فتح به فرمان مقام معظم رهبری تأسیس شد تا تهیه مجموعه روایت فتح که از زمان پذیرش قطعنامه‌ها شده بود، ادامه پیدا کند. سیدمرتضی آوینی، بیستم فروردین سال ۱۳۷۲ در فکه و در حال ساخت مجموعه مستند و تلویزیونی روایت فتح، با روی یکی از مین‌های باقیمانده از زمان جنگ گذاشت و به شهادت رسید.

پیکر شهید سیدمرتضی آوینی ۲۲ فروردین با حضور رهبر انقلاب روی دست‌های مردم تشییع و در بهشت زهرا سلام‌الله علیها به خاک سپرده شد.

مهم‌ترین آثاری که به قلم شهید سیدمرتضی آوینی یادآور باره‌وی منتشر شده، عبارتند از:

- مرتضی و ما / سیدمحمد آوینی / کانون فرهنگی،

علمی و هنری ایثارگران / ۱۳۷۳. - مبانی نظری هنر از دیدگاه شهید آوینی / گروه مطالعات فرهنگی و هنری شهید آوینی / موسسه انتشارات نبوی (قم) / ۱۳۷۳.

- استعارات تأویلی (پژوهشی در اندیشه‌های ادبی شهید سیدمرتضی آوینی) / علی تاجدینی / نشر میثاق / ۱۳۷۴.

- روایت محرم / سیدمرتضی آوینی / مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / ۱۳۷۴.

- همسفر خورشید (یادنامه سالگرد شهادت سیدمرتضی آوینی) / به کوشش علی تاجدینی / مرکز فرهنگی نشر قبله / ۱۳۷۴.

- گنجینه آسمانی (متن گفتارهای مجموعه مستند روایت فتح) / سیدمرتضی آوینی / کانون فرهنگی هنری ایثارگران و موسسه فرهنگی روایت فتح / ۱۳۷۶.

- توسعه و مبانی تمدن غرب / سیدمرتضی آوینی / نشر ساقی / ۱۳۷۶.

- آینه جادو (جلد ۱: مقالات سینمایی) / سیدمرتضی آوینی / نشر ساقی / ۱۳۷۷. - آینه جادو (جلد ۲: نقدهای سینمایی) / سیدمرتضی آوینی / نشر ساقی / ۱۳۷۷.

- سینمای اشراقی حقیقت در نظر شهید آوینی / محمد مددپور / بنیاد سینمایی فارابی / ۱۳۷۷.

- آغازی بر یک پایان / سیدمرتضی آوینی / نشر

ساقی / ۱۳۷۸.

- آینه جادو (جلد ۳: گفت و گوها، سخنرانی‌ها و مقالات سینمایی) / سیدمرتضی آوینی / نشر ساقی / ۱۳۷۸.

- امام (ره) و حیات باطنی انسان / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۷۸.

- عالم هیچکاک / مرتضی آوینی / نشر ساقی / ۱۳۷۸.

- فردایی دیگر (مجموعه مقالات) / سیدمرتضی آوینی / برگ / ۱۳۷۸.

- حلاوت‌های خانه به‌دوش / سیدمرتضی آوینی / نشر ساقی / ۱۳۷۹.

- رستاخیز جان / سیدمرتضی آوینی / نشر ساقی / ۱۳۷۹.

- فتح خون (روایت محرم) / سیدمرتضی آوینی / نشر ساقی / ۱۳۷۹.

- مرتضی آینه زندگی‌ام بود (گفت‌وگو با مریم امینی همسر شهید سیدمرتضی آوینی) / گفت‌وگو از مرتضی سرهنگی، هدایت‌الله بهبودی / کمان / ۱۳۷۹.

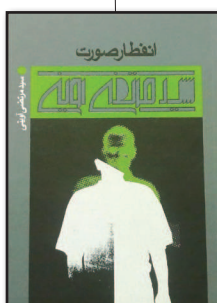
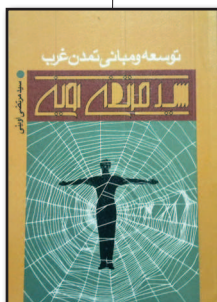
- جنگ برای صلح (مروری بر سینمای دفاع مقدس، ۳ جلد) / به کوشش مسعود فراستی / انجمن سینمای انقلاب و دفاع مقدس / ۱۳۷۹.

- یک تجربه ماندگار (روایت فتح به روایت شهید سیدمرتضی آوینی) / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۷۹.

- با من سخن بگو دو کوهه (گفتار متن برنامه روایت فتح) / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۰.

- شهید آوینی (سیری در آثار) / حبیبه جعفریان / کتاب صبح / ۱۳۸۰.

- مرکز آسمان / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۰.



- حکومت فرزنانگان (مروری بر مبانی حاکمیت سیاسی در اسلام) / سیدمرتضی آوینی / موسسه فرهنگی هنری شهید آوینی و نشر غنچه / ۱۳۸۲.

- شهید آوینی / محسن جعفری مطلق / مدرسه دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی / ۱۳۸۲.

- معبری از نور / موسسه فرهنگی و هنری شهید آوینی / ۱۳۸۲.

- سیدمرتضی آوینی (گوشه‌هایی از حیات سید شهیدان اهل قلم) / سید مصطفی زحمتکش / فراندیش / ۱۳۸۳.

- سفر به سرزمین نور / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۴.

- افلاکیان زمین (جلد ۱۴: سیدمرتضی آوینی) / محمدحسین عباسی / ولدی / نشر شاهد / ۱۳۸۴.

- بر ستیغ جبال فتح (یادداشت‌هایی درباره فیلم‌های مستند سیدمرتضی آوینی) / جهانگیر خسروشاهی / روایت فتح / ۱۳۸۴.

- شهری در آسمان / شهید سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۴.

- اندیشه‌های شهیدمرتضی آوینی / زهرا حسینی / انتشارات استرآباد (گرگان) / ۱۳۸۴.

- نسیم حیات (گفتار متن فیلم‌های مستند) / سیدمرتضی آوینی / نشر ساقی / ۱۳۸۴.

- لاله‌ای در فک / عبدالرحیم سعیدی / کتاب مسافر / ۱۳۸۷.

- ما را به کجای می‌برند (نگاهی نو به تلویزیون از منظر شهید آوینی) / وحید جهان تیغ / سمیع / ۱۳۸۷.

- آوینی پاسخ می‌دهد (هفتاد و دو سوال از سید شهیدان اهل قلم) / مجید باقری / خادم‌الرضا (ع) (مشهد) / ۱۳۸۹.

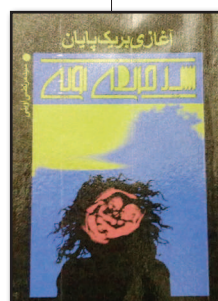
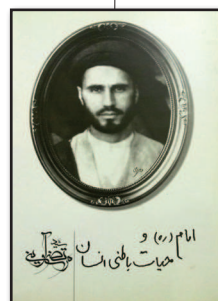
- تولد یک پروانه (سیدمرتضی آوینی) / کانون اندیشه جوان / ۱۳۸۹.

- آوینی و مدرنیته (مجموعه مقالات) / مهدی نصیری / کتاب صبح / ۱۳۸۹.

- اندیشه‌های ماندگار / مهدی آهنگرپور / انتشارات نوروزی (گرگان) / ۱۳۹۰.

- زیباتر از زندگی / محمود مزرعتی / جامعه نو / ۱۳۹۰.

- سیدمرتضی آوینی (گوشه‌هایی از حیات سید



شهیدان اهل قلم) / محمدرضا حدادی / موسسه میراث اهل قلم / ۱۳۹۰.

- شهیدمرتضی آوینی / واحد تحقیق و مطالعات حدیث نینوا / حدیث نینوا (قم) / ۱۳۹۰.

- روش‌ها و اولویت‌ها در جبهه‌ی فرهنگی انقلاب اسلامی / بانگای به دیدگاه‌های حضرت امام (ره)،

مقام معظم رهبری و سید شهیدان اهل قلم / وحید جهان تیغ / سمیع / ۱۳۹۱.

- لوح فشرده «با من سخن بگو دو کوه» / مرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۱.

- لوح فشرده «پاتک چهارم» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۴.

- لوح فشرده «بر ستیغ جبال فتح» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۴.

- لوح فشرده «دل‌باخته» / سیدمرتضی آوینی / ۱۳۸۴.

- لوح فشرده «شب عاشورایی» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۴.

- لوح فشرده «گلستان آتش» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۴.

- لوح فشرده «هنر خاکی» / موسسه فرهنگی هنری شهید آوینی / ۱۳۸۴.

- لوح فشرده «مرثیه» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۵.

- لوح فشرده «شهری در آسمان» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۵.

- لوح فشرده «یادی از آقائقی» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۵.

- لوح فشرده «حلیجه در آتش» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۵.

- لوح فشرده «آغازی بر یک پایان» / موسسه فرهنگی نرم‌افزاری آرمان (مشهد) / ۱۳۸۵.

- لوح فشرده «جلوه‌ای دیگر از نصرت خدا» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۶.

- لوح فشرده «دیدار» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۶.

- لوح فشرده «پیران توپخانه» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۵.

- لوح فشرده «حلیجه در آتش» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۵.

- لوح فشرده «آغازی بر یک پایان» / موسسه فرهنگی نرم‌افزاری آرمان (مشهد) / ۱۳۸۵.

- لوح فشرده «جلوه‌ای دیگر از نصرت خدا» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۶.

- لوح فشرده «دیدار» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۶.

- لوح فشرده «پیران توپخانه» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۵.



آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۶.

- لوح فشرده «درخششی دیگر» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۶.

- لوح فشرده «دسته ایمان» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۶.

- لوح فشرده «سید اهل قلم» / نشر شاهد / ۱۳۸۶.

- لوح فشرده «حضور الحاضر» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۶.

- لوح فشرده «یادی از گذشته‌های جنگ» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۶.

- لوح فشرده «به سوی معشوق» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۷.

- لوح فشرده «روایت شیدایی» / سیدمرتضی آوینی / روایت فتح / ۱۳۸۷.

- نرم‌افزار چندرسانه‌ای «سیدمرتضی آوینی» / نشر شاهد / ۱۳۸۷.

- لوح فشرده «مرتضی و ما» / کیومرث پوراحمد / روایت فتح / ۱۳۸۷.

- لوح فشرده «نمایه دفاع مقدس: شماری یک: شهید آوینی» / موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی نمایه / ۱۳۹۰.

- همچنین در کارنامه فیلم‌سازی شهید سیدمرتضی آوینی آثار؛

شش روز در ترکمن صحرا؛ سیل خوزستان (۱۳۵۸)؛ خان گزیده‌ها (شش قسمت - ۱۳۵۹)؛ مرد جهاد و شهادت (سه قسمت، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰)؛ خون بهای بیداری؛ فتح خون (سه قسمت)؛ حقیقت (یازده قسمت، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰)؛ هفت قصه از بلوچستان (۱۳۶۰)؛ قیام‌الله؛ اقتصاد صلواتی (شش قسمت)؛ شیرمردان خدا (چهار قسمت - ۱۳۶۲)؛ کربلا،

جنگ، مردم (سه قسمت - ۱۳۶۳)؛ ویژه‌نامه والفجر ۸ (۱۳۶۶)؛ روایت فتح (شصت و سه قسمت - ۱۳۶۴ - ۱۳۶۷)؛ مرثیه؛ آمریکا نزویر، تجاوز؛ نسیم حیات، رایحه انقلاب اسلامی در لبنان (سیزده قسمت)؛ قاصد مهربانی‌ها (هفت قسمت - ۱۳۶۸)؛ فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت (دو قسمت - ۱۳۶۸)؛ انقلاب سنگ (شش قسمت)؛ با من سخن بگو دو کوه (دو قسمت - ۱۳۶۹)؛ سراب (هفده قسمت - ۱۳۶۹)؛ سه نسل آواره (سه قسمت - ۱۳۷۱) و شهری در آسمان (شش قسمت - ۱۳۷۱) دیده می‌شوند.



کتاب فتح خون از منظر تفسیرهای عرفانی بر واقعه عاشورا در میان خیل کتاب‌هایی که صرفاً تاریخی است، کتابی ممتاز است. نگاه راوی از ظاهر حوادث عبور می‌کند و به تعبیر خود آوینی راه به عالم تأویل می‌برد

فتح خون

یادداشتی بر کتاب فتح خون

آوینی بندبند فتح خون را تجربه کرده بود

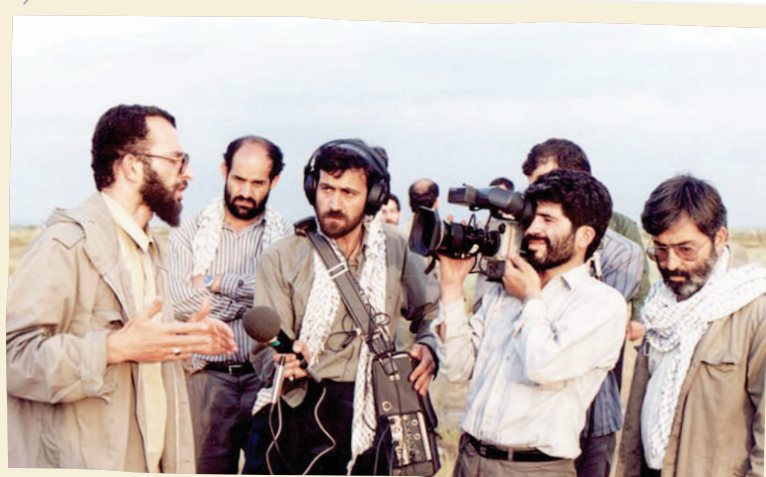
علی تاج‌دینی/ همکار سید مرتضی آوینی و نویسنده کتاب همسفر خورشید



فتح خون اثری ادبی - عرفانی در باره واقعه عظیم عاشورا است. شهید بزرگوار در این اثر مختصر وقایع مهم عاشورا را در تاریخ ظاهری و تاریخ باطنی بیان کرده است. شهید آوینی اعتقاد راسخی به زمان باطنی داشت و به نظر می‌رسید در این باره تحت تأثیر آثار عارفان مسلمانی قرار داشت که در اندیشه هانری کربن منعکس شده است. آنچه این کتاب را از سایر کتاب‌های مربوط به تاریخ عاشورا متمایز می‌کند، جنبه تاریخ ظاهری آن نیست. روایت آوینی از اتفاقات ظاهری در دهه محرم غالباً در منبرها گفته می‌شود. مهم تفسیرهای ذوقی و عارفانه‌ای است که آن شهید بزرگوار بیان کرده است. این تفسیرها اگر چه در آثار عارفان وجود دارد اما تجربه شخصی خود آوینی است.

شهید آوینی واژگان عرفانی را نه از سر تفتن یا زیبایی کلمه‌ها، بلکه با سیری که در جست‌وجوی حقیقت داشت، یافته بود. به قول مولانا، از محقق تا مقلد، حرف هاست. خیلی از افراد در جامعه رساله عرفانی می‌نویسند یا شرح بر مثنوی می‌نگارند اما شرح آنها روح ندارد. از دل تجربه خود آنان بر نیامده است. از سیر و سلوک می‌گویند اما خود قدمی در این راه بر نداشته‌اند. آوینی حقیقتاً خود یک مهاجر و مسافر بود و کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند، احساس می‌کردند که دغدغه حقیقت دارد. دردمند است اما نه درد مسایل پوچ دنیوی که آوینی صحبت از مسایل متعارف دنیوی را لغو و باطل می‌دانست.

در تفسیرهایی که بر فتح خون نگاشته، حکایت حال خود را می‌گوید. در صفحه ۲۵ کتاب می‌خوانیم: «سر آن که جهاد فی سبیل الله با هجرت آغاز می‌شود، کجاست؟ طبیعت بشری در جست‌وجوی راحت و فراغت است و سامان و قرار می‌طلبد. یاران! سخن از اهل فسق و بندگان لذت نیست. سخن از آنان است که اسلام آورده‌اند اما در جست‌وجوی حقیقت ایمان نیستند. کنج فراغت و رزقی مکفی، دل خوش به نمازی



غراب‌وار و دعایی که بر زبان می‌گذرد، اما ریشه‌اش در دل نیست، در باد است. در جست‌وجوی مأمنی که او را از مکر خدا پناه دهد، در جست‌وجوی غفلت‌کده‌ای که او را از ابتلائات ایمانی ایمن سازد، غافل که خانه غفلت، پوشالی است و ابتلائات دهر، طوفانی است که صخره‌های بلند را نیز خرد می‌کند و در مسیر دره‌ها آن همه می‌غلطاند تا پیوسته خاک شود. اگر کشاکش ابتلائات است که مرد می‌سازد، پس یاران، دل از سامان برکنیم و روی به راه نهیم. «آوینی زندگی خویش را بر سر این دغدغه‌ها گذاشته بود و واقعاً در این کلمات مصداق «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه بود.»

کتاب فتح خون از منظر تفسیرهای عرفانی بر واقعه عاشورا در میان خیل کتاب‌هایی که صرفاً تاریخی است، کتابی ممتاز است. نگاه راوی از ظاهر حوادث عبور می‌کند و به تعبیر خود آوینی راه به عالم تأویل می‌برد. تبیین حادثه عاشورا بدون تفسیری عارفانه و عاشقانه نمی‌تواند حق مطلب را ادا کند که حتی ممکن است مشکلات کلامی پدید آورد. کلام عمیق و زیبای زینب کبری سلام‌الله‌علیها را که می‌فرماید «ما رایت الا جمیلاً» جز با تفسیرهای عارفانه نمی‌توان تبیین کرد.

تحلیل عاشورا از موضع تحلیل سیاسی، تنزل دادن آن واقعه عظیم است که باید در هستی رخ می‌داد. خداوند از این طریق برکت‌های معنوی را در عالم منتشر کرده است. کتاب‌هایی از نوع فتح خون ممکن است برای نسل پیرمردهای سنتی جذاب نباشد اما خیل عظیمی از جوانان که دوست دارند پرده‌هایی نو از حادثه عاشورا را مشاهده کنند، از فتح خون استقبال می‌کنند. نسل جوان دوست دارند آنکه سخن می‌گوید، از تجربه خویش سخن بگوید. شمس تبریزی به عالمان توصیه می‌کرد سخن خویش بگوید و اگر سخن نداری، ساکت بمانی. و باز می‌فرمود: حکایت نویس مباش. چنان باش که از تو حکایت می‌کنند. آوینی هر چه بود، حکایت خویش می‌گفت و ممکن است حکایت خویش لزوماً منطبق بر حقیقت نباشد. مهم دغدغه حقیقت داشتن و صادق بودن است. اینکه عالم، روشنفکر، مبلغ و هر کس بلندگویی در اختیار دارد، به خویش و جامعه دروغ نگوید و حدشناس باشد، مدعی نباشد و سعی کند سخنی را که مال او نیست نگوید. آنگاه وعده خدا بر آن است که دستگیری کند.

والذین جاهد و فینا لنهیدنهم سبلنا، درود بر روان پاک رهروان حقیقت.

قرآن



زبان این تفسیر را
همه می فهمند
نگاهی به تفسیر روض الجنان و
روح الجنان



عالمی که زبان مردم
کوچه و بازار را می دانست
جمال الدین ابوالفتح رازی؛



چشم تان باز می شود
توصیه های کاربردی شیخ
رجبعلی خیاط برای مشتاقان
سیر و سلوک



پیشنهادهای تبلیغاتی
و انتخاباتی را رد کردم
استاد حنفی در تدوین آیین
نامه داورى نقش داشته ولى الان
منتقد آن است





استاد حنیفی در تدوین آیین نامه داوری نقش داشته ولی الان منتقد آن است

پیشنهادهای تبلیغاتی و انتخاباتی راردم

جواد نصیری

«علی اکبر حنیفی» فوق لیسانس مدیریت دارد و تاکنون هرگز شغل مرتبط با امور قرآنی نداشته، ولی در طول دوران فعالیت کاری خود همواره با قرآن مأنوس بوده و در کنار تحقیق و پژوهش درباره علوم قرآنی به ویژه فن تلاوت قرآن، به جلسه داری و شاگردپروری نیز مشغول بوده است. او جزو نخستین افرادی است که در تدوین آیین نامه ویژه داوری مسابقات قرآن در رشته های قرائت و حفظ مشارکت داشته و برخی آیین نامه های مربوطه را نیز به تنهایی به نگارش در آورده است. اما استاد حنیفی در حال حاضر نسبت به آیین نامه های داوری و اساسا نحوه برگزاری مسابقات قرآن در کشور انتقادات جدی دارد و معتقد است اگر چه روال برگزاری رقابت های قرآنی در کشور لازم و گسترده می باشد، اما مسئولان سازمان های قرآنی در خلق رشته های جدید برای مسابقات به منظور جذب حداکثری علاقه مندان و رفع نواقص موجود در آیین نامه ها ناتوان بوده اند.



ما در زمینه قرائت و حفظ قرآن دچار یک دور کند شده‌ایم. در حالی که رشته‌های فعالیت فقط اینها نیست. ما کلاً در طراحی رشته‌های قرآنی ضعف داریم



جناب استاد! ضرورت تدوین آیین‌نامه خاص داوری مسابقات قرآن از چه زمانی پدید آمد؟

قبل از انقلاب که اصلاً آیین‌نامه‌ای وجود نداشت و داوران روی حساب تجربه خودشان در مسابقات قرآن قضاوت می‌کردند. گاهی در یک شب داوری می‌کردند و افرادی می‌گفتند این کار زشت بود چراکه این آقا اصلاً قرائت نکرد و بلکه خواننده بود، بنابراین فردا خودشان نظر را عوض می‌کردند و از این جهت قضاوت کاملاً سلیقه‌ای بود. بعد از انقلاب هم آیین‌نامه‌ای نداشتیم و ما پیشنهاد کردیم که باید آیین‌نامه‌ای داشته باشیم و اینگونه شد که از ما خواسته شد تا آیین‌نامه‌ای بنویسیم و در نهایت هم عده‌ای نشستیم برای اولین بار آیین‌نامه داوری مسابقات قرآن را نوشتیم.

چه افرادی در این کار نقش داشتند و خود شما تدوین کدام آیین‌نامه‌ها را بر عهده داشتید؟

یک بخش از کار به صورت مشترک نوشته شد، از جمله آیین‌نامه نظارت، ولی بعضی آیین‌نامه‌ها را افراد به تنهایی نوشتند، مثلاً آیین‌نامه صوت را من به تنهایی نوشتم و اولین آیین‌نامه لحن و مسابقات اذان را نیز من نوشتم و این به نام من در سازمان اوقاف و امور خیریه ثبت شده است. اولین آیین‌نامه تواشیح و ابتهاجات را مشترک با مرحوم استاد ایرج قیّم و فکر می‌کنم با حضور آقای شهیدی‌پور و مرحوم استاد اربابی نوشتیم که در قم اتفاق افتاد و در پی آن اولین دوره مسابقات تواشیح هم در همان شهر قم برگزار شد.

از این آیین‌نامه‌ها برای داوری در مسابقات بین‌المللی قرآن هم استفاده شد؟

ما در زمان برگزاری اولین دوره مسابقات بین‌المللی قرآن هم آیین‌نامه خاصی نداشتیم و افراد به طور مثال درباره تجوید چیزهایی می‌دانستند و بر همان مبنا هم داوری می‌کردند. البته مبانی وقف و ابتدا از صدها سال قبل وجود داشته و کتاب‌های متعددی برای آن نوشته شده است ولی برای صوت و لحن هیچ چیزی وجود نداشت و همین طوری بر اساس تجربه فردی نمره داده می‌شد. همچنین تنها چیزی که قبل از ما وجود داشت یک بیانیه سه یا چهار خطی درباره صوت و لحن بود که در آن آمده است باید لحن، عربی باشد و باید از الحان استانبولی و ترکی و غیره دوری کنید. بنابراین آیین‌نامه‌ای وجود نداشت که بگوید ضوابط لحن چیست و

منفیات آن کدامند. ولی در ایران این روند بهبود پیدا کرد.

با این کمبود منابع، شما اطلاعات این آیین‌نامه‌ها را از کجا آوردید؟

ما تحقیق بسیار زیادی کرده بودیم و همه این موارد را از کتب و روایات و دیگر منابع استخراج کردیم.

کشورهای دیگر در آن زمان چه وضعیتی داشتند، به ویژه مالزی که سابقه طولانی در برگزاری مسابقات قرآن هم دارد؟

آنها هم چیزی به عنوان آیین‌نامه نداشتند. البته یک شاخص‌هایی داشتند اما بسیار ناقص و محدود و بعضاً هم غلط. یعنی برخی چیزهایی که در آیین‌نامه آنها هست مشکل دارد و از نظر علمی و فنی غلط محسوب می‌شود؛ در برخی موارد هم مباحث را مخلوط کرده‌اند، از جمله مواردی که درباره لحن است در بخش صوت نوشته‌اند و یا برعکس. آن آیین‌نامه از اساس مشکلاتی داشت و هنوز هم مشکلات آن برطرف نشده است. من چون در مالزی هم یک مرتبه داوری کرده‌ام و یک بار هم به عنوان راهنما و همراه به این مسابقات رفته‌ام، حدود پانزده صفحه نقد نوشتم که آیین‌نامه و نحوه برگزاری مسابقات را از جهات مختلف دربر می‌گرفت و این نوشته را به مسئولان مسابقات قرآن مالزی هم دادم. ولی در هر صورت آنها شرایط خاصی دارند که برای خودشان قائل هستند و این مسئله متفاوتی است.

آیین‌نامه داوری مسابقات قرآن در ایران از نظر شما در چه سطحی قرار دارد، آیا به نقطه ایده‌آش رسیده است؟

خیر، هیچ چیزی در شرایط فعلی کامل نیست. اگر بخواهم مثالی بزنم در بیش از یکصد سال پیش همواره بزرگترها از جوانان چیزهای بیشتری می‌دانستند چراکه زمان و روند پیشرفت و ترقی و توسعه در کشور ثابت بود و همه چیز تکراری بود، لذا فردی که عمر بیشتری می‌کرد تجربه بیشتری هم داشت. اما الان اینطوری نیست و جوان‌ها به پیشکسوتان مطالبی را یاد می‌دهند، چراکه شرایط فرق کرده و هم‌اکنون بچه‌های پنج ساله اطلاعاتی دارند و کارهایی انجام می‌دهند که پیرمردا نمی‌توانند انجام دهند. این آیین‌نامه‌هایی که نوشته می‌شود هر سال باید بهینه و درست شود. آن آیین‌نامه‌هایی که ما نوشتیم در بازنگری‌های بعدی بدتر شد و این بدتر شدن همچنان باقی است؛ یعنی ناقص‌تر شد و نیاز به بازنگری اساسی

حاشیه

با صوت عبدالباسط

تلاوت قرآن را از کودکی شروع کردم و لطف خداوند شامل حال من شد که در شرایط خاصی قرار گرفتم تا به این راه کشانده شدم. پدرم و مادرم در این کار من را خیلی تشویق کردند و بسیار موثر بودند. البته در گذشته آموزشگاهی نبود و زمانی که من قرآن را - بحمدالله - یاد گرفتم، تهران و به ویژه در منطقه‌ای که ما زندگی می‌کردیم برق و آب هم نداشت و یا امکانات دیگر مانند رادیو، تلویزیون و ضبط‌صوت در آن شرایط یک افسانه تلقی می‌شد؛ بنابراین استاد هم نداشت. البته در خانه ما پدرم جلسه می‌گرفت و اتفاقاً جلسه قرآن هم بود، ولی همه سبک‌ها سنتی بود و من هم به طور تصادفی با نوارهای استاد عبدالباسط آشنا شدم. من وقتی صدای عبدالباسط را برای اولین بار شنیدم خیلی لذت بردم و همان عامل گرایش من به تلاوت قرآن شد. در ادامه یکی از استادانم که الان مرحوم شده‌اند به من گفت شما استعداد داری و اینجا رشد نمی‌کنی، اینطور شد که در سال‌های ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ با حسینیّه ارشاد آشنا شدم. در آن زمان یک جلسه اختصاصی با حضور استاد «خلیل الرحمان» رفتم و دو جلسه هم در کلاس عمومی حضور پیدا کردم، البته به دلیل دوری راه و کم‌سب بودن نتوانستم حضور در این جلسات را ادامه دهم، اما راه خودم را پیدا کردم. همچنین در این مسیر با یکی دو کتاب هم آشنا شدم که یکی نوشته سرهنگ «بیگری» بود به نام سرالبیان فی علم القرآن و این اولین کتابی بود که من خواندم و خیلی در من تحول ایجاد کرد. بعد از عبدالباسط با سبک استاد منشاوی قرائت قرآن را ادامه دادم و خداوند هم کمک کرد. استاد خاصی هم نداشتیم و فقط دوره محدودی به جلسه آقای مولایی و مروت می‌رفتم، اما شرایط به گونه‌ای بود که آن زمان استاد نداشتیم و خودم کار می‌کردم؛ بعد هم که جلسات استادت می‌رفتم دیگر خودم به اصطلاح راه افتاده بودم.



و یا عبدالباسط. حالا یک رشته ترکیبی هم داریم یعنی مجموعه کسانی که تقلید محض نمی کنند و حداقل بین ۵۰ تا ۶۰ درصد غیر تقلیدی می خوانند. مرحله بعد هم ۳۰ درصد کار تقلیدی است و ۷۰ درصد کار از خودش است و به هیچ قاری مشابهت پیدا نمی کند، البته ما این روش را در ایران نداریم.

در مجموع ما در برنامه ریزی و ایجاد رشته های جدید ضعف داریم و پیشنهاداتی هم من خودم به سازمان اوقاف دادم و تصویب هم شد که از جمله طرح رشته قرائت غیر تقلیدی بود، ولی اجرا نشد. در مسابقات حفظ قرآن هم مشکل داریم، از جمله حفظ موضوعی کل قرآن کریم که یک نوع حفظ عملیاتی به حساب می آید پیشرفته ترین نوع حفظ است و باید گسترش یابد. در مجموع ما ۱۴ الی ۱۵ نوع حفظ داریم ولی اگر حفظ موضوعی را رواج دهیم به طور مثال ۲۰۰ موضوع را مشخص کنیم، فرد حافظ را می توان یک حکیم نامید.

■ در مسابقات قرائت به صورت تفکیک شده چند رشته می توان داشت؟

اولا باید سه قسمت اصلی درست کرد. تقلیدی، ترکیبی یا تألیفی و بخش سوم ابداعی یا تدوینی.

نیست. ما کلاً در طراحی رشته های قرآنی ضعف داریم و این موضوع باعث شده در شرایط فعلی در قرائت آن شکوفایی لازم را نداشته باشیم، اگرچه پیشرفت هست اما پیشرفت ها بیشتر مربوط به روش تقلید است و در زمینه صاحب سبک خواندن، تألیفی، ترکیبی، تدوینی و ابداعی اصلاً رشته ای نداریم.

■ نقش مسابقات قرآن در پدید آمدن چنین وضعیتی چیست؟

در مسابقات مسائل از اساس اشتباه است. مثلاً در یک مسابقه دو، رشته های ماراتن، صد متر و دوپست متر را در گروه های خانم ها و آقایان از هم تفکیک کرده اند، اما در مسابقه قرآن همه شرکت می کنند حالا یکی سبک تلاوتش عبدالباسط است و یکی منشأوی، مصطفی اسماعیل و یا شحات و حصان و یا اساساً فردی نمی خواهد تقلید کند. اما طرف می بیند اگر به سبک منشأوی بخواند می سوزد، بنابراین همه سراغ شحات می روند. این ناشی از وجود مشکل در مسابقات است. ما باید مسابقات را اول بر اساس تقلید تبلیغ کنیم و توسعه دهیم و سبک ها را هم از یکدیگر تفکیک کنیم؛ مثلاً رشته تقلیدی سبک منشأوی

دارد چراکه غلط های اساسی و مشکلاتی دارد که باید روی آن بحث شود، اما در قسمت حفظ، وقف و ابتدا و تجوید وضع بهتر شده، اما کامل نیست. این به معنای آن هم نیست که افراد عوض بشوند، بلکه در این کارهای فنی و تکنیکی باید افراد اهل نظر ثابت باشند و اطلاعات هر سال اخذ شود و آیین نامه ها بر این اساس بررسی و بهینه شود. نه اینکه عده ای را دعوت کنند که مثلاً سی یا پنجاه نفر دور هم بنشینند و دو ساعت هم وقت نگذارند و بعد هم گزارش بدهند آیین نامه را با حضور سی نفر از اساتید درست کردیم، اینها همه غلط و اشتباه است و فقط برای نمایش اینکه ما کار را بهتر انجام دادیم. در کل این آیین نامه ها بدون مشکل نیست، اما در عین حال بهترین آیین نامه ها در روی کره زمین است به طوری که قراء مصری که به عنوان استاد و داور به ایران می آمدند با دیدن آیین نامه ها مبهوت می شدند.

■ در زمینه تربیت و آموزش داوران مسابقات قرآن در کشور چه اقداماتی انجام شده؟

داوری در مسابقات قرآن یک تکنیک خاص است که باید افراد آن را آموزش ببینند. ما متأسفانه این موارد را نداریم و البته در جاهای دیگر هم نیست و کارهای داوران ارزیابی نمی شود. چون سازمانی در این زمینه مسئول نیست و هر سازمانی برای خودش داوران را دعوت می کند و بر عملکرد داورها به صورت فنی و تکنیکی نظارت نمی شود و داوران هم خودشان این را می دانند. حالا اگر در یک جایی ببینند داوری کیفیت خوبی نداشته و اعتراضات زیاد است، داور را عوض می کنند یعنی به جای اینکه مسئله را درست کنند صورت مسئله را پاک می کنند. در کل وضعیت این کار خوب نیست و چون خود مسئولان هم الان که ما در حال صحبت هستیم، نیستند باید گفت همه آنها زحمت می کشند، کار هم می کنند و کمترین حقوق را می گیرند و بیشترین خدمت را هم ارائه می کنند، ما قصد نقد اشخاص را نداریم چراکه همه محترم هستند و ما هم آن ها را دوست داریم، ولی در مجموع وضعیت به گونه ای است که ما در شرایط کاملاً خوبی نیستیم در حالی که ما می توانیم برای دنیا الگوی بسیار خوبی باشیم. در این زمینه نقص بسیار داریم اگرچه در دنیا اولین ولی خودمان نقص زیاد داریم.

■ نقاط قوت و ضعف در موضوع مسابقات قرآن کجاست؟

ما در زمینه قرائت و حفظ قرآن دچار یک دور کُند شده ایم. در حالی که رشته های فعالیت فقط اینها

متأسفانه در گیر موازی کاری هستیم و هر سازمانی می‌گوید این مسئولیت من نیست، حالا در عمل کارهای دیگری هم انجام می‌دهد ولی در هنگام پاسخگویی فرافکنی می‌شود.

■ توصیه شما برای معرفی بهترین الگوی قرائت قرآن به جوانان چیست؟

برای تقلید ما باید الگوهای مختلفی داشته باشیم. کارهای ما به صورت غیر علمی و جلسه‌ای اداره می‌شوند و برخی اساتید هم دارای اطلاعات لازم نیستند، گرچه در همین مقدار هم معجزه‌ای اتفاق افتاده و این همه پیشرفت در کشور انجام شده است، ولی ما اینقدر استعداد داریم که می‌توانیم به مراتب بیشتر پیشرفت کنیم و لذا این سبکی که امروزه در ایران در حال انجام است قدیمی است و نباید دیگر دنبال شود. اگرچه یک مدل خوب است ولی اگر می‌خواهیم به جاهای بلند برسیم و جوانان را به سمت رشد سوق دهیم، این روش ما قدیمی شده و ما را دیر به مقصد می‌رساند. البته این روش هم پیشرفت دارد ولی کند است و باید روش‌ها را عوض کنیم. باید افراد آزمایش شوند که صدا و نفس یک فرد با استعداد و علاقه‌مند به کدام قاری می‌خورد و می‌تواند مثل کدام قاری تحریر بزند، یا ارتفاع و طنین صوت و شدت صوت کدام استاد را دارد. اگر فقط یک عامل مثلاً طنین صدا یا مصطفی اسماعیل هماهنگ باشد ولی فرد نتواند تحریر بزند، این غلط است که او را به تقلید از مصطفی ترغیب کنیم، چون قدرت آن را ندارد و این را باید استاد جلسه به صورت آکادمیک تدریس کند و روش‌های جدید را برای سنجش به کار گیرد.

■ اکنون در دوران بازنشستگی عمدتاً روی چه فعالیت‌هایی متمرکز شده‌اید؟

جلسات متعدد و کارهای متنوعی دارم. بیشتر مسائل صوت و لحن را کار می‌کنم مقداری هم کارهای دوبلوری انجام می‌دهم که فقط به حوزه کارهای قرآنی و مذهبی منحصر است. البته از من خیلی درخواست می‌شود کارهای غیر قرآنی هم انجام دهم ولی کار نمی‌کنم؛ حتی برای تبلیغات بازرگانی و انتخاباتی هم از من درخواست شد ولی انجام ندادم و فقط در حوزه قرآنی کار می‌کنم. دکلمه می‌کنم، در نرم‌افزارها، چند مورد کلیپ بوده که نریشن‌ها را من انجام دادم و در سال تحویل گذشته دعای یا مقلب القلوب را من خوانده بودم. در رادیو قرآن و سیمای قرآن هم کار دارم.

حنیفی در کنار استاد محمد تقی مروت



حنیفی و استاد مرحوم اربابی



باعث ایجاد انگیزه می‌شود. اینها خیلی خوب است ولی می‌شود کارها را متنوع و متکثر کرد تا سازمان‌های مختلف با هم رقابت کنند و این رقابت عامل پیشرفت شود.

■ به نظر می‌رسد خود آیین‌نامه داوری هم از آن جایی‌که اصرار دارد همه یک جور بخوانند، مانع پیشرفت و تکثر رشته‌هاست.

ما باید قدرت رهبری را در مسائل قرآنی بالا ببریم. با دستکاری آیین‌نامه‌ها و با ایجاد بندهایی در آیین‌نامه می‌توان راه پیش رو را تعیین و ترسیم کرد؛ یعنی این مسئله نیازمند مدیریت است و همانطور که گفتم سالی یکبار باید تمام اعتراضات بررسی شود و از دل آنها موارد جدیدی تدوین شود و محققان و کارشناسان باید با گسترش تحقیقات در زمینه‌های مختلف نظر بدهند. بنده برای یک نرم‌افزار که در حال تهیه است و من بخش آموزش صوت و لحن را در آن برعهده دارم، تحقیق می‌کنم هر روز یک چیزهای جدیدی به ذهنم می‌رسد که تا دیروز نمی‌دانستم. بنابراین نقش تحقیقات در مسائل صوت و لحن و تجوید و غیره باید افزایش پیدا کند. بسیاری از مسائل می‌تواند موضوع یک تحقیق واقع شود اما ما

روش تدوینی را در مصر داریم و در ایران هم چون از اول می‌دانیم که تقلید صرف بد است، تعدادی از دوستان ترکیبی می‌خوانند که البته درصد آن هم اهمیت دارد که چند درصد ترکیبی می‌خوانند.

■ آیا نظارتی روی قاریانی که به روش ترکیبی به تلاوت قرآن می‌پردازند وجود دارد که در اصول قرائت آنها انحرافی ایجاد نشود؟

ما نظارتی نداریم. در کشور و خود قاریان به همدیگر انتقاد می‌کنند و اگر انحرافی باشد اعتراض می‌کنند و این کار به صورت سنتی انجام می‌شود و به صورت علمی، آکادمیک و مسئولانه نیست.

■ در حال حاضر چه اشکالاتی در شیوه برگزاری مسابقات قرآن وجود دارد؟

اولین اشکال همین موازی کاری است که همه از روی دست همدیگر نگاه می‌کنند و همه کارها تکراری و انتخاب‌ها مشکل‌دار است. متأسفانه نظارتی هم بر انتخاب داور، جا و مکان، امکانات، جوایز و رشته‌ها نیست و یک مجموعه کارهای تکراری در حال انجام است. البته باید انجام شود و در این حد هم خوب است و برای عده‌ای

نگاهی به تفسیر روض الجنان و روح الجنان؛

زبان این تفسیر را همه می فهمند

علی شکوری

۶ قرن از نزول کلام خدا بر قلب پیامبر گذشته است. در ایران شعر و نثر فارسی به لطف ذوق و قریحه شاعران و ادیبان ایرانی به دوره برآزندگی و کمال خود رسیده است. مذهب شیعه هم این روزها در چشم و دل مسلمانان ایران جایگاه ویژه ای دارد. از دویست سال پیش دو سه تفسیر فارسی به قرآن نوشته شده، اما از سوی عالمان اهل سنت و امروز که مردم ایران پیرو مکتب اهل بیت و قرآنند و دلبسته امام شیعیان، این تفسیرها به چشمشان نمی آید و به دلشان نمی نشیند. شیعیان ایران شرحی از قرآن می خواهند که شأن نزول «هل اتی» و تفسیر نبأ عظیمش وجود مولای شیعیان باشد و مصداق بقیه الله آن امام موعود. جمال الدین ابوالفتوح رازی دانشمند دانا و فاضل خطه ری، این عطش را در سینه مردم ایران می بیند و در پاسخ به آن اولین تفسیر شیعی امامیه را می نویسد.

روض الجنان و روح الجنان قدیمی ترین تفسیر فارسی در مکتب شیعیان است. شواهد تاریخی نشان می دهد ابوالفتوح رازی در میانسالی این تفسیر را



نوشته و از آنجا که سال های عمر او در تاریخ، بین ۴۸۰ تا ۵۵۵ هجری تخمین خورده، فاصله سال های ۵۱۰ تا ۵۳۰ هجری را حدود سال های نگارش یکی از جامع ترین تفسیرهای قرآن کریم می دانند.

ابوالفتوح روض الجنان را در ۲۰ جلد می نویسد. او در هیچ جای کتاب این نام را برای تفسیرش ذکر نمی کند، اما زمانی که با یک اجازه نامه کتبی اجازه بیان آن را به شاگردش منتجب الدین می دهد، از تفسیر خود با نام روض الجنان و روح الجنان یاد می کند. این نام از همان اجازه نامه برای مجموعه تفسیر ابوالفتوح برگزیده می شود.

جمال الدین تفسیرش را با حمد و سپاس خدا شروع می کند. نثر آهنگین مقدمه تفسیر، متون کهن

فارسی و شیوه بیان و قلم سعدی را در مطلع گلستان در ذهن خواننده امروز تداعی می کند که "منت خدای راز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت..."

ابوالفتوح در ابتدای تفسیرش می نویسد: "سپاس خدای را که بردارنده این ایوان و گسترنده این شادروان است. آراینده آن به آفتاب و ماه و ستارگان و دارنده این پیغمبران و امامان است (روض الجنان ج ۱) و پس از این مقدمه به شرح شیوه تفسیر و معرفی کتاب خود مشغول می شود؛ "این کتاب -ان شالله- میانه اطناب و اختصار بود، اطنابی که ممل نباشد و اختصاری که ممل نباشد و شرط آن است که هر آیت که بدور سیم یا هر لفظ و هر قضیه آنچه شرط است در او گفته شود.

زبان تفسیر ابوالفتوح، زبان مردم است. واعظ مشهور شهر ری در تفسیر کلام خدا هم، سراغ همان گویش مردم عادی می رود و همه علم و دانش خود را در ظرف همین زبان ساده می ریزد و گاهی لهجه محلی را هم چاشنی آن می کند تا برای خواننده شیرین تر شود.

زبان شناسان می گویند در نسخه های قدیمی تر که به زمان ابوالفتوح نزدیک تر است، در ترجمه آیه ها تعبیرهای کهن و لهجه و مختصات زبانی ویژه ای است اما در نسخه های بعدی کم کم از زبان اصلی خود دور و به زبان و نثر روزگار کاتبان نزدیک شده است.

اما با این همه هنوز اصالت و استواری جمله ها از اشراف کامل نویسندگان بر زبان های عربی و فارسی حکایت دارد. برخی سبک و اعطانه و تاثیر گذار را اصلی ترین ویژگی این تفسیر می دانند و می گویند، ابوالفتوح به بساط و عطف و منبر تعلق خاطر داشت و نثر روان تفسیرش حاصل این دلبستگی و سال های طولانی منبر رفتن و خطبه خواندن برای مردم است.

ابوالفتوح در تفسیر سوره ها نظام مشخصی دارد. در هر سوره نام یا نام های سوره و فضیلت تلاوت آن را می گوید. آیه ها را پشت سر هم می نویسد و یکی یکی کوتاه و ساده ترجمه می کند. زمانی هم که سراغ تفسیر می رود، کلمه ها را معنی می کند، نکته های دستوری هر کلمه و شیوه قرائت آن را می

می‌کند و جالب اینکه منبع نقل حدیث‌های این مفسر شیعه هم فقط راویان شیعه نیستند. البته روایت‌هایی که از راویان شیعه در تاریخ نقل شده برای ابوالفتوح اعتبار بیشتری دارد و آنها را در مرحله اول بیان می‌کند، اما از کنار راویان معتبر اهل سنت هم بی‌تفاوت نمی‌گذرد. او حتی برخی از حدیث‌ها و روایت‌های جعلی را در تفسیرش می‌آورد و بعد با منطق و استدلال‌های عقلی آنها را نقد می‌کند و از دایره اعتبار بیرون می‌اندازد. و البته گاهی در باره برخی از آنها سکوت می‌کند و این ایرادی است که برخی از علمای شیعه به روض الجنان وارد می‌دانند. این استفاده فراوان از روایت‌های اهل سنت، به تفسیر ابوالفتوح میان پیروان این مذهب اعتبار و جایگاه ویژه‌ای داده است. روض الجنان از معدود تفسیرهای شیعیان است که اهل سنت آن را می‌خوانند و به آن استناد می‌کنند. در روض الجنان ۱۸۲۰ حدیث از پیامبر و ۲۰۰ روایت از امامان معصوم آمده که بیشتر این روایت‌ها از امام علی (ع) و امام صادق (ع) نقل شده است.

ابوالفتوح با طرح بحث‌های کلامی در تفسیرش، وجهی دیگر از دانش خود را در توضیح کلام خدا به کار می‌گیرد. اما پای بحث‌های سنگین کلامی هرگز به روض الجنان باز نمی‌شود. او واعظ شهر است و با مردم تعامل مستقیم دارد و سوال‌های آنان را شنیده و از دغدغه‌هایشان با خبر است. به همین دلیل در علم کلام هم سراغ موضوع‌هایی می‌رود که خبر دارد ذهن مردم بیشتر با آنها درگیر است. جبر و اختیار را به زبانی ساده مطرح می‌کند و موضوع شفاعت را کامل توضیح می‌دهد و از عصمت امامان می‌گوید. بحث‌های کلامی او از زبان ساده حکایت‌های روض الجنان بیرون نمی‌زند و خواننده عامی را آزار نمی‌دهد.

ابوالفتوح حجره نشین نیست. با مردم در ارتباط است و می‌داند چه چیزی به درد زندگی روزمره مردم می‌خورد. پس مسأله‌های فقهی و احکام شرعی را با نگاه ویژه به فقه شیعه بررسی و تبیین می‌کند.

موضوع‌های ویژه شیعیان مثل مسأله "امامت" در روض الجنان کامل و با دقت مطرح می‌شود تا فرقی نگاه مفسر شیعه به آیه‌های قرآن با نگاه مفسر اهل سنت برای مردمی که پیش از این تفسیری از شیعیان در دست‌رسان نبود، بیشتر روشن شود. دانشمندان و عالمان شیعه می‌گویند در "روض الجنان و روض الجنان" هیچ‌جا تاویل شخصی ابوالفتوح نیامده و هر بار با استناد به روایت و حدیث و عقل و منطق در ورود و خروج به بحث‌های تفسیری استادانه و محققانه عمل کرده است.



سهمی هم از تفسیر قرآنش به شاعران فارس و عرب می‌دهد در جای‌جای تفسیر برای توضیح آیه‌ها. از شعرهای شاعران شاهد مثال به جا مناسب می‌آورد. از شاعران عرب شعرهای فرز ذوق، نابغه‌ذیبانی و اعشی قیسی و از فارسی‌ها سنایی و فردوسی و رودکی بیشتر به کار ابوالفتوح آمده است. اما ذوق و سلیقه او در تفسیر به همین جا ختم نمی‌شود. او با تسلط بر زبان عربی، شماری از ضرب‌المثل‌های خواندنی و گاهی پند آموز زبان عرب را هم در توضیح آیه‌ها به کار می‌گیرد.

با این حال "روض الجنان و روض الجنان" فقط یک تفسیر ادبی - تاریخی نیست. عالمان علم تفسیر روض الجنان را در گروه تفسیرهای جامع جای داده‌اند. ابوالفتوح در این تفسیر به طرح بحث‌های تاریخی، اخلاقی و ادبی بسنده نمی‌کند. روض الجنان در حوزه استفاده از حدیث‌های پیامبر و روایت‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) هم غنی است. ابوالفتوح حدیث و روایت‌های فراوانی را در باره تفسیر آیه‌ها و شأن نزول آنها از پیامبر و امامان معصوم نقل

گوید. دلیل نازل شدن هر آیه (شأن نزول) را توضیح می‌دهد و در آخر مفهوم و پیام آیه را می‌آورد. اما برای بیان مفهوم آیه به داشته‌های خود اکتفا نمی‌کند. همان‌طور که در انتخاب زبان تفسیر، اولویت را به عامه مردم می‌دهد، در طرح مفهوم آیه‌ها هم روشی را انتخاب می‌کند که مردم پسند باشد. از شیوه قصه‌گویی قرآن مدد می‌گیرد و با نقل حکایت و حتی گاهی افسانه‌های تاریخی تلاش می‌کند تا مفاهیم و معارف بلند آیه‌های قرآن را برای مردم کوچه و بازار قابل فهم کند.

ابوالفتوح قصه‌های قرآنی را با طول و تفصیل زیاد روایت می‌کند و حتی شخصیت‌های پشت پرده‌ای را به این قصه‌ها می‌آورد تا ماجرا بهتر و بیشتر برای خواننده تفسیر جا بیفتد. سنت قصه‌گویی در تفسیرهای فارسی پیش از این هم در تفسیر سوره‌آبادی و تفسیر طبری سابقه داشت، اما روض الجنان پر است از قصه‌های قرآنی و حکایت‌های پند آموز و افسانه‌های خواندنی تا جایی که برخی آن را تفسیری تاریخی - داستانی می‌دانند.

ابوبراء بزرگ قبیله بنی عامر هدیه هایی بار شتر کرد و راهی مدینه شد تا برای سازش با رئیس مکتب اسلام راه چاره ای پیدا کند.



اسلام روز به روز قدرتمندتر می شد و در افتادن با پیروانش، برای عرب عافیت طلب به مصلحت نبود. اما پیامبر خدا گفت: از کافران هدیه ای نمی پذیرم. ابوبراء پیش از آن از اسلام شنیده و این روزها هم در مدینه آداب مسلمانی را دیده بود. علاقه نشان داد و پیامبر که اسلام را بر او عرضه کرد برابر این دین و این رسول فقط راه تسلیم برایش ماند. مسلمان شد و از پیامبر خواست چند نفری را برای تبلیغ دین اسلام به قبیله اش بفرستد.

رسول خدا که به تازگی جمعی از یارانش را در حادثه رجیع از دست داده بود، به جان دوستانش بیمناک بود، اما ابوبراء گفت: یارانت را در حمایت من راهی کن. ۴۰ نفر (به روایتی ۷۰ نفر) از قاریان و حافظان قرآن که همه از عالمان اصحاب پیامبر بودند، عازم سرزمین نجد محل زندگی قبیله بنی عامر شدند. اما بنی عامریان به رسم کافران پیمان شکن با شمشیر و نیزه، از فرستادگان پیامبر استقبال کردند و "بئرمعونه" محل شهادت جمعی از بهترین همراهان نبی اسلام شد. منذر بن عمرو، حارث بن صمه، حرام بن ملحان، عروه بن اسماء و نافع بن بدیل بن ورقاء الخزاعی...

نافع بن بدیل، ۶ برادر داشت و پدری که پسرانش را تمام و کمال شاگرد مکتب اسلام و یار و فدایی رسول خدا تربیت کرده بود.

بدیل و پسرانش همرمز و همنشین پیامبر خدا بودند و در مسلمانی به قدری کمال یافته، که مثل بیشتر یاران پیامبر هر یک می توانستند جماعتی را در مسلمانی راهنما و راهبر باشند. نافع که در بئر معونه کشته شد، بدیل و دیگر پسرانش پا به پای پیامبر با دشمنان جنگیدند و پس از او فرمانبر امیر مومنان شدند، تا جنگ صفین. بدیل که حالا پیرمردی عالم و از بزرگان اصحاب بود در رکاب علی به جنگ معاویه رفت و کشته شد.

چهارصد و چند سال گذشت و در این سال ها از نسل بدیل و پسرانش در هر زمانه ای دانشمندی فاضل و فقیهی اسلام شناس در کار



جمال الدین ابوالفتوح رازی؛

عالمی که زبان مردم کوچه و بازار را می دانست

علیشکوری

ابوالفتوح رازی در روزگار ما به عنوان نویسنده اولین تفسیر فارسی شیعی از قرآن کریم شهرت دارد، اما او در زمان حیاتش و میان مردم شهرری به دلیل سخنرانی های مردم پسند و البته عالمانه اش شهره شهر بود. ابوالفتوح به زبان مردم را پیدا کرده بود و با همین زبان، حرف دین را به آنها یاد می داد. مردم زبان او را دوست داشتند و هر بار که از پای منبرش بلند می شدند حس می کردند حرف هایی را که شنیده اند، فهمیده اند و چه قدر این حرف های فهمیدنی به درد دین و دنیایشان می خورد.

هدایت خلق بودند. خاندان بدیلیان کم کم از جزیره العرب به ایران کوچ کردند و در منطقه های شمالی مثل نیشابور و سبزوار و ری ... ساکن شدند. برخی از آنها از شاگردان خاص شیخ طوسی و سید مرتضی و سیدرضی بودند و برخی در علم دین با آدم هایی در این قد و قواره برابری می کردند.

تا قرن ششم هجری که یکی از نواده های نافع بن بدیل در شهر ری علمی را بلند می کند که پدر و پدربزرگ و عمو و عموزاده هایش از سال های صدر اسلام زیر آن علم بودند و ماندند و بعضی از آنها کشته شدند تا زمین نیفتد.

جمال الدین حسین بن علی بن محمد بن احمد خزاعی، معروف به ابوالفتوح رازی، حدود ۴۸۰ هجری قمری در شهر ری به دنیا می آید و همان جا بزرگ می شود. سال های کودکی و جوانی را پیگیر و با علاقه پای درس استادان دانا و با فضیلت می نشیند و کم کم بزرگ دانشمندان روزگار می شود. پدر و عموزاده هایش ابوالوفا و عبدالرحمان رازی و مفید ثانی فرزند شیخ الطایفه از استادان ابوالفتوح در دوران جوانی بودند. تاریخ تولد او از مجهول مانده های تاریخ است و ۴۸۰ هجری قمری را از جمع و تفریق مشهورات تاریخ مثل دوران زندگی استادان و شاگردان و هم دوره ای های او تخمین زده اند.

تاریخ درباره شرح حال و ماجرای زندگی ابوالفتوح رازی به شدت فقیر است. رسیدن نسب او به نافع بن بدیل صحابی پیامبر (ص) تقریباً از معدود دانسته های قطعی کتاب های تاریخی درباره او است. اما از داده های پراکنده تاریخ درباره جمال الدین ابوالفتح رازی این طور بر می آید که در میانسالی دانش خود را در علوم دینی و ادبیات عرب و عجم به جایی می رساند که هم کلاس درسی راه می اندازد و عطش طلبه ها را پاسخ می دهد و هم مرجع مراجعه های روزانه مردم در علم دین و احکام می شود.

زبان فارسی را با زندگی میان پارسی زبانان و مطالعه متون اصیل فارسی عمیق و دقیق می شناسد و در مراوده با مردم کوچه و بازار به گویش های شیرین محلی هم رسیده است. عربی را سرکلاس علوم دینی به خوبی

یاد گرفته و از فقه و حدیث و علم رجال و تفسیر هم بیشتر دانستنی های زمانش را می داند و به ویژه همین امتیاز آخر او را واعظ و سخنران مقبول و مشهور شهر ری می کند.

ابوالفتوح در بده بستان های احکام شرع و قانون های عرفی، به زبان مردم رسیده و وقتی با این زبان ساده و البته شیوا و به دور از غلط های رایج گفتار مردم عامی، علم دین و سخن معیشت و حرف مذهب و مکتب را می زند، مردم، با هر مرتبه ای پای منبرش می نشینند و استقبال می کنند.

سخنرانی که اصالت علمی، دین و ایمان حساسی و خاندان عالم و دانشمندی دارد، اگر زبان مردم را هم خوب بلد باشد، هم کلاس درسش پرمشتری می شود و هم منبر وعظ و خطابه اش. سروکار ابوالفتوح رازی با اصلاح دین مردم کوچه و بازار بود و بدون اینکه خودش را کنار بکشد و به شاگرد پروری فکر کند، بیشتر وقت خود را در همین جلسه های عمومی و با مردم گذراند.

اما از کلاس های درس و بحث و حجره کوچک او در حرم حضرت عبدالعظیم دو شاگرد هم بیرون می آیند که به مرور زمان صاحب اسم و رسمی می شوند و عالم و دانشمند. یکی شیخ منتجب الدین ابوالحسن علی بن عبیدالله بن الحسین بن الحسن بن بابویه، که فهرست معروف منتجب الدین در جلد ۲۵ بحارالانوار را نوشته است و دومی رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب که "معالم العلماء" از نوشته های او است.

ابوالفتوح در طول عمر خود تألیف ها و نوشته های کم تعدادی دارد که در صحت نسبت دادن بعضی از این تألیف ها به او تردید است. اما به روایت دو شاگرد معروف او شرح شهاب الاخبار (شرحی بر کتاب معروف امثال و حکم و آداب مأخوذ از احادیث نبوی)، رساله یوحنا (رساله ای در ابطال مذهب اهل سنت از زبان یکی از نصاری به نام یوحنا)، رساله حسنیه (شرح مناظره یکی از کنیزان هارون الرشید به نام حسنیه با جمعی از عالمان سنی درباره حقانیت مذهب شیعه در حضور خلیفه که در نهایت همه را در بحث شکست داد) از نوشته های معتبر او است که دانشمندان و تاریخ نویسان دیر هم نسبت این کتاب ها را به

او دور از ذهن نمی دانند.

اما دلیل اصلی شهرت ابوالفتوح و ماندگاری نام او در تاریخ عالمان شیعه، تألیف تفسیر قرآنی روض الجنان و روح الجنان، اولین تفسیر فارسی شیعه امامیه است. این تفسیر ۲۰ جلدی که اولین تفسیر فارسی شیعی از قرآن کریم است، تفسیری جامع از قرآن کریم است، ویژگی های منحصر به فردی دارد.

از زندگی جمال الدین ابوالفتوح رازی که بزرگانی مثل علامه مجلسی، نوری خوانساری، محدث قمی و... در نوشته های خود با عنوان محقق دقیق، دانشمندی فقیه، واعظی شهیر، محدثی ادیب، و مفسری کبیر از او یاد می کنند، تاریخ کم و بیش همین اندک را می داند.

از خانواده و فرزندان ابوالفتوح فقط نام دو پسرش در تاریخ آمده، چون از عالمان عصر خود بودند؛ صدرالدین علی و تاج الدین ابوجعفر محمد که در کلاس درس پدرشان شاگردی می کردند.

مصادق های تاریخی نشان می دهد ابوالفتوح در نیمه قرن ششم (حدود سال ۵۵۴ هـ) در شهر ری از دنیا می رود. پیش از مرگ وصیت می کند در همان حجره درس حرم حضرت عبدالعظیم دفن شود و با این وصیت مقابل مرقد امامزاده حمزه به خاک سپرده می شود.

روایت ضعیف تاریخی می گوید محل دفن ابوالفتوح در اصفهان است اما ملا احمد اردبیلی و حمدالله مستوفی به ترتیب در حدیقه الشیعه و نزهة القلوب با مدرک های محکم تاریخی ثابت می کنند که به قطع و یقین قبر ابوالفتوح در حرم حضرت عبدالعظیم است و آرامگاهی که ادعا می شود در اصفهان متعلق به ابوالفتوح رازی است، در حقیقت قبر شیخ ابوالفتوح عجل شافعی است و این اشتباه تاریخی به دلیل همنام بودن دو نفر صورت گرفته است. بیشتر تاریخ شناسان بی شک و شبهه سخن حمدالله مستوفی و ملا احمد اردبیلی را پذیرفته اند و حال تاریخ با اطمینان کامل می گوید ابوالفتوح رازی مفسر بزرگ شیعیان در کنار مرقد امامزاده حمزه در حرم حضرت عبدالعظیم مدفون است. جایی که این روزها به رواق ابوالفتوح شهرت دارد.

تلوک



توصیه‌های کاربردی شیخ رجبعلی خیاط برای مشتاقان سیر و سلوک

چشم‌تان باز می‌شود

قرار نیست برای طی طریق و سیر و سلوک کارهای عجیب و غریبی کرد. هیچ عارف حقیقی انسان را به انجام این قبیل کارها که گاهی این روزها در گوشه و کنار می‌شنویم توصیه نمی‌کند. شیخ رجبعلی خیاط از آن دست افرادی است که مسیر سلوک را پیموده و خواندن حکایت‌های او هر کسی را به وجد می‌آورد. چند نمونه از توصیه‌های ساده اما راه‌گشای شیخ رجبعلی خیاط را آورده‌ایم تا انشاءالله برای طالبان حقیقت هم راه‌گشا باشد.

می‌شنوید. اگر انسان چشم دل خود را از غیر خدا پرهیز دهد، خداوند به او نورانیت می‌دهد و او را به میانی الهیات آشنا می‌کند. اگر کسی برای خدا کار کند، چشم دلش باز می‌شود. دعا کنید که خداوند از کوری و کوری نجاتتان دهد، تا انسان غیر خدا را می‌خواهد هم کر است و هم کور.

چهار گنج

اگر کسی طالب راه نجات باشد و بخواهد به کمال واقعی برسد و از معانی توحید بهره‌بردار، باید به چهار چیز تمسک کند:

اول: حضور دایم، دوم: توسل به اهل بیت (ع)، سوم: گدایی شبها، و چهارم: احسان به خلق.



صفای باطن

صبح‌ها سوره صافات و شب‌ها سوره حشر را بخوانید به صفا و پاکی باطن میرسید و اسم اعظم خدا در آیات آخر سوره حشر است.

شفای بیماری

هنگام بیماری یا مشکلات این ذکرها را بگویید: رب انی مغلوب فانتصر و انت خیر الناصرین اللهم صل علی محمد و آل محمد یا من اسمه دوا و ذکره الشفا صل علی محمد و آل محمد.

زیارت عاشورا

در عالم معنا به من الهام کردند که زیارت عاشورا بخوان. رفقا تا زنده اید هر روز زیارت عاشورا بخوانید.

غلبه بر شیطان

جناب شیخ رجبعلی ذکر یا خیر حبیب و محبوب صل علی محمد و آل، را بعد از دیدن نا محرم بسیار مؤثر و کارساز می‌دانستند و بارها این ذکر را سفارش و توصیه فرمودند تا از وسوسه شیطان در امان باشیم، می‌گفتند: چشم‌ت به نامحرم می‌افتد، اگر خوش‌ت نیاید که مریضی! اما اگر خوش‌ت آمد، فوراً چشم‌ت را ببند و سرت را پایین بینداز و بگو: یا خیر حبیب... یعنی: خدایا من تو را می‌خواهم، این‌ها چیه، این‌ها دوست داشتنی نیستند، هر چه که نباید دلبستگی نشاید.

برای خدا

اگر مواظب دلتان باشید و غیر خدا را در آن راه ندهید آن چه را دیگران نمی‌بینند شما می‌بینید و آن چه را دیگران نمی‌شوند شما

شبی یک ساعت دعا بخوانید اگر حال دعا نداشتید باز هم خلوت با خدا را ترک نکنید. بیداری در ثلث آخر شب آثار

عجیبی دارد هر چیزی که از خدا بخواهی از گدایی سحرها می‌توانی به دست آوری وقت ملاقات و رسیدن به وصال حضرت حق هنگام سحر است.



راز خلقت

شبی در حالت انس با خدا بودم التماس کردم که بدانم راز خلقت چیست؟ به من فهماندند راز خلقت احسان به خلق است. اگر می‌خواهی به خدا برسی و به حقیقت توحید راه پیدا کنی به خلق خدا احسان کن. بار توحید سنگین و خطرناک است و هر کس توان آن را ندارد. ولی احسان به خلق تحمل آن را آسان میکند.

دستور العمل

- ۱- مداومت بر ذکر: لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم
- ۲- ذکر: یا دائم یا قائم
- ۳- صبح و شب سیزده بار بگویید: اللهم لك الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان
- ۴- اما آخرین ذکر یکی از قسمت‌های دعای ادریس (ع) است، یا زکی الطاهر من کل آفت بقدره

محبت خداوند

فرستادن صلوات تا چهل شب برای ایجاد دوستی خدا در دل مناسب است.



پنجره

هیچ پنجره‌ای بسته نیست

www.Panjerehweekly.com





جایگاه سیاسی و اجتماعی
حضرت فاطمه زهرا سلام الله
علیها در دوران بعد از رحلت
پیغمبر اسلام صلی الله علیه و
آله چگونه بود؟



رسالت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ابعاد گوناگون سیاسی، فکری، اعتقادی، مبنایی، هدایتی و حتی اقتصادی دارد؛ یعنی می‌خواهد یک مسیر سالم را برای جامعه مطرح کند که از خلال آن مسیر، جامعه به یک افق روشن و سرانجام نیک برسد. این رسالت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهاست و اگر به طور جامع نگاه کنیم و تاریخ گذشته را به حال تبدیل کنیم، شرايطی به وجود می‌آید که امروزه هم می‌توان آن را ترسیم کرد به صورتی که تنها یک درک ابتدایی از رسالت آن حضرت نباشد. از حضرت امیرالمومنین که حق او در ماجرای سقیفه تضییع شده دفاع می‌کند و جامعه‌ای که به سکوت و اداشته شده را متحول می‌کند که مسیر را درک کنند و از حق دفاع کنند.

بنابر این در حقیقت، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مظلومه‌ای است که دختر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ و این یک تناقضی است که جامعه در آن حیران مانده است. چرا که بزرگ‌ترین شخصیت بازمانده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، معترض آن چیزی است که بر سر خاندان آن حضرت آمده و در حقیقت معترض کسانی است که بر اسلام حکومت می‌کنند.

■ چطور شد که تبیین مسیر هدایت در چنین شرایطی، به عهده حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها قرار گرفته بود؟

بعد از رحلت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، جامعه به سکون فرو رفته و در پی منافع و مصالح خودش بود. حتی شمشیر زنان بدر و احد و خیبر و خندق همگی سکوت کردند و تنها این بانوی عظیم‌الشأن بود که باید هدایت می‌کرد و راه‌انسان می‌داد. همه می‌دانند و در تاریخ آمده که در زمان آن حضرت جامعه به مسیری غیر از آنچه باید، منتهی شد. به تعبیر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها، مردم صدای چکش انحراف را می‌شنیدند که بر جامعه می‌خورد و جامعه ترک بر می‌داشت و در نتیجه مسیرها از هدایت دور می‌شد. این چیزی بود که باید همه مردم را از آن آگاه می‌کرد و مسیر هدایت را نشان می‌داد.

از طرف دیگر بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مشکلاتی هم پیش آمده بود؛ از جمله وقایع رده (جنگ‌های ارتداد) در یازده نقطه از شبه جزیره عرب اتفاق افتاده بود و مردم احساس خطر می‌کردند و عده‌ای برای حفظ آرامش، تمکین کردند.



دکتر آیینه‌وند معتقد است که بیان مواضع نباید باعث اختلاف شیعه و سنی شود

دلیل دفن شبانه را اهل سنت هم می‌دانند

مریم مرتضوی

رفت و آمد مدام دانشجویانش نشان‌دهنده مشغله زیاد ایشان است به ما ثابت می‌کند که ایشان، اهمیت زیادی برای موضوع گفت‌وگو قائل شده است. دکتر آیینه‌وند در خلال گفت‌وگو، مدام بر ضرورت حفظ وحدت شیعیان و اهل تسنن تحت لوای اسلام تأکید می‌کند و آن را لازمه حفظ اسلام می‌داند؛ چه اینکه باور دارد اهل سنت و شیعه در مقابل هم نیستند بلکه مسیر اتصال هر کدام به سرچشمه با دیگری متفاوت است.



بعد از رحلت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، جامعه به سکون فرو رفته و در پی منافع و مصالح خودش بود. حتی شمشیر زنان بدر واحد و خیبر و خندق همگی سکوت کردند

در چنین شرایطی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در حقیقت فراتر از این ها، به ماجرا نگاه می کردند و معتقد بودند که به دلیل حوادثی که پیش آمد که ناحق بوده و در پی مقاصد سیاسی و ایدئولوژی و قبیله ای است، نباید به خاطر این مقاصد کوتاه، انسان راهی را بپیماید که مردم مسیر هدایت را فراموش کنند. باید راه حق را به مردم نشان داد اما در این راه ممکن است حادثه های پیش آید که در این صورت هم نباید از مسیر اصلی خارج شد.

در این شرایط حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها هم به مسیر جامعه به عنوان خط اصلی نظر داشتند و هم خطی را که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معرفی کردند و حضرت امام علی علیه السلام باید آن را ادامه می دادند، دنبال کردند.

■ در واقع رسالت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نشان می دهد که شاخصه و میزان حق و باطل در جامعه چیست و اگر حکومت به دست حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام باشد، این جامعه به کجا خواهد رسید. اما مردم با این رویکرد چطور بر خور دگر دند؟

در حوادثی که دیگران آن را کوتاه و مقطعی نگاه می کردند و بهانه می آوردند که از آن مسیر کنار بکشند و هر کدام خود را به بهانه ای مشغول کرده بودند، آن حضرت نگاه جمعی به عمق و طول حوادث داشتند در عین اینکه حوادث را عرضی هم نگاه می کردند.

به نقل از تاریخ، در آن زمان رسالت و وصایت پس از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بر عهده حضرت علی علیه السلام بود، البته رسالت در ادامه نبوت و هدایت خلق به عهده وصی بود که حضرت امیر المومنین امام علی علیه السلام بود و شرایطی پیش آمد که حضرت نمی توانست رسالت خود را ادامه دهد.

این انقطاع که میان رسالت و وصایت حاصل شده بود، در نتیجه حرکتی در جامعه بود که حتی عده ای از اصحاب و نخبگان هم به این حرکت اعتماد کرده و سکوت کردند و بنابر این مسیر برای بسیاری از افراد گم شده بود.

در این زمان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها تصمیم داشت که مسیر حق را از باطل مشخص کرده، شاخص رسالت را تعیین و مردم را از این بحران ها و گمراهی ها نجات دهد تا مردم گرفتار راه های انقطاعی و عرضی نشوند، بلکه بتوانند به انتهای مسیر نظر کنند و بر حق باشند.

■ نگاه اهل سنت به عصمت و شخصیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها چگونه است؟

اهل بیت پیامبر اسلام صلوات الله علیهم اجمعین مورد احترام همه هستند ولی برداشت ها متفاوت است. مثلاً غالب بزرگان اهل سنت، ائمه اطهار علیهم السلام را قبول دارند ولی معتقدند که پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، مردم جانشین آن حضرت را انتخاب کردند. اما ما شیعیان، بر این باور هستیم که ادامه دهندگان راه رسول خدا صلی الله علیه و آله، ائمه اطهار علیهم السلام هستند که معصوم بوده و علم لدنی دارند و از سوی خدای تبارک و تعالی انتخاب شده اند طبق آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما رسیده است، اسامی ایشان هم معلوم شده و امام عصر، ما، حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

اما نگاه اهل سنت به ائمه اطهار علیهم السلام این است که ایشان، بزرگانی قابل احترام هستند ولی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امر انتخاب به شورا واگذار شده و ادامه ای وجود ندارد.

ما باید وحدت اسلامی را حفظ کنیم، در عین اینکه لازم است ماجرایی اتفاق افتاده تاریخی را بیان کنیم. اما نباید بیان موضع های شیعه و اهل سنت باعث اختلاف میان آن ها شود و از سوی دیگر هیچ کسی هم نباید از محتوای فکری و عقیدتی خودش عقب نشینی کند.

شیعه و سنی، باید هر کدام نگاه خود را مطرح کند و این برداشتی است که ما از طریق خاندان وحی و اهل بیت علیهم السلام به آن رسیده ایم. یعنی مسیر اطمینان آوری است. تفسیر و توجیه اهل

سنت هم برای خودشان محترم بوده و به آن عمل می کنند.

در مورد عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها رسالت و هدایت خلق خدا بعد از حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر عهده ائمه طاهرین صلی الله علیهم اجمعین است اما اهل سنت معتقد هستند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، عصمت به فعل جامعه اسلامی منتقل می شود یعنی مردم وقتی کسی را انتخاب می کنند، این فعل و حرکت انتخاب، معصومیت و عصمت دارد که به فعل جامعه منتقل می شود. به عبارت دیگر اهل سنت بر این باورند که وقتی مردم، شخصی را انتخاب می کنند آن انتخاب، عصمت بوده و خالی از هر خطایی است و باید آن را پذیرفت. آن ها می گویند ما پشت سر امام غالب هستیم که بر جامعه غلبه پیدای می کند، پس در این صورت هیچ کس نباید در برابر این امام غالب بایستد چون بر اساس فعل مردم

غالب شده است.

در حالی که در نگاه شیعیان، معصومیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ائمه اطهار علیهم السلام منتقل شده و ایشان سکان دار هدایت جامعه هستند که خلق خدا را هدایت می کنند ضمن اینکه خلق خدا هم آگاه و مختار هستند.

به طور کلی اهل سنت، فعل عصمت را منتسب به انتخاب و گزینش می کنند. در حالی که شیعیان ائمه اطهار علیهم السلام را معصوم می دانند.

در مورد شخصیت حضرت زهرا، اهل سنت آن حضرت را محترم و تنها یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند ولی معتقد هستند که نگاهی که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نسبت به حضرت امیر المومنین امام علی علیه السلام داشته، الزام دینی ندارد. اما در عین حال تمام حرکات و اعمال آن حضرت را در شأن یک انسان عادل و هدایتگر می دانند. ولی معتقد هستند که از بعد سیاسی، الزامی وجود ندارد.

نگاه اهل سنت به ائمه اطهار علیهم السلام این است که ایشان، بزرگانی قابل احترام هستند ولی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امر انتخاب به شورا واگذار شده و ادامه ای وجود ندارد

■ پس این نگاه به آن معنی است که اهل سنت برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام احترام شخصی و قلبی قائل هستند اما احترام ولایی قائل نیستند.

بله. آن ها ائمه اطهار علیهم السلام را انسان های برگزیده و پاک و وارسته می دانند اما باور دارند که فعل و حرکت آن بزرگان برایشان حجت باشد. به این معنا که می گویند خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله محترم هستند و کسی که خاندان آن حضرت را احترام کند، در حقیقت آن حضرت را احترام کرده است.

بنابر این در مجموع اهل سنت نگاه احترام آمیزی نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام دارند و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حد بالایی قبول دارند و معتقدند که همه اصحاب آن حضرت محترم و معزز هستند.

در حالی که ما، شیعیان، معتقد هستیم که شأن هر یک از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به فعل و حرکتش شناخته می شود چون معصوم نیستند. بنابر این افرادی از میان صحابه مورد احترام هستند و نمی توان ادعا کرد که همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد احترام بوده و بری از گناه هستند. همه این ها نگاه کلامی و اعتقادی است و هیچ کسی نباید نگاه دیگری را تخطئه و حمله کند. هر کسی می تواند از نگاه خودش دفاع کند. چون وقتی مادر

شیعه‌وسنی، باید هر

کدام نگاه خود

را مطرح کند

و این برداشتی

است که ما از

طریق خاندان

وحی و اهل

بیت به آن

رسیده‌ایم



در نگاه شیعیان

معصومیت

چرا بعد از رسول

خدا به ائمه

اطهار منتقل

شده و ایشان

سکان دار

هدایت

جمع

هستند



ما معتقد هستیم که

حضرت فاطمه

در اثر صدماتی

که دیدند به

شهادت رسیدند

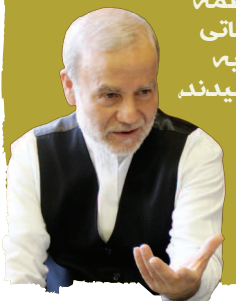
در حالیکه

از وضع

حکومت

ناخرسند

بودند



مردم صدای چکش

انحراف را

می شنیدند که بر

جامعه می خورد

و جامعه ترک

بر می داشت و

در نتیجه

مسیر ما از

هدایت دور

می شد



روایت را می پذیرد. به بیان دیگر، دو دهه بودن ایام فاطمیه بر اساس اسناد کلامی و روایی است، نه اسناد تاریخی. از نظر تاریخی، مورخ نوشته است که این اتفاق در فلان زمان روی داده است اما احتیاط می کنیم.

■ یعنی یک سند تاریخی محکم و مستدل در این باره وجود ندارد که تاریخ دقیق و نحوه شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را ثابت کرده باشد؟

طبق اسناد تاریخی مورد قبول، فاطمیه دوم مورد تأیید است و اصطلاح «توفیه» را در مورد شهادت حضرت نوشته اند. در این مورد باید توجه داشت که در اسناد تاریخی اصطلاحاتی مثل «قتل» و «توفیه» به کار برده شده است، اما چه بنویسند «توفیه» چه «قتل»، ما شیعیان معتقدیم که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بر اثر صدماتی که دیدند به شهادت رسیدند. این میراثی است که از طریق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده و طبق آن عمل می کنیم.

در مورد تاریخ شهادت هم هیچ اشکال ندارد که وقتی در مورد زمان دقیق شهادت حضرت یقین نداریم، به احتیاط رفتار می کنیم و هم اولی را می گیریم و هم دومی را.

■ نحوه شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از نگاه شیعه و اهل سنت چگونه است؟

همانطور که اشاره کردم ما شیعیان معتقد هستیم که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در اثر صدماتی که دیدند به شهادت رسیدند، در حالیکه از وضع حکومت ناخرسند و ناخشنود بودند. پس طبق حدیث شریف نبوی، هر کسی که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از او ناخرسند باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از او ناخرسند است و هر کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از او ناخرسند باشد خداوند تبارک و تعالی از او ناخرسند است. در هر صورت کسی که در راه آرمانی و برای دفاع از حق، صدمه می بیند و در اثر آن صدمه فوت می کند، او شهید در مسیر الهی است. بر این اساس، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها به شهادت رسیدند، چه مورخ آن را شهادت ثبت کرده باشد یا وفات. اما اهل سنت معتقدند که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها با خلافت درگیر بوده و اعتراضاتی داشته اما در حقیقت به مرگ طبیعی فوت کرده و در اثر صدمات نبوده که در سن جوانی از دنیا رفته اند.

مقابل فکر و جریانی قرار می گیریم که با ما اختلاف دارد؛ باید خودمان را به مردم معرفی کنیم تا نسبت به ما شناخت پیدا کنند، نباید به جریان روبرو حمله کنیم. در مجموع شیعه و سنی نباید به دیدگاه و باور دیگری حمله کند. این چیزی است که با عنوان «وحدت اسلامی» شناخته شده است. امام خمینی رحمه الله علیه می فرمودند که حتی اگر بخواهیم ولایت حضرت امیر المومنین علیه السلام را اثبات کنیم، باید احتیاط کنیم تا با برادران اهل سنت دچار اختلاف نشویم. در واقع اگر ولایت را بهانه کرده و ایجاد اختلاف کنیم، مرتکب گناه شده ایم. چرا که ولایت محترم است و همه شیعیان از آن دفاع می کنند اما آن را بهانه اختلاف قرار نمی دهند.

■ نظر اهل سنت درباره فاطمیه چیست؟ چرا تاریخ شهادت آن حضرت در قالب ایام فاطمیه اول و دوم مطرح شده است؟

دیدگاه اهل سنت درباره شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها با باور و دیدگاه شیعه تفاوت دارد. حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از اینکه از جامعه مکه ر شدند، متزوی از سیاستمداران شدند و به این طریق از حاکمان جامعه اظهار ناخرسندی کردند. در آن زمان رسم بر این بود که وقتی شخصی مهمی از دنیا می رفت، حاکمان اسلامی در تشییع جنازه او حاضر شده، بر او نماز می خواندند و پیکرش را تشییع می کردند. اما حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نمی خواستند کسی از حاکمان وقت بر پیکر مطهرشان نماز بخواند، چون از فعل حاکمان عصر خود ناخرسند بودند و بنابراین به طور پنهانی دفن شدند. به همین دلیل است که محل دفن نامشخص بوده و تاریخ آن در فاطمیه اول و دوم مستتر مانده است.

■ اینکه شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در دهه اول یا دوم اتفاق افتاده، موضوع محکم و مستدلی است؟ در اسناد تاریخی در این باره چه چیزی ثبت شده است؟

اسناد تاریخی با اسناد کلامی تفاوت دارد. در اسناد تاریخی آمده است که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در یک تاریخ مشخص رحلت کرده اند. اما منابع کلامی که در اختیار ماست، تردید دارد که روایت اول درست است یا روایت دوم؛ و به همین دلیل هر دو

این انقطاع که میان رسالت و وصایت حاصل شده بود، در نتیجه حرکتی در جامعه بود که حتی عده ای از اصحاب و نخبگان هم به این حرکت اعتماد کرده و سکوت کردند

می توانند آن حضرت را در قامت یک بانوی هدایت گریشناسند.

مباحثی که اتفاق افتاده رانفی نکنیم و آن را از نگاه مکتب شیعه و اهل سنت تحلیل و بررسی کنیم، اما آن را وسیله ای برای تفرقه افکنی و اختلاف میان امت اسلامی نکنیم. چون ممکن است این نگاه ها تشدید شود و مادر شریطی هستیم که جامعه اسلامی به وحدت نیاز دارد.

باید توجه داشت که شیعه و اهل سنت در لوای پرچم اسلام، آنقدر باهم مشترکات دارند که نمی توان آن را نادیده گرفت مانند رب واحد، پیغمبر واحد، کتاب آسمانی واحد، اهداف واحد و... این فرقه های دینی در میان شیعه و اهل سنت نباید زمینه اختلاف شود، ضمن اینکه باید حوادث را حفظ کرد اما نباید تفسیرهایی کرد که هر دو طرف را تند کند و باعث اختلاف در بین امت اسلامی شود. مانند آنچه که در شبه قاره و جزیره العرب اتفاق می افتد، این هاطبق اخلاقی گناه است.

باید ولایت و وصایت را با زاویه های دید جدید به مردم معرفی کنیم، نه بر اساس نگاه های گذشته که در تفسیرهای حاشیه بوده است. امروزه شیعه و اهل سنت، هر دو در صحنه هستند و هر کدام باید تفسیر واقع نگرایه ای از حقایق داشته باشند. بنابراین باید برای نسل جدید فهم دینی را روشن کنیم، نه اینکه از دین عقب نشینی کنیم و شاخ و برگ زائد به آن بیفزاییم. یعنی باید حقیقت فاطمیه و عاشورا را به گونه ای بیان و تفسیر سیاسی و اعتقادی کنیم، که نسل جوان آن را به درستی بفهمد و درک کند.

■ **چطور حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را معرفی کنیم که هم جنبه های شخصیتی ایشان حفظ شود و هم وحدت اسلامی میان شیعه و سنی محفوظ بماند؟**

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در حقیقت از نگاه تمام امت اسلامی، قدیسه عالمه متفکر نخبه مورد اعتماد مصلح است. البته نگاه شیعه به حضرت، نگاه هدایت گرانه است و این ویژگی ها در الگوهای مختلف اعتقادی، فکری، سیاسی، اقتصادی و... متفاوت است. در واقع باید حضرت را طوری معرفی کنیم که مشخص شود ایشان به عنوان یک زعمیم اجتماعی چه کمکی می تواند به ما بکنند.

■ **تحلیل اهل سنت برای وفات حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها چیست؟ از دیدگاه آن ها چرا تاریخ و محل دفن دختر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نامشخص است؟**

دلیل نامشخص بودن زمان و محل دفن حضرت را اهل سنت هم می دانند.

■ **یعنی به این قضیه اذعان دارند که حضرت از حاکمان زمان ناخشنود بودند؟**

بله. وقتی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نمی خواستند کسی از زمان و محل دفنشان باخبر باشد و کسی از حکومت در تشییع پیکرشان حاضر نباشد، در واقع نارضایتی خود را از حاکمان زمان اعلام کرده اند. اهل سنت می خواهند بگویند ناخرسندی به این معنا که شیعه می گویند نبوده، اما خودشان درگیری ها و نارضایتی حضرت از حاکمان زمان را قبول دارند.

■ **موضوع دیگری که قابل بحث است گریه های حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. برخی این ماجرا را طبیعی می دانند و آن را به معنی گریه دختر در سوگ پدر تعبیر می کنند و برخی آن را با انگیزه های سیاسی و برای بیداری جامعه تحلیل می کنند. نگرانی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها برای شخص خودشان نبوده چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان مژده داد که «تو اولین نفر از اهل بیت من هستی که در بهشت به من ملحق خواهی شد».**

بنابراین نگرانی حضرت برای جامعه بوده و حوادثی که برای مردم اتفاق خواهد افتاد. اهل سنت هم این تفسیر را به نوعی قبول دارند. یعنی گریه های حضرت به نوعی برای بیدار کردن وجدان جامعه بوده است. چون وقتی یک رهبر و هادی گریه می کند، همه می دانند که گریه شخصی نیست، بلکه نگرانی از بابت جامعه دارد و ناخرسند است که آن را به زبان اشک بیان می کند.

■ **برای شناخت جامع و کامل شخصیت حضرت چه باید کرد؟**

مسئله عمده است این است که شخصیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را به عنوان الگو برای جامعه مطرح کنیم تا مردم بدانند که چگونه

در حقیقت حضرت فاطمه زهرا مظلومه ای است که دختر پیغمبر اسلام است؛ و این یک تناقض است



حضرت زهرا معترض آن چیزی است که بر سر خاندان آن حضرت آمده و در حقیقت معترض کسانی است که بر اسلام حکومت می کنند



بعد از رحلت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله جامعه به سکون فرو رفته و در پی منافع و مصالح خودش بود



در مجموع شیعه و سنی نباید به دیدگاه و باور دیگری حمله کند. این چیزی است که با عنوان «وحدت اسلامی» شناخته شده است





درباره تاریخ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها روایات مختلف و متضاد است. از چهل روز تا شش ماه بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله.



میان علمای شیعه، دو تاریخ مشهور و مقبول است: یکی هفتاد و پنج روز بعد از رحلت پیامبر صل الله علیه و آله و دیگری نود و پنج روز. با توجه به رحلت پیامبر اسلام صل الله علیه و آله در بیست و هشتم صفر، بنا به روایت ۷۵ روز، در مورخه سیزدهم تا پانزدهم جمادی الاول، شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها است و این ایام را فاطمیه اول می خوانند اما بنا به روایت ۹۵ روز، شهادت حضرت سلام الله علیها در سوم تا پنجم جمادی الثانی است و این ایام را فاطمیه دوم می خوانند. بنابراین؛ ایام فاطمیه جمعا ۶ روز می

کنکاشی در روایات مربوط به شهادت صدیقه طاهره سلام الله علیها

فاطمیه اول یا فاطمیه دوم؟

باراز فاطمی

روزهای آخر ماه صفر که می شود، همه بشارت آمدن ربیع را می دهند اما درست در همان روزهاست که نسبت به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله هتک حرمت می کنند و داغی عظیم بر دل شیعیان می گذارند. این پس از اهانت به حضرت زهرا سلام الله علیها آن حضرت چند ماه زندگی کرده اند، مورد اختلاف است. راویان معتبر، تاریخ های مختلفی را عنوان می کنند که در این مجال در این باره جستجو کرده ایم.

کوچه بنی هاشم که در حال حاضر تخریب شده است



اشوب سروی، ابی الفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی، ذهبی مورخ مشهور، عمر رضا کحاله از علمای معاصر اهل سنت و احمد بن یحیی معروف به «بلادری» و ابن ابی الحدید معتزلی اختصاص دادیم تا بدانیم واقعیت شیعه از زبان سنی ها چگونه بیان شده است.

ابن قتیبه دینوری، قرن سوم هجری

ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (معروف به ابن قتیبه) در گذشته به سال ۲۷۶ هجری، در کتاب خود بنام «الامامه والسیاسة» تحت عنوان «کیف کانت بیعه علی ابی طالب کرم الله وجهه» (علی کرم الله وجهه چگونه بیعت کرد) با ذکر سند از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری روایت کرده که گفت: همانا روزی ابوبکر از عده ای که از بیعت با او سرپیچی کرده و نزد علی علیه السلام جمع شده بودند، سراغ گرفت. پس عمر را به دنبال آنها - که در خانه ی علی جمع شده بودند - فرستاد، پس آنها از خارج شدن از خانه خودداری نمودند، در این هنگام عمر دستور داد که «هیزم حاضر کنید» و خطاب به اهل خانه گفت: قسم به آن کس که جان عمر در دست اوست باید خارج شوید و الا خانه را با اهلش به آتش می کشم! شخصی به عمر گفت: ای ابا حفص، آیا می دانی در این خانه فاطمه است؟! گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد باز در همان کتاب جلد ۱ صفحه ۱۳ با ذکر سند آمده است... پس از چندی که گذشت

طبری شیعی

همچنین مرحوم طبری شیعی در کتاب دلایل الامامه به سلسله اسناد خود روایاتی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت می فرماید: حضرت صدیقه طاهره علیها السلام در ماه جمادی الاخر روز سه شنبه، سه روز از ماه گذشته در سال ۱۱ هجری از دنیا رفتند. این دو روایت مبنای مورد اتخاذ غالب علمای شیعه من جمله سید طاووس در کتاب شریف اقبال می باشد.

کلینی

اما دسته دوم دیگری از روایات صحیحیه هم این مدت را ۷۵ روز ذکر کرده اند از جمله این روایات، روایت مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام است که حضرت می فرماید: «بدروستی که توقف فاطمه علیه السلام در این دنیا پس از پدر گرامیش ۷۵ روز بود.» این دسته از روایات هم مبنای نظر برخی از علمای شیعه از جمله مرحوم کلینی گردیده. البته ممکن است دلیل اختلاف در این دو دسته از روایات صحیحیه رایج نبودن نقطه گذاری بر کلمات در زمان صدور روایات باشد. توجه به شباهت «خمسسه و سبعون» با «خمسسه تسعون» موید این معنا است.

راویان سنی چه می گویند؟

در این مجال بخشی را هم به آثار و تالیفات بزرگانی اهل سنت مانند ابن قتیبه، ابن شهر

باشد، ۳ روز در ماه جمادی الاول و ۳ روز در ماه جمادی الثانی. فاطمیه اول از ۱۳ تا ۱۵ جمادی الاول است و فاطمیه دوم از سوم تا پنجم جمادی الثانی است. ظاهراً علت اینکه سه روز در هر ماه بعنوان روز شهادت آن حضرت سلام الله علیها معرفی شده است به این دلیل است که این احتمال وجود دارد که ماههای قمری از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، ۲۹ روز بوده باشند، حال آنکه در صورت کامل بودن ماههای قبل، روز شهادت ۱۳ جمادی الاول و یا سوم جمادی الثانی خواهد بود. چرا که طبق تقویم، حداکثر سه ماه قمری ۲۹ روزه و حداکثر ۴ ماه قمری ۳۰ روزه می توانند پشت سر هم قرار گیرند. اما در عرف، به دهه دوم جمادی الاول، از دهم تا بیستم جمادی الاول که بنابر قول ۷۵ روز، شهادت آن بانوی بزرگوار در آن واقع شده است دهه فاطمیه اول و به دهه اول جمادی الثانی از اول تا دهم جمادی الثانی، که طبق قول ۹۵ روز، شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها در آن واقع شده است، دهه فاطمیه دوم گفته می شود.

علت بروز اختلاف در روز شهادت

در مورد تعداد روزهایی که حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها پس از رحلت پدر بزرگوارشان در قید حیات بوده اند در میان کتابهای تاریخی اختلاف وجود دارد. بعضی از مورخین مثل یعقوبی این زمان را چهل روز و کسانی مثل عایشه، دختر ابی بکر، این مدت را شش ماه و گروهی دیگر هشت ماه ذکر کرده اند.

علامه مجلسی

اما در میان این اقوال، آن قولی که برای ما قابل اعتنا است روایات رسیده از ناحیه ائمه هدی علیهم السلام می باشد، به نقل مرحوم علامه مجلسی، مرحوم ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین اینگونه اظهار نظر کرده: مدت زمان حیات فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مورد اختلاف قرار گرفته است، به طوری که کمترین زمان ذکر شده در این رابطه ۴۰ روز و بیشترین زمان هشت ماه می - باشد، اما آنچه نزد ما مسلم و مورد قبول است روایات رسیده از امام باقر علیه السلام است که حضرت می - فرماید: بدروستی که زمان رحلت صدیقه کبری سلام الله علیها سه ماه بعد از رحلت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بود.



را به گردن نینداخته بودم...ای کاش خانه فاطمه را تفتیش نکرده و مورد هجوم آن عده قرار نداده بودم، اگر چه با من اعلان جنگ می کردند.

بلاذری؛ قرن سوم

احمد بن یحیی معروف به «بلاذری» در گذشته سال ۲۷۹ هجری در کتاب خود بنام «انساب الاشراف» می گوید: ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی علیه السلام، به دنبال وی فرستاد، پس علی علیه السلام بیعت نکرد. در این هنگام عمر با شعله‌ای آتش روانه خانه علی علیه السلام شد. فاطمه علیها السلام در پشت درب با او مواجه شده و گفت: ای پسر خطاب آیا تو را در حال آتش زدن خانه ام می بینم؟ عمر گفت: آری! و آن چنان به این عمل مُصر و محکم هستم، چنانکه پدرت بر دینی که آورده بود محکم بود. بلاذری در همان کتاب، صفحه ۵۸۷، حدیث شماره ی ۱۱۸۸ از ابن عباس روایت می کند: زمانی که علی از بیعت خودداری نمود و در خانه کناره گیری کرده بود، ابوبکر عمر را به سوی علی فرستاد و به وی دستور داد علی را با بدترین صورت نزد من حاضر کن! پس چون عمر نزد علی آمد، بین آن دو سخنانی رد و بدل شد. علی گفت: ای عمر بدوش که نیمی از آن مال توست، به خدا قسم آنچه امروز تو را چنین بر امارت و حکومت ابوبکر حریص کرده چیزی نیست جز آنکه فردا حکومت را به تو بسپارد!

فاطمه دختر رسول خدا بود، لکن محسن ابن علی در سن کودکی درگذشت!

شهرستانی؛ قرن ششم

أبی الفتح محمد بن عبدالکریم بن أبی بکر احمد شهرستانی (در گذشته سال ۵۴۸ هجری) در کتاب خود بنام «الملل و النحل» می گوید: «همانا چنان ضربه ای به شکم فاطمه علیها السلام در روز بیعت زد که فاطمه علیها السلام جنین خود را از شکم انداخت».

مورخ مشهور، ذهبی؛ قرن هشتم

ذهبی مورخ مشهور (در گذشته ی سال ۷۴۸ هجری) در کتاب خود بنام «لسان المیزان» با ذکر سند می گوید: «محمد بن احمد حماد کوفی» (از حافظین حدیث اهل سنت) گفته است: «بدون شک چنان لگدی به فاطمه علیها السلام زد که محسن از او سقط شد».

عمر رضا کحاله؛ از علمای معاصر اهل سنت

عمر رضا کحاله از علمای معاصر اهل سنت، در کتاب خود بنام «اعلام النساء» با ذکر سند می گوید: تا آنکه ابو بکر از عده‌ای که از بیعت با او سر باز زده و تخلف کرده بودند و نزد علی بن ابی طالب علیه السلام جمع شده بودند- مانند عباس و زبیر و سعد بن عبادة- سراغ گرفت، و در خانه فاطمه علیها السلام از بیعت با ابوبکر باز ننشسته بودند. پس ابوبکر، عمر بن الخطاب را بسوی آنان فرستاد. عمر روانه منزل فاطمه علیها السلام شده و فریاد کشید و آنان را به خارج از خانه جهت بیعت فراخواند. آنان از بیرون آمدن خودداری کردند، در این هنگام عمر هیزم طلبیده و گفت: قسم به آن کس که جان عمر در دست اوست یا از خانه خارج می شوید و یا آنکه خانه را با اهلش به آتش می کشم. شخصی به عمر گفت: ای ابا حفص (کنیه عمر)، در این خانه فاطمه علیها السلام است! عمر گفت: اگر چه فاطمه در این خانه باشد، آن را به آتش می کشم!

یعقوبی

یعقوبی در تاریخ خود نقل می کند: زمانی که ابوبکر مریض شد، یعنی در همان مرضی که مرد، عبدالرحمن بن عوف به عیادت او رفته و از او پرسید: ای خلیفه پیامبر حالت چگونه است؟ ابوبکر گفت: همانا من بر هیچ چیز تأسف نمی خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم...اما آن سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم: ای کاش قلاعه خلافت

عمر به ابوبکر گفت بیا تا نزد فاطمه علیها السلام برویم، چرا که ما او را به غضب درآورده ایم. پس به اتفاق یکدیگر نزد فاطمه علیها السلام رفته واز او اجازه ورود گرفتند، لکن فاطمه علیها السلام به آنها اجازه ی ورود نداد، ناچار نزد علی علیه السلام آمده و با او سخن گفتند، تا آنکه آنها را بر فاطمه علیها السلام وارد کرد. پس همین که آن دو نزد فاطمه علیها السلام نشستند، فاطمه علیها السلام صورت خود را به دیوار برگرداند. در این هنگام آن دو به فاطمه علیها السلام سلام کردند، لکن او جواب سلام آنها را نداد، لذا ابوبکر شروع به سخن کرده و گفت: ای حبیبی ی رسول خدا آیا ما در مورد ارث پیامبر و همچنین در مورد شوهرت تو را به غضب در آوردیم؟ فاطمه علیها السلام گفت: چه می شود تو را، که اهل و خانواده ات از تو ارث ببرند، لکن ما از محمد صلی الله علیه و آله ارث نبریم! سپس فرمود: آیا اگر حدیثی از پیامبر را به یاد شما بیاورم قبول می کنید، و به آن اعتقاد پیدا می کنید؟ عمر و ابوبکر گفتند: آری. پس فاطمه گفت: شما را به خدا قسم آیا از پیامبر نشنیدید که می گفت: «رضایت فاطمه، رضایت من و غضب فاطمه، غضب من است. پس هر کس فاطمه دختر مرا دوست داشته باشد، همانا مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند مرا راضی کرده است و هر کس فاطمه را به غضب آورد، همانا مرا به غضب آورده است». عمر و ابوبکر گفتند: آری از پیامبر صل الله علیه و آله شنیدیم. فاطمه علیها السلام گفت: پس همانا من، خداوند و ملائکه را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به سخط و غضب درآوردید و مرا راضی نکردید، و هرگاه پیامبر را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم کرد. در این هنگام، ابوبکر شروع به گریه کرد در حالی که فاطمه سلام الله علیها می گفت: بخدا قسم تو را در هر نمازی که بخوانم نفرین خواهم کرد.

ابن شهر آشوب سروی، قرن ششم

ابن شهر آشوب سروی (در گذشته به سال ۵۸۸ هجری) در کتاب المناقب خود از کتاب المعارف ابن قتیبه دینوری در بیان ذکر اولاد فاطمه سلام الله علیها چنین نقل می کند: فرزندان فاطمه عبارتند از: حسن، حسین، زینب ام کلثوم و محسن که همانا از ضربه قنقذ کشته شد. لازم به تذکر است که در چاپ های امروزی کتاب المعارف ابن قتیبه چنین آمده است: پس علی دارای چند فرزند شد به نام های حسن، حسین، ام کلثوم و زینب کبری، که مادرشان

آنها حاصل نمی‌شود.

حال فرض بفرمایید که با دلائل متقن اثبات شود که مثلاً فلان روز، سالروز شهادت حضرت فاطمه سلام-الله علیها می باشد، باز هم خللی در حرکت های فرهنگی مراکز دینی ایجاد نمی شود، زیرا زمینه به وجود آمدن روزهایی به عنوان ایام فاطمیه، به خاطر زنده نگهداشتن فرهنگ فاطمی بوده و مجالس گوناگون مذهبی هم به فراخور امکانات و شرایط مخصوص به خود بین این دو تاریخ معتبر که از روایات صحیح استفاده می شود؛ عده ای روزهای ابتدایی نزدیک به شهادت اول را مثلاً پنج روز یا ۱۰ روز را به برگزاری مجالس وعظ و عزاداری می پردازند و عده ای هم با توجه به شرایط خاص خود ترجیح می دهند روزهای فاطمیه دوم را انتخاب کنند و برخی هم به زنده نگهداشتن هر دو روز می پردازند.

پس کسانی که به زنده نگهداشتن ایام فاطمیه اول و دوم می پردازند چنین دغدغه ای ندارند که مثلاً ۲۰ روز برای حضرت عزاداری کنند یا کمتر یا بیشتر، بلکه هدف از تشکیل چنین مجالسی فهم و نشر فرهنگ فاطمی می باشد که این موضوع اختصاص به ایام فاطمیه اول یا دوم ندارد و ما باید به امید روزهایی تلاش کنیم که همه ایام ما «علوی»، «فاطمی»، «حسینی» شوند.

از آنجایی که مبنای عمل مسلمانان بر اساس معارف و دستورات قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان او از خاندانش می باشد، بنابراین قول، عمل و تقریر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام، دلیل شرعی در اثبات جواز یک عمل می باشد. به عبارت دیگر یکی از راههای اثبات جواز عمل به یک کار می تواند عمل کردن یکی از معصومین علیهم السلام به آن باشد زیرا در منابع اسلامی عمل کردن به آن سیره و روش معصوم که از جانب خداوند منصوب شده است حجت دارد. به طوری که در مورد پیامبر گرامی اسلام در قرآن آمده که ایشان اسوه حسنه، برای بشریت هستند و لذا تمسک به سیره ایشان و جانشینانش روش حسن می باشد.

در کتاب ریاحین الشریعه در مورد سیره حضرت امام باقر علیه السلام آمده که هرگاه تب بر حضرت غلبه می کرد، آب سرد بر خود می ریخت، و با صدای بلند به طوری که هرکس در خانه بود، صدای آن حضرت را می شنید، می فرمود: یا فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله.

آتش بکشد. در این هنگام فاطمه با او روبرو شد و گفت: ای فرزند خطاب آمده ای خانه ما را بسوزانی! عمر گفت: بلی، مگر اینکه شما نیز آن کنید که امت کردند (بیعت با ابوبکر).

نظر آیت الله صافی گلپایگانی

اخیراً در استفتائی در مورد ایام عزاداری شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها از آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی سؤال شده است؛ با توجه به معلوم نبودن دقیق تاریخ شهادت حضرت فاطمه زهرا دختر گرامی پیامبر اسلام صل الله علیه و آله، بهترین ایام جهت عزاداری برای آن حضرت چه روزهایی است و بهترین نوع عزاداری در این شهادت عظمی چیست؟

آیت الله صافی در پاسخ به این استفتاء اظهار داشته است که نسبت به روز شهادت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها قول های مختلفی ذکر شده، لکن آنچه بیشتر مورد توجه علماء واقع شده است فاطمیه اول و فاطمیه دوم در ماه جمادی الاول و جمادی الثانی است. شایسته است که شیعیان از روز سیزدهم جمادی الاول تا سوم جمادی الثانی سوگوار و با انجام مراسم عزاداری آن حضرت، ارادت و مودت خود را به اهل بیت اظهار و از انجام مراسمی که موجب وهن مراسم شهادت آن حضرت است اجتناب کنند.

این مرجع تقلید بهترین عزاداری حضرت زهرا سلام الله علیها را بیان فضائل، مناقب و مصائب آن حضرت و ذکر اخلاق و سیره عملی و دفاع ایشان از امام مظلوم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می داند که در همه اعصار باید برای مردم تبیین شود و می فرماید؛ ان شاء الله تعالی مؤمنان با تمسک به قرآن و عترت به بهترین صورت ممکن به ساحت مقدس آن بزرگوار عرض ادب و اخلاص کنند، به ویژه بانوان متدینه با حفظ حجاب و عفت و پاکدامنی، ایشان را الگوی خود قرار دهند.

حساسیت ها

گاهی اوقات اگر به احتمالات و پاسخ هایی که ممکن است پرسش های ما داشته باشند فکر کنیم و ثمره آنها را مورد ارزیابی قرار دهیم قبل از مطرح کردن آنها، از طرح این نوع پرسش ها منصرف می شویم. پرسش هایی هم که درباره تعداد روزهای ایام فاطمیه و سوالانی از این قبیل مطرح می شود، نیز جزء مواردی هستند که ثمره ای در پاسخ دادن به



ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود می گوید: اگر گفته شود که خانه فاطمه مورد هجوم واقع شد، و صیانتش شکسته شد بخاطر حفظ نظام اسلام و بخاطر جلوگیری از تفرقه مسلمانان، چرا که مسلمانان آن زمان از دین برمی گشتند و دست از اطاعت بر می داشتند، در جواب گفته می شود که: همین کلام و جواب را بدهید آنجا که در جنگ جمل هودج عایشه مورد هتک واقع شد (چرا که عایشه بر علیه خلیفه رسمی مسلمانان قیام کرده) و هودج او مورد حمله قرار گرفت تا آنکه ریسمان اطاعت پاره نشود و اجتماع مسلمین از هم نباشد و خون مسلمانان به هدر نرود. پس وقتی که جائز باشد حمله به خانه فاطمه بخاطر امری که هنوز واقع نشده بود، بدون شک جائز است حمله به هودج عایشه به خاطر امری که واقع شده بود.

ابن عبد ربّه

شهاب الدین احمد معروف به ابن عبد ربّه اندلسی در کتاب "العقد الفرید" چنین می نویسد: علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشستند بودند تا اینکه ابوبکر، عمر را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند، و به او گفت اگر بیرون نیامدند با آنان نبرد کن. عمر ابن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه فاطمه رهسپار شد تا خانه را به

حاشیه های یک وداع جانگداز

امانتی ات را باز آورده ام

و جیه محمد طاهری

تنها چند ماه پس از رحلت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، ظلم و ستم امت پیامبر خاتم گریبان خاندان حضرتش را گرفت و تا آنجا پیش رفت که داغ شهادت پاره تن رسول خدا صلوات الله علیه را بر پیشانی اسلام کوبید. در این مجال تلاش شده است تا پس از ذکر شکواییه حضرت امیر علیه السلام به هنگام شهادت بانوی دو عالم در کنار مزار پدر بزرگوارشان، برخی از فضائل خاندان نبوت؛ از نگاه مولای متقیان علی علیه السلام مورد بازخوانی قرار گیرد.



«سلام بر توای رسول خدا؛ سلامی از جانب من و دخترت که هم اکنون در جوار تو آرام گرفته و چه شتابان به سوی تو آمده است ای پیامبر خدا!»

صبر من باز دست دادن دخترت؛ باز دست دادن فاطمه ام از دست رفته است و دیگری نای خوشبختنداری ندارم اما برای همچو منی که تلخی جدایی تو را چشیده، و سنگینی مصیبت را کشیده ام، شکیبایی ناممکن نیست. من همانم که با دستان خودم تو را در میان قبر نهادم، من همانم که تو در میان سینه من جان سپردی که ما از خدا بیم و به سوی خدا باز می گردیم.

اینک امانتی را که به من سپرده بودی به تو باز می گردانم؛ زمین پس تا همیشه دهر؛ حزن و اندوه همنشین روزهایم خواهد بود و شب زنده داری قرین شامهایم؛ زمین پس تا آن روزی که خدا خانه ای که تو را در آن سکنی داد، برای زندگی من نیز برگزیند. به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو؛ امت پیامبر خاتم؛ چگونه گرد هم آمدند تا بر او ستم کنند، از فاطمه بپرس و احوال ناخوشایند ما را از او جویا شو، که این همه در شریاطی است که روزگاری بیشتر از نبودنت نگذشته و یاد تو هنوز به دست فراموشی سپرده نشده است. سلام من بر تو و بر دخت پاکدامنت! اسلام آنکه وداع می کند؛ نه از سر خرسندی و به جهت خسته دلی؛ که اگر از نزد تو باز می گردم از ملالت نیست، و اگر کنار قبرت می نشینم معنایش بدگمانی به خدا نیست؛ که او صابران را وعده ای نیک داده است.

اینجا مدینه است؛ سال یازدهم هجرت؛ جایی نزدیک به کوچه تنگ بنی هاشم؛ مزار خاتم پیامبران عالم؛ آنجا که حضرت امیر علیه السلام سفره دلش را باز کرده و با رسول خدا درد دل می کند. از جفای امت اسلام پس از رحلت حضرتش می گوید و از ستمی که بر خاندان مطهر او کرده اند، گلایه می کند. و اینک؛ علی که گرانقدرترین نزدیکانش را به فاصله ای اندک از دست داده؛ جز خدا چه کسی را دارد که بدو پشت گرم کرده، آرام گیرد؟ و چه زیباست استرجاع مولا هنگام وداع با زهرا، کنار مزار پیامبر؛ «به صابران بشارت بده؛ آنان که چون مصیبت می بینند می گویند: ما همه ملک خداییم و به سوی او باز می گردیم.»

اینک علی امانت خود را به صاحبش باز می گرداند؛ و این امانت نه همسری است که نزد پدر باز گردانده می شود؛ نه، زهرا، روح علی است که از کالبدش جدا شده به جوار حق می شتابد تا آرام بگیرد؛ و علی جز حزن دمامد و اندوه شب هنگام، چه همنشینی دارد برای لحظه هایی که باید طی شوند تا زمان و صلت دوباره این روح را شده با جسم بر جای مانده، فرارسد؟

■ شجره طیبه؛ میراث رسول الله

«خداوند پیامبرش را با نوری درخشان، و برهانی آشکار و راهی روشن، و کتابی هدایتگر برانگیخت خانواده او نیکوترین خانواده، و شجره وجودش از بهترین شجره هاست که شاخه های آن راست و میوه های آن سر به زیر و در دسترس همگان است.»

و اینک؛ اینجا، کوفه است؛ جایی که مولا علی علیه

السلام؛ بیست و سه سال پس از رحلت حضرتش و شهادت پاره تن رسول خدا، خاندان نبوت را توصیف می کند؛ مگر مانعی شود بر سر راه تکرار دوباره حادثه کوچ و سیلی و آتش. علی علیه السلام پیامبر را چنین توصیف می کند: نوری درخشان، برهانی آشکار و راهی روشن؛ اما این تمام حرف علی نیست؛ مولا امتداد ریشه نبوت را در شاخه های درختی می شناساند که از آن با عنوان برترین درخت ها، یاد کرده است؛ شجره اهل بیت علیهم السلام؛ نیکوترین خانواده ها، و بهترین شجره ها؛ چرا که نهال این درخت با دستان مبارک پیامبر پرورش یافته و رسول خدای علی علیه و آله و سلم بی هیچ کم و کاست، بذر و آب و آفتاب دین را به ایشان ارزانی داشته است؛ یکیشان پاره تن پیامبر است، دیگری همان است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم، دستش را بلند کرده تا همه بشناسند؛ و آن دو شاخه تنومند دیگر، بر روی زانوان رسول خاتم پرورش یافته اند؛ ولی برتری این درخت، هرگز موجب آن نیست که شاخه های آن ورای تصور بشر قرار گیرند و یا دور از دسترس آدمی باشند؛ این شجره طیبه در دسترس هر آن کسی است که آن را طلب نماید؛ این درخت پاک نهاد، میوه هایی سر به زیر دارد؛ که کافی است دست دراز کنیم تا به دستشان آوریم.

■ حیات علم؛ مرگ جهل

«خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مایه حیات دانش، و نابودی جهل اند، بردباریشان شما را از دانش آن ها خبر می دهد، و ظاهرشان از صفای

عَلَيْهِ السَّلَام

باطن، و سکوتشان از حکمت‌های گفتارشان با خبر می‌سازد؛ هرگز با حق مخالفت نکردند و در آن اختلاف ندارند. آنان ستون‌های استوار اسلام، و پناهگاه مردم می‌باشند، حق به وسیله آنان به جایگاه خویش بازگشت و باطل از جای خویش رانده و نابود، و زبان باطل از ریشه کنده شد. اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دین را چنانکه سزاوار بود، دانستند و آموختند و بدان عمل کردند، نه آنکه شنیدند و نقل کردند، زیرا راویان دانش بسیار اما حفظ کنندگان و عمل کنندگان به آن اندکند.»

اینجا کوفه است؛ مقر امامت علی؛ دود دهه پس از سقیفه، و حضرت امیر علیه السلام، علم و جهل را چونان موجوداتی می‌داند که حیات و نابودیشان بسته به خاندان نبوی است. اگر علمی هست، همه در پرتو علوم الهی است که در نزد این خانواده قرار دارد و اگر هر کجا نادانی و جهل رخت بر می‌بندد، به واسطه راهی است که این خاندان، بشر را به آن می‌خوانند. علی خوب می‌داند که این خانواده همه بردارند و سرشار حلم؛ چرا که نسبت به حکمت امور عالمند؛ آنجا که باید سکوت می‌کنند و آنجا که شایسته است، کلامی که باید، را به زبان می‌رانند و این، نشان از علم گسترده ایشان دارد. مولا علی علیه السلام این خاندان را چنین وصف می‌کند: این شجره طیبه با حق، هیچ مخالفتی ندارند و چون «حق» را امری واحد و یکتا یافته‌اند؛ بی هیچ افراطی و تفریطی، و بی هیچ تعارض و تضادی در راه استیلای آن تلاش می‌کنند و به هیچ قیمتی دست از آن بر نمی‌دارند. اینان همان خاندانی هستند که ستون و بنیان دین مبین اسلام به شمار می‌روند؛ چرا که دین به برکت

وجود اهل بیت علیهم السلام قوام و استواری می‌یابد. مردم از پرتگاه جهل و عذاب آخرت، به واسطه پیروی از ایشان به دامن دانایی و آرامشی ابدی پناه می‌برند. پس عجب نیست اگر حق، به واسطه وجود خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به اصل و بنیان خویش بازگردد؛ و این همان واقعه‌ای است که اینک پس از بیست و سه سال؛ در هنگامه امامت امام علی علیه السلام رخ داده و هر آنکه زبان به باطل گشوده بود، از سخن بازمانده و هر کلام ناحقی ناچار به سکوت گردیده است. امام علی علیه السلام، نیک می‌داند که این خانواده دین را به حد کمال شناخته‌اند؛ همه جوانب آن را آموخته و در حفظ و نگاهداری آن کوشیده‌اند. چرا که شناخت این خانواده نسبت به دین شنیدن و روایت کردن آن نیست؛ بلکه این خاندان اسلام را با ذره ذره وجود خویش آموخته و به آن عمل کرده‌اند؛ همچون درختی استوار که بذرشان اسلام است، در شاخه‌هایشان ایمان و در میوه‌هایشان حق جریان دارد.

به کجا می‌روید؟ به کجا می‌رویم؟

«مردم! به کجا می‌روید؟ چرا از حق منحرف می‌شوید؟ پرچم‌های حق که بر پایند و نشانه‌های آن آشکار؛ با وجود این چراغ‌های هدایت روشنگر، شما را چه شده که چنین سرگردانید؟ در حالی که عترت پیامبر خدا در میان شماست، همان‌ها که زمامداران حق و یقینند؛ پیشوایان دین و راست‌گویان و راست کرداران عالمند، شما باید ایشان را در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و چونان تشنگانی جویای آب، به سویشان هجوم آورید. پس به کجا می‌روید؟»

مولا علی علیه السلام، بیست و سه سال پس از جدایی روحش از بدن، رو به مردم کرده و از انحرافاتشان می‌پرسد؛ می‌پرسد تا بداند چگونه است که مردم راه روشن را رها کرده به بیراهه می‌روند؛ و هدایت را وانهاده رو به ضلالت می‌شتابند؟ علی علیه السلام راه بر است و راه نما؛ و راه نیست، مگر عترت نبوت. و این مولا است که می‌پرسد: چگونه است که خاندان پیامبر، زمامداران حق، طلا به داران یقین، پیشوایان دین، و راست‌گویان و راست کرداران عالم در میان مردم‌اند و مردم به اهل دنیا رو کرده، باطل را می‌گزینند، همسایه تردید شده و گمراهی و کژی را پیشه خود ساخته‌اند؟! که علی هنوز کلام نبی را خوب به خاطر دارد که می‌گفت: من در میان شما امت اسلام چیزی را به یادگار گذاشتم که اگر به آن چنگ زنید، گمراه نخواهید شد؛ و آن اهل بیت و کتاب خداست. علی هنوز کلام نبی را خوب به خاطر دارد اما؛ حادثه کوچه و سیلی و آتش رانیز.

علی می‌پرسد؛ هر چند می‌داند این پرسش پاسخی در پی نخواهد داشت؛ اما می‌پرسد برای مدینه‌ای، کوفه‌ای، مکه‌ای، یا هر شهر و دیار دیگری در هر کجای تاریخ می‌گوید: تابش‌نویم و بدانیم و بفهمیم معنای تقلینش را؛ آنجا که گفت: «إِنِّي تَارِكُكُمْ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعُتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا وَلَنْ يَفْتَرِقَ احْتَتَى يَدَا عَلِيٍّ الْحَوْضُ»

منابع:

نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی
شرح نهج البلاغه ابن میثم؛ قربانعلی محمدی مقدم؛ جلد ۳ و ۴
ترجمه و شرح نهج البلاغه، مصطفی زمانی، جلد دو

مروری کوتاه بر زندگی سراسر برکت دختری که نامش

روایت شده است عصر عاشورا وقتی حضرت زینب سلام الله علیها مشغول پرستاری از حضرت سجاد علیه السلام بودند، ناگهان به امام سجاد فرمودند: یا ابن اخی! انی اری الکون قد تغیر! ای پسر برادرم! انگار که ناگهان در هستی تغییری ایجاد شده است. امام سجاد از حضرت زینب خواستند کمک کنند بلند شوند و بعد فرمودند: همین الان پدرم از دنیا رفت و روح از بدن مبارکش خارج شد.

این روایت نشان دهنده عظمت مقام حضرت زینب سلام الله علیها است آن قدر مقام رفیع و علم وسیعی داشتند که انتقال امامت به حضرت سجاد علیه السلام را متوجه می شوند. به خاطر همین مقام بلند است که برای بزرگداشت تولد این بانوی بزرگوار از زندگی ایشان در صفحه معصوم شناسی گفته ایم.

شیمای شیبانی



دو سال از تولد امام حسین علیه السلام می گذشت که حضرت زینب سلام الله علیها در سال ۶ هجری در شهر مدینه به دنیا آمد. در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه نبود، به همین خاطر حضرت فاطمه سلام الله علیها و امیر المومنین علیه السلام منتظر بازگشت پیامبر شدند تا نامی برای کودکشان انتخاب کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سفر برگشت و از تولد نوزاد با خبر شد و فرمود: فرزندان فاطمه فرزندان من هستند ولی خداوند درباره آنها تصمیم می گیرد. طولی نکشید که جبرئیل نازل شد و پیام خدا را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ کرد: نام این دختر را زینب بگذار که این نام در لوح محفوظ ثبت شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قنداقه زینب سلام الله علیها را گرفت، او را بوسید و فرمود: به حاضران و غایبان اتمم وصیت می کنم که حرمت این دختر را پاس بدارند. همانا او مانند خدیجه کبری سلام الله علیهاست. هر کس بر اندوه و مصیبت این دختر گریه کند مثل کسی است که بر دو برادرش حسن و حسین علیهما السلام گریه کرده باشد.

محبت زینب به امام حسین علیهما السلام

حضرت زینب سلام الله علیها محبت و علاقه خاصی به برادرش امام حسین علیه السلام داشت. وقتی در گهواره به گریه می افتاد با دیدن برادر و در آغوش او به آرامش می رسید. بزرگتر هم که شده بود از همه بیشتر با حسین علیه السلام مانوس بود. این علاقه به حدی رسید بود که حضرت زهرا سلام الله علیها را هم شگفت زده کرده بود. حضرت زهرا سلام الله علیها روزی خدمت پدر رفت و ماجرا را تعریف کرد و گفت: پدر جان زینب بدون حسین لحظه ای آرامش ندارد و نمی تواند دوری او را تحمل کند. این همه

علاقه برایم عجیب است. سخنان فاطمه سلام الله علیها که تمام شد، اشک از چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جاری شد و فرمود: نور چشمم! این دختر همراه حسین علیه السلام به کربلا می رود و رنج های زیادی خواهد دید.

۶ تا ۱۱ هجری

سال هایی در کنار پدر بزرگ

حضرت زینب سلام الله علیها پنج سال از عمرش را در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در دامن پر مهر رسول خدا گذراند، پنج سالی که از آن بسیار توشه گرفت و سرمایه سال های سخت زندگی اش شد. شاید بتوان گفت که این سال هادر کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در آغوش پر مهر مادر بهترین دوران زندگی حضرت بود، اما همان طور که در خواب دیده بود کم کم زمان جدایی فرا رسید. روزهای نزدیک به رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که حضرت زینب پیش پیامبر رفت و خوابی را که دیده بود تعریف کرد: «ای رسول خدا! دیشب در خواب دیدم که باد سختی وزید که بر اثر آن دنیا تاریک شد و من از شدت آن باد به این سو و آن سو می افتادم، تا این که به درخت بزرگی پناه بردم، ولی باد آن را از ریشه در آورد و من به زمین افتادم. دوباره به شاخه دیگری از آن درخت پناه بردم که آن هم دوام نیاورد. به شاخه دیگری چنگ زدم، آن شاخه هم از شدت باد شکست. بعد به دو شاخه به هم پیوسته دیگر پناه بردم که ناگهان آن دو شاخه هم شکست و من از خواب بیدار شدم».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن این خواب، بسیار گریه کرد و فرمود:

«درختی که اولین بار به آن پناه بردی جد توست که به زودی از دنیا می رود و دو شاخه بعد مادر و پدر تو هستند که آن ها هم از دنیا می روند و آن دو شاخه به هم پیوسته دو برادرش حسن و حسین هستند که در

مصیبت آنان دنیا تاریک می گردد و تو در مصیبت آن ها جامه سیاه می پوشی».

غم دوری از مادر

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غم و اندوهی جانگذاز اهل بیتش را در بر گرفت. زینب سلام الله علیها شاهد درد و رنج و گریه های مادر بزرگوارش در غم از دست دادن پدر بود. او در مجلس سخنرانی مادر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دفاع از حقوق اهل بیت و فدک حاضر بود. خطبه مادرش فاطمه سلام الله علیها را در آن مجلس

حضرت زینب سلام الله علیها در لوح محفوظ بود

هنگام فتح خیبر، زمانی که جعفر از حبشه برگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در آغوش گرفت، بوسید و فرمود: نمی دانم به خاطر کدام یک خوشحال تر باشم، به خاطر ورود جعفر یا فتح خیبر؟ خود عبدالله هم از یاران امیر المؤمنین علیه السلام بود و سخاوتش زبانزد عام و خاص. به هر حال این ازدواج مبارک اتفاق افتاد، ولی با یک شرط. آن شرط همراهی حضرت زینب سلام الله علیها با برادرش امام حسین علیه السلام در همه صحنه ها بود.

سال ۴۰ هجری

این بار نوبت پدر

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، زینب در سایه پر مهر پدر دل داغ دیده اش را با محبت او تسکین می داد و دل به او بسته بود. اما سحر نوزدهم رمضان سال ۴۰ هجری که ندای فزت ورب الکعبه امام علیه السلام در آسمان و زمین پیچید، زینب سلام الله علیها بار دیگر عزا دار شد. حالا دیگر زینب بود و دو برادری که سفارش شده مادرش بودند.

سال ۵۰ هجری

باز هم مصیبتی دیگر

بعد از شهادت امام علی علیه السلام زعامت مردم به عهده امام حسن علیه السلام بود و کوفیان هم همان مردم سابق. حضرت زینب سلام الله علیها باز هم شاهد مظلومیت برادر و جفاهای مردم زمان بود و مثل او می دانست این مردم، مردمی با وفا و گوش به فرمان نیستند. او نظاره گر شهادت مظلومانه برادر و اهانت به جنازه آن حضرت بود در حالی که می گفت: خداوند! در برابر قضا و قدر تو شکویم.

سال ۶۱ هجری

دوره اسارت

محرم سال ۶۱ هجری بود که زینب سلام الله علیها همراه برادر و دیگر اهل بیت به کربلا رسیدند. شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش نزدیک بود. امام علیه السلام در روز عاشورا و قبل از آن به حضرت زینب سلام الله علیها وصیت و سفارش می کرد که پس از شهادتش صبر پیش گیرد. امام علیه السلام به شهادت رسید و حضرت زینب سلام الله علیها و دیگر اهل بیت و بازمانده های شهدا به اسارت گرفته شدند و رسالت تازه حضرت سلام الله علیها شروع شد. کاروان اسرا که از کنار بدن مطهر شهدا عبور می دادند حضرت رو به مدینه کرد و با جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گونه سخن گفت: ای پیامبر! اینان دختران شما هستند که به اسیری می روند. اینان فرزندان شما هستند که با

بدن های خونین، روی زمین افتاده اند و باد صبا بر پیکر آنان می وزد. ای رسول خدا! این حسین است که سرش را از قفا بریده اند و عبا و ردایش را به غارت برده اند. پدرم فدای کسی که سپاهیان او را غارت کردند، سپس خیمه گاهش را سرنگون ساختند. فدای آن مسافری که دیگر امید بازگشتش نیست.

سخنانی با مردم کوفه

کاروان اسرا که به کوفه رسید حضرت زینب سلام الله علیها با دستان بسته در حالی که گریان و مصیبت زده بود با شجاعتی علی وار رو به کوفیان کرد و گفت: ای مردم کوفه! ای اهل نیرنگ و فریب گریه می کنید، ای کاش هیچ گاه اشک چشمانتان تمام نمی شد. آگاه باشید چه بد و زشت بود آنچه نفستان به شما فرمان داد. کار زشت و منکری مرتکب شدید که نزدیک است آسمان ها از هول آن فرو ریزد و زمین بشکافد و کوهها از هم متلاشی گردد... سخنان حضرت زینب که تمام شد صدای ناله و گریه و پشیمانی اهل کوفه به گوش می رسید اما دیگر کار از کار گذشته بود.

حضرت زینب سلام الله علیها در مجلس یزید

اسرا را از کوفه به شام بردند و در مجلسی که یزید سرمست از شرابخواری بود نشاندند. خطبه ها و سخنرانی های حضرت زینب سلام الله علیها در هر مجلسی که وارد می شد ادامه می یافت تا حقیقت نهضت امام حسین علیه السلام روشن شود و از یادها نرود. در این مجلس هم حضرت زینب در پاسخ وقاحت های یزید لب به سخن گشود و فرمود: حمد و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است، و درود بر پیامبر و خاندان او. ای یزید! آیا گمان کرده ای از این که ما را گرفتار ساختی و به صورت اسیر در این شهر و آن شهر گرداندی، این کارها سبب بی مقداری ما و دلیل قدرتمندی تو خواهد بود؟... بر مگر می که سوار شده ای آرام تر حرکت کن! مگر فراموش کردی که خداوند فرمود: «کافران نپندارند مهلتی که به آنان داده شده به سودشان خواهد بود، بلکه به آنها فرصت می دهیم تا بر گناه خویش بیفزایند و با رسوایی، به کام عذاب خوار کننده وارد شوند!

ای زاده معاویه! اگر چه روزگار مرا در شرایطی قرار داد که با تو سخن بگویم، هر چند من تو را کوچک تر از آن می دانم که با او سخن بگویم، آگاه باش! رأی و عقل تو بسیار ضعیف است و دوران زندگیت به زودی سپری می گردد و جمعت پراکنده می شود. اکنون من خدا را حمد می کنم که آغاز کار ما را با سعادت پایه ریزی کرد و فرجام آن را هم با شهادت و رحمت پایان بخشید.

گنجینه

به خاطر سپرد و خود یکی از روایان آن خطبه شد. از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چند ماهی بیشتر نگذشت که فاطمه زهرا سلام الله علیها هم از دنیا رفت و فرزندان کوچک این خانه بی مادر شدند.

از دواج با عبدالله بن جعفر

سال های کودکی حضرت زینب سلام الله علیها با مهربانی های پدر و تحت تعلیم و تربیت او سپری شد و حضرت زینب سلام الله علیها با عمل به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عقد عبدالله بن جعفر درآمد. عبدالله فرزندان جعفر طیار بود که



زیارت آستان امامزاده اسماعیل و حضرت شعیبا

همسایگی يك امام زاده و يك پیامبر

زهرا اشرفی

پیشینه تاریخی اصفهان به طور کامل در تاریخ ایران یافت نمی شود ولی می توان قدمت این شهر کهن و کویری را از آثار و بناهایی یافت که در محله ها قدیمی شهر واقع شده است. اماکن و بقاع متبرکه ای که در این محله ها واقع شده اند می توانند نشانی از قدمت اصفهان باشند. آستان مقدس امامزاده اسماعیل علیه السلام یکی از بقاع و اماکن متبرکه ای است که در محله گلبهار اصفهان واقع شده است. محله ای که در نزدیکی میدان امام خمینی رحمه الله علیه و بازار اصفهان قرار گرفته و امروزه آن را به نام خیابان هاتف می شناسند. بقعه متبرکه امامزاده اسماعیل علیه السلام در شرق خیابان هاتف اصفهان قرار گرفته است. آستان امامزاده اسماعیل علیه السلام را می توان موزه یا برگی از تاریخ و تمدن ایران و اصفهان دانست.



اهالی محله گلبهار و مردمان خداجوی اصفهان و شهرهای اطراف، از گذشته تا کنون این سادات حسینی را به جهت کرامات و برکات

فراوانی که از ایشان مشاهده کرده‌اند واجب التعظیم می‌دانند. بنای زیبای آستان مقدس امامزاده اسماعیل با معماری‌ها و نقاشی‌ها و سبک و سیاق کاشی کاری‌های به کار رفته نشان دهنده اعتقاد و احترامی است که پادشاهان و اهالی اصفهان از دوران گذشته نسبت به این امامزاده داشته‌اند. همچنین نشان دهنده آن است که ایشان از مقام رفیعی در تاریخ ایران برخوردار بوده‌اند که معماران، نقاشان و نجاران بهترین نوع معماری، نقاشی و کارهای چوبی را در این امامزاده به کار برده‌اند. به گفته خادمین و خیرین امامزاده اسماعیل علیه السلام بقعه این بزرگوار در طول تاریخ ایران محل تحصن و پناهگاه علما و افراد بی‌گناهی بود که از جور و ستم پادشاهان زمان خود به ستوه می‌آمدند. همچنین در دوران هشت سال دفاع مقدس بقعه امامزاده اسماعیل علیه السلام پناهگاه جنگ زدگانی بود که از شهرهای اهواز، آبادان و خرمشهر به این آستان متبرکه پناه می‌آوردند و اکنون دوستداران اهل بیت علیهم السلام به منظور گره گشایی از حوائج شخصی، روانه این بقعه متبرکه شوند.

فرزندی دیگر از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام

نسب امامزاده اسماعیل علیه السلام با چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد. این طور که در کتب نسب‌شناسی آمده است این امامزاده حسنی به خاطر صورت زیبا به دیباج معروف بوده است. بر اساس آنچه بر روی کاشی‌ها و منبت کاری‌های حرم مطهر این امامزاده نقش بسته است و در کتب نسب‌شناسی نسب شریف ایشان را این طور آورده اند: اسماعیل بن ابراهیم بن حسن مثنی بن حسن مجتبی علیهم السلام.

نحوه ورود به ایران

از چگونگی ورود امامزاده اسماعیل به ایران اطلاعاتی در دست نیست ولی آنچه نقل شده این است که امامزاده اسماعیل علیه السلام در سال ۱۹۶ تا ۱۹۷ یا ۱۸۶ تا ۱۸۷ زمانی که اصفهان در خلافت معاویه بن عبدالل بن جعفر نواده حضرت زینب سلام الهه علیها بوده به همراه

ایشان و دیگر سادات علوی به این منطقه هجرت کرده و در این محل به شهادت رسیده و در جوار مقبره شعبای نبی صلی الله علیه و آله و سلم به خاک سپرده شده.

افن دخول این حرم

با گذر از میدان تاریخی امام خمینی و رسیدن به چهار راه شکر شکن و ورود به خیابان هاتف تابلویی که نشان دهنده بقعه متبرکه امامزاده اسماعیل علیه السلام است را می‌توان مشاهده کرد. درست روبه روی این آستان مقدس بقعه قرار گرفته که مربوط به امامزاده جعفر و مرتضی علیهما السلام از نوادگان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است.

از بدو ورود به این آستان مقدس آثار تاریخی و معماری منحصر به فرد با کاشی کاری‌های برجسته قابل مشاهده است. با گذر از گنبد آجری چارسوق که به جا مانده از دوره صفوی است وارد حیاط بزرگ امامزاده می‌شویم. در حیاط امامزاده اسماعیل علیه السلام حجره‌های طلاب، سنگ آب‌های دو طرف حوض حیاط و شیر آب سنگی نظر هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کند.

شیر آب سنگی کوچکی که در میان باغچه حیاط آستان مقدس امامزاده اسماعیل علیه السلام قرار گرفته است از مهم‌ترین شیرهای سنگی اصفهان محسوب می‌شود که به غارت نرفته و هنوز سر جای خودش است.

دو سنگ آب دو طرف حوض حیاط امامزاده که در قاب شیشه‌ای قرار گرفته نظر هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کند. سنگسب‌هایی که مردم در گذشته از آن به عنوان سقاخانه استفاده می‌کردند و در ایام محرم و عزاداری‌ها برای رفع حوائج و شفا از آن آب می‌نوشیدند.

دری که با صلوات تزئین شده

در ورودی امامزاده از جنس برنج است که منقش به اسماء الله و صلوات بر چهارده معصوم علیه السلام می‌باشد که حدود ۵۰ سال پیش فرد خیری به نام حاج مهدی خان قالیباف حقیقی صفدرزاده بانی ساخت این در گرانها شد. ایوان ورودی بقعه امامزاده منقش به کاشی

در کتب نسب‌شناسی
نسب شریف ایشان
را این طور آورده
اند: اسماعیل بن
ابراهیم بن حسن
مثنی بن حسن مجتبی
علیهم السلام

کاری‌های معرقی است که در زمان شاه صفی و به خط محمدعلی امامی به سال ۱۰۴۲ بازسازی شده است.

با گذر از ایوان ورودی امامزاده اسماعیل علیه السلام وارد راهرویی می‌شویم که راه اتصال به تربت خانه این حرم مطهر است. دور تا دور این راهرو کتیبه‌های کاشی کاری شده ای نقش بسته شده که در زمان صفویه با هنرمندی سلطان حسین کامران بازسازی شده است.

با ورود به تربت خانه حرم مطهر امامزاده اسماعیل علیه السلام نقاشی‌های برجسته با رنگ بندی‌های منحصر به فرد از جنس آب طلا و مفرنس‌های بی‌بدیل و چهار جفت در منبت کاری شده که در داخل آن از خاتم نیز استفاده شده چشم هر زائر و بیننده‌ای را به خود جلب می‌کند. ضریحی از گنبد چوبی که منقش بر هنر اصیل ایرانی یعنی خاتم کاری است، زیبایی و جلوه خاصی را به تربت خانه حرم مطهر این سید حسنی داده است و نظر هر انسان عاشق و دوستدار اهل بیت را به خود جلب می‌کند.

اولین مسجد اصفهان

در ضلع جنوب شرقی صحن آستان مقدس امامزاده اسماعیل علیه السلام مسجدی بنا شده است که به مسجد شعبیه معروف شده است. در واقع با ظهور دین اسلام و ریشه کن شدن آیین بت پرستی در میان اقوام عرب،

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نامه‌هایی را به منظور ترویج دین اسلام به تمام پادشاهان داد که یکی از این نامه‌ها متعلق به خسرو پرویز پادشاه ایران بود که بعد از ماجرای پاره شدن نامه آن حضرت به دست خسرو پرویز بسیاری از اقوام ایرانی به دین اسلام گرویدند و در زمان حضرت امام علی علیه السلام اولین مسجد جامع اصفهان به دست شیعیان آن حضرت در کنار مقبره شعبیه نبی علیه السلام ساخته شد. بر این اعتقادند خادمین و اهالی قدیمی محله خیابان هاتف زمانی که امام حسن علیه السلام برای فتح ایران از اصفهان عبور می‌کنند، نماز صبح خود را در این مسجد به جای می‌آورند. یکی از آثار به جای مانده در این مسجد مناره آن است که متعلق به دوران سلجوقیان یا تیموریان است.

حاشیه

داستان يك پیامبر

در جوار آرامگاه حضرت امامزاده اسماعیل علیه السلام ضریح چوبی قرار گرفته که آنرا متعلق به حضرت شعیا می‌دانند که به زبان عبری یعنی بشنوای خدا. پشان از پیامبران و انبیاء بنی اسرائیل است و بنابر آنچه مورخین و نسب‌شناسان نقل کرده‌اند، ایشان پسر امضیاء از نسل سلیمان و پسر داوود پیامبر می‌باشند. شعیا در زمان بنی اسرائیل در سال ۱۱۴۳ قمری به پیامبری مبعوث شد. ایشان قبل از زکریا، یحیی و عیسی می‌زیسته و مسکن او در بیت المقدس بود. این پیغمبر مردی صلح طلب و خیراندیش بود و در زمان پادشاه خود به اصلاح امور جامعه خویش و مردم پرداخت.

حضرت شعیا به امر حق به میان قوم بنی اسرائیل آمد و آن‌ها را نصیحت کرد و آن‌ها را دعوت به صلح و دوستی می‌کرد. اما آن‌ها سخنان او را فرا نگرفتند و متحد شدند و ایشان را به قتل رساندند، حضرت شعیا در این هنگام به درختی پناه برد اما آن‌ها اره را بر سر او گذاشتند و او را کشتند چنانچه زکریا و دیگر پیامبران را به قتل رساندند و قطعه قطعه کردند. خداوند نیز به خاطر اهانت به خالق و رسول خود آن قوم را به جان هم انداخت و آن‌ها آنقدر جنگیدند تا همه آن‌ها از بین رفتند.

از آنجایی که در زمان بخت النصر بیت المقدس به آتش کشیده شد و تورات‌ها را سوزاندند، قوم بنی اسرائیل از آنجا هجرت کرد و به ایران در جلگه اصفهان مستقر شدند و حضرت شعیا علیه السلام نیز به همراه آنان به ایران عزیمت کرد. این پیامبر بزرگوار تورات را می‌نوشتند، چنانچه در کتاب تورات کتابی به نام ایشان وجود دارد و اکنون بسیاری از یهودیان دنیا آن را می‌خوانند و از آن تبعیت می‌کنند. نام ایشان در قرآن نیز آمده و حضرت شعیا را می‌توان جزء پیامبرانی دانست که بشارت بر خاتم المرسلین حضرت محمد بن عبدالله داده‌اند. بقعه خشتی و گلی حضرت شعیا که در دوران صفویه بازسازی شده است منقش به رسم و مقرنس است.





پای صحبتی از شیخ حسین انصاریان درباره حضرت زهرا سلام الله علیها

بهترین دختر آفرینش



اگر بخواهیم از نگاه قرآن وجود مبارک حضرت زهرا سلام الله علیها را بسنجیم زمانی طولانی لازم است تا ما حقایق وجودی این بانو را به

اندازه ظرفیت خودمان درک کنیم نه به اندازه عظمت ایشان. اگر بخواهیم این وجود مقدس را در آیات قرآن بیابیم حداقل سه آیه را باید بررسی کنیم.

یکی آیه «مباهله» است با آن نکته بسیار بالایی که دارد: «نساءنا ونساءکم». در این آیه پروردگار جمع را به ضمیر جمع اضافه کرده است، اضافه شدن جمع به جمع افاده عموم می کند. معنی اش این است که حضرت زهرا سلام الله علیها به تنهایی، همه زنان آفرینش است با همه ارزش هایشان و بعد طبق روایت «سیده نساء العالمین» وزن

معنوی ایشان از مجموع زنان عالم - که دارای ارزش های الهی هستند - بیشتر است. اگر چه سوره کوثر دقت کنیم: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ. فَضَّلْ لِرَبِّكَ وَاخْرُجْ. إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ». افعال و کلمات این سوره در قرآن تکرار نشده است. «عطیناک» یک

بار در قرآن آمده است، «کوثر» یک بار آمده است، و مابقی کلمات هم به همین صورت فقط یک بار در قرآن آمده است. سوره کوثر وصف بانویی را می گوید که در دریای خلقت پروردگار گوهر یک دانه است، نظیر و مثل ندارد.

پس از آیه «مباهله» آیه «تطهیر» و آیه «مودت» شان خانم فاطمه زهرا را بیان می کند. در مورد آیه «مودت» باید چنین گفت که تمام انبیاء مامور بوده اند به امت هایشان بگویند: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجَرْتُمُ الْإِلَهَ» مگر پیغمبر اسلام که مامور بودند به امت بگویند: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». فرق مودت و محبت دقیق است. محبت فقط یک امر قلبی است اما مودت، محبت به همراه اقتدا و متابعت است. که خداوند می فرماید اجر رسالت پیغمبر محبت و رسیدن به اهل بیت و اطاعت از آن ها است. که البته آثار این اجر هم نصیب خود فرد خواهد شد.

امر فاطمه را
اطاعت کن زیرا
من دستوراتی به او
دادم که تمام آن ها
را جبرئیل از جانب
خدا به من منتقل
کرد و اگر زهرا
به تو امر کرد امر
او را اطاعت کن

دختر در اسلام

دختر در اسلام و در طبیعت زندگی سه زمان دارد. زمان دختر بودن، زمانی که همسر شوهرش می شود و زمانی که مادر فرزندان می شود. در ابتدا درباره خود وجود دختر، فیلسوف دانشمند، فیض کاشانی نقل می کند: ابراهیم خلیل الرحمان در روزگار پیری نشسته و زار زار گریه می کرد، علت را جویا شدند، فرمودند: نعمتی در دنیا و آخرت نبوده است که خداوند به من ندهد، فقط از یک نعمت خداوند محروم و آن داشتن دختری است. پیغمبر می فرماید کسی که خدا به او دختری عنایت کند و او از این

دختر
مر اقبست
تربیتی کند،
هر چند سالی
که این دختر
عمر کند، هر

۲۴ ساعتی که بر عمر دختر بگذرد، خداوند ثواب یک سال عبادت در نامه اعمال پدرش ثبت می کند. اما مادرش چطور؟ مادر وقتی دختر را به دنیا می آورد، با آن دردی که می کشد از تمام گناهان گذشته اش پاک می شود. روزی که این دختر شوهر می کند، شوهر کردنش عبادت است، شوهر داری اش عبادت است. اما روزی که مادر می شود، همین جمله کافی ست که درباره مادر گفته اند «الجنة تحت اقدام الامهات».

دوره های زندگی حضرت زهرا سلام الله علیها

اکنون این سه دوره زندگی حضرت زهرا سلام الله علیها را ملاحظه کنید. زمان دختر بودن ایشان؛ بهترین دختر آفرینش. زمان همسرداری؛ که زنی در عالم به مانند فاطمه زهرا همسرداری نکرده است. برای مثال زمانی که حضرت در بستر مرگ بودند، دو نفر از حضرت علی علیه السلام خواستند که به عبادت حضرت زهرا بیایند. حضرت علی فرمودند: من باید از ایشان اجازه بگیرم. آمدند کنار بستر فاطمه زهرا گفتند: خانم دو نفر برای زیارت شما آمده اند چه بگویم به آن ها؟ حضرت زهرا به جای اینکه از کوره در بروند یا عصبانی بشوند به خاطر آن همه آزار، به خاطر آن همه حق خوری؛ به امیر المؤمنین خیلی آرام عرض کردند: علی جان خانه، خانه توست، من همسر تو هستم، آنچه را شما اراده کنی و بخواهی همان را انجام بده. اگر شما مایلی بیایند دیدن من، بگذار بیایند، اگر شما مایل نیستی من هم مایل نیستم.

من در کنار وجود مقدس شما از خودم هیچ رای می ندارم. پیامبر به حضرت علی علیه السلام فرمودند: «أَنْفَعُ مَا أَمَرْتُكَ فَاطِمَةُ، فَإِنِّي أَمَرْتُهَا بِأَشْيَاءَ أَمَرْتِي بِهَا جَبْرِئِيلُ». امر فاطمه را اطاعت کن زیرا من دستوراتی به او دادم که تمام آن ها را جبرئیل از جانب خدا به من منتقل کرد و اگر زهرا به تو امر کرد امر او را اطاعت کن. و اما روزی که مادر شدند. کدام زن در تاریخ عالم چنین فرزندی دارد؟ کدام زن مادر یازده امام معصوم است؟ کدام زن همسری چون امیر المؤمنین داشته است؟ کدام زن پدری مانند پیغمبر و مادری مانند خدیجه کبری داشته است؟ به راستی هیچ کس چون او نبوده و نخواهد بود. عالم هرگز به گرد عظمت آن بانو هم نمی رسد.



فرهنگ



هر عیب که هست از مسلمانی
ماست!

آقای نویسنده می گوید قدیس
را نوشتم بلکه به بهانه داستان،
چند فراز از نهج البلاغه را هم
مرور کنیم!

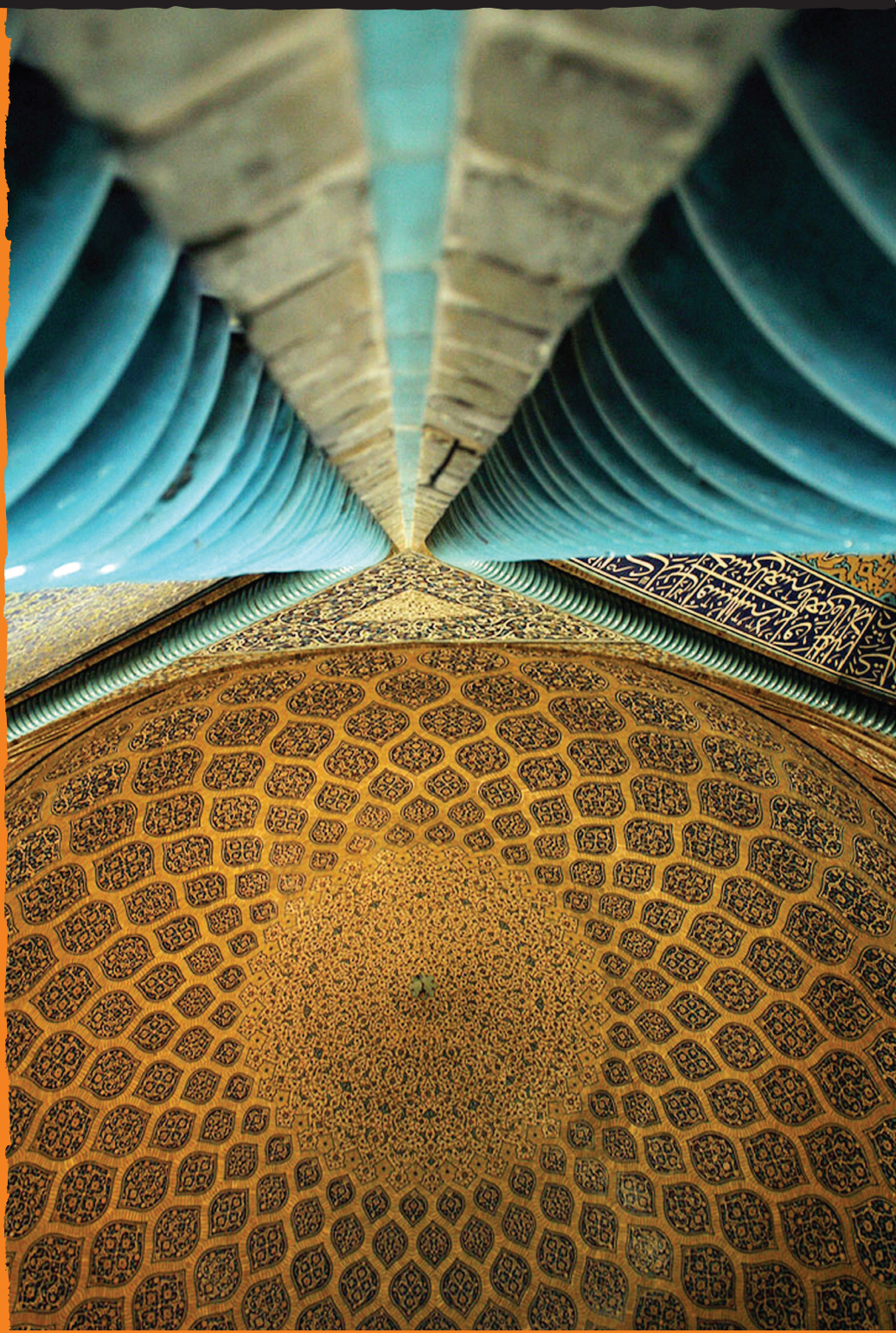


مخاطب تاریخ، نه مورخ
گزارشی از جلسه نقد و بررسی
«رسانه شیعه» در کانون اندیشه
جوان



کار بی وضو، خیر و برکت
ندارد

حرف هایی با یک هفت رنگ
ساز قدیمی که گلایه دارد
از بی حرمتی به هنر اصیل و
می گوید: سلیقه مردم را خراب
کرده اند!





حرف هایی بایک هفت رنگ ساز قدیمی که گلایه دارد از بی حرمتی به هنر اصیل و می گوید: سلیقه مردم را خراب کرده اند!

کار بی وضوحیر و برکت ندارد

راحله شاکر - متبر انصاری

حاج سید حسین مدنی ۷۳ ساله است و هفت رنگ ساز. مسجد گوهرشاد را که دیده اید، آن همه طرح و ذکر و اسم که بین بهشت لاجوردی کاشی های گوهرشاد جا خوش کرده، کار دست و پنجه امثال حاج حسین است که اتفاقا به تازگی حاجی شده است. گفتیم مسجد گوهرشاد که سلیقه جماعت اهل فن را هم تامین کند، و گر نه ما و شما که از دیدن محراب خوش رنگ و لعاب مسجد محله مان هم کلی سر ذوق می آیم!

جناب مدنی اما، بین صحن های امام رضا علیه السلام هم، همه را به کار فنی قبول ندارد. می گوید در فلان صحن جدید که کار ذوق و هنر بشر را دست کامپیوتری شعور - به معنای کلمه، البته - سپرده اند، کار خراب شده و ناقصی دارد و چه و چه.

حاج حسین که چند سالی است بساط کارش را در پارکینگ و زیر زمین خانه اش پهن کرده، پنج فرزند دارد؛ به حکم «شهیدان زنده اند، الله اکبر» چهار دختر خانمش سر و سامان گرفته اند و به خانه بخت رفته اند و تنها آقا زاده اش هم سال ها پیش به زندگی اش سر و سامان درست و درمانی داده و حالا عند ربهم یرزقون است.

گفت و گوی دو - سه ساعته ما با حاج حسین در پارکینگ خانه شان انجام شد، پارکینگ که ما مطمئنیم و شما هم شک نکنید، زیباترین پارکینگ دنیا است!

کار هفت رنگ سازی را از چه زمانی شروع کردید؟

این کار را از ۶ سالگی پیش استادی که با پدرم برادر خوانده بود، در خیابان ری شروع کردم.

هم درس می خواندم، هم کار می کردم.



■ مکتب خانه می رفتید یا مدرسه؟

صبح زود می رفتیم کارگاه، کمی آب و چارو می کردیم و می رفتیم مدرسه، ظهر برمی گشتیم کارگاه و باز کمی کار می کردیم و نهار می خوردیم و دوباره به مدرسه می رفتیم، عصری هم به کارگاه می آمدیم و تا غروب کار می کردیم.

■ دقیقا چه سال هایی می شد؟

من متولد ۱۳۱۷ هستم، حساب کنید دیگر! از شش سالگی سر کار می رفتم.

■ حدود ۱۳۲۳.

بله همان سال هامی شد.

■ شغل پدرتان چه بود؟

پدرم نجار بود. اتاق ماشین و کامیون و اتوبوس

می ساخت و در و پنجره. در بازار چه نایب السلطنه کار می کرد. منزل ما و کارگاه پدرم، در خیابان ۱۷ شهر یور، زیر همین پل شهید محلاتی بود. از زمانی که او از کار افتاده شد، من در کارگاهش مشغول شدم. کارگاه پدرم کم کم کاشی فروشی و کاشی سازی شد.

■ چطور شد که شما سراغ نجاری نرفتید؟ این کار را دوست داشتید؟

پدرم گفت برو کنار دست فلانی و ایساو کار یاد بگیر. اوایل این کار را زیاد دوست نداشتم اما کم کم علاقه مند شدم.

■ همه کار را همان جا با همان استاد یاد گرفتید یا پیش دیگران هم می رفتید؟

نه استاد اول و آخرم همان یک نفر بود. به نام حسین آقا ابراهیم معروف بود، به او حسین اعلا هم می گفتند. از استادان قدیمی این کار بود. البته ایشان در رنگ سازی خیلی متبحر بود اما در طراحی کمی ضعیف بود. پسر هایش هم اوایل در همین کار بودند اما بعد کنار گذاشتند و سراغ درس و دانشگاه رفتند. بعد از فوت ایشان، چون وصیت کرده بود که کارگاهش بسته نشود

و کارش زمین نماند، من نجاری پدرم را که تعطیل شده بود، جمع کردم و بساط این کار را راه انداختم.

■ این کار ظاهرا هنرهای مختلفی در دل خود دارد، طراحی، خطاطی، رنگ سازی، سفال گری و... در آموزش اول از کجا شروع می کنند؟

بله، کار چند رشته است. اول از همه طراحی است، بعد رنگ سازی، بعد کارهای قلم گیری و رنگ آمیزی و... منتهی من از سال ۱۳۶۸ تحولی در این کار ایجاد کردم که آن هم کار نقش بر جسته است.

هنوز هم کسی این کار را نمی کند. بعضی جاها با جنس های خارجی، کمی بر جسته کاری می کنند ولی کسی تا حالا نتوانسته با دست کار بر جسته انجام دهد.

■ اول طراحی روی کاغذ را یاد می گیرید؟

بله روی کاغذ طراحی می کنیم.

■ طراحی معمولی یا از این رشته های تذهیب و...؟

نه، طراحی عادی نیست. همان تذهیب و اسلیمی و کارهای بند خطایی و... است.



مدیر عامل به آزمایشگاهش می گفت این رنگ را آزمایش کنید، اگر خوب بود، بخریم. چند هفته پیگیری می کردیم، جواب نمی دادند. بعد فهمیدیم که آزمایشگاه حق حساب می خواهد، همین طور الکی آزمایش نمی کند!

سقاخانه

■ در آن سن و سال یادگیری این چیزها برایتان سخت نبود؟

نه، خب ما کنار دست بزرگ ترها در این کار بزرگ شدیم. آن ها روی سفال و کاشی کار می کردند و می کشیدند، ما هم به دستشان نگاه می کردیم و می کشیدیم و نقاشی و رنگ آمیزی می کردیم تا اینکه خودمان طراحي را یاد گرفتیم.

■ بعد از طراحی روی کاغذ چه می کنید؟

طرح را روی کاغذ می کشیم و بعد با سوزن طرح را سوراخ سوراخ می کنیم، بعد روی کار گرتنه می کنیم تا اثرش روی سفال بیفتد. بعد با رنگ سیاه، طرح را قلم گیری می کنیم و در آخر هم رنگ آمیزی طرح انجام می شود.

■ چه قدر طول کشید تا همه این کارها را یاد گرفتید؟

تا حدود ۲۳ سالگی پیش استاد مشغول بودم و شاگردی می کردم. بعد از آن خودم مستقل کار را شروع کردم. از زمانی که کارگاه پدرم در طرح شهرداری افتاد و خراب شد، اینجامشغولم.

■ یعنی تقریباً ۱۷-۱۸ سال طول کشید تا خودتان کار را یاد گرفتید!

بله. چون این کار رشته های مختلف دارد و یادگیری همه آن ها طولانی و زمان بر است. به ویژه کار رنگ سازی. به این کار می گویند هفت رنگ سازی. الان دیگر کسی هفت رنگ سازی نمی کند. چند تا کارخانه هست که یک مشت رنگ های شیمیایی می سازند و دست اهالی این کار می دهند. من اسم

این کارشان را گذاشتم، هفت رنگ مالی! چون دیگر کسی رنگ را نمی سازد و مهم ترین و سخت ترین بخش این کار هم ساختن رنگ ها است. چند تا رنگ هست که خیلی سخت ساخته می شود؛ زرد، قرمز. ساختن این ها سخت است چون توان زیادی از جسم آدم می گیرد. همین لکه هایی که در چشم های من افتاده، نتیجه ساختن رنگ است.

برای ساختن رنگ قرمز باید طلا را با اسید آب کنیم که این کار خیلی سازنده را اذیت می کند. برای ساختن رنگ های دیگر هم مدام سرو کارمان با اسید سرب و اکسید قلع است. الان سرب و قلع را با الکتریسیته اکسید می کنند اما ما با حرارت این کار را می کردیم و گرد و غبار سرب و قلع خیلی مضر بود. کسانی که حتی مدت کوتاهی در این کار بودند، الان ریه هایشان خراب است. برای همین همه دنبال رنگ آماده هستند که بخرند و در آب خیس کنند و کارشان را کنند.

■ کیفیت این رنگ های

کارخانه ای با رنگ های دست ساز

شما متفاوت است؟

بله، حتماً متفاوت است. کارهایی که سال های سال است سینه دیوار و گنبد و مناره مانده، همان رنگ های قدیمی است.

■ گفتید طلا را در اسید آب می کنید؟

بله، طلا را در تیزاب سلطانی آب می کنیم و بعد با قلع و اکسیژن هوا و اکسیژن آب، رنگ قرمز می سازیم.

بعضی ها کار می کنند، آیه قرآن هم می نویسند اما ادایش را نمی دانند. به بعضی از این ها می گویم خب تو که داری این کار را می کنی، وضو بگیر، خیر و برکت کارت هم زیاد می شود

■ پس کار پرهزینه ای هم هست؟ بله، خیلی.

■ رنگ های دیگر را از چه موادی می سازید؟

آن ها هم ارزان نیست. مثلاً رنگ لاجورد ترکیبی از کبالت است. کبالت فلز سختی است و اکسید کردنش زحمت دارد. رنگ زرد از آنتونیوم آهن است که سخت ترین فلز است. هر فلزی را که بخواهند استفاده کنند زیاد شود، آنتونیوم آهن به آن می زنند. به همین دلیل اکسید کردنش خیلی سخت است. حرارت بالایی می خواهد. شب و روز باید پای کار بایستیم و هم بز نیم تا رنگ زرد ساخته شود. رنگ های دیگر را هم از فلزهای غیریم، مثلاً رنگ فیروزه ای از مس، رنگ قهوه ای از آهن.

■ رنگ سازی این کار سود شیمی هم می خواهد، نه؟ شما چی خواندید؟

بله. من کمی شیمی خواندم ولی فرمول نخواندم، تجربی یاد گرفتم.

■ این رنگ ها از قدیم بوده یا به مرور زمان به آن اضافه شده؟ مثلاً پیش آمده که خودتان تشخیص بدهید می شود از فلان فلز این رنگ را ساخت؟ نه از قدیم همه این رنگ ها بوده، آن ها زحمت ها را کشیدند و به ما سپردند. البته به ما هم نمی گفتند که چه جوری رنگ ها را می ساختند!

■ مثلاً فوت کوزه گری شان بوده!

بله. به ما هم نمی گفتند. شب و روز آزمایش کردیم و شنیده ها و دیده ها را به کار بستیم تا کار دستمان آمد. به قدری آزمایش می کردم که بعضی رفقا می گفتند مثل جادو گرها شدی از بس با این بند و بساط سرو کار داری! ساعت های ایستادم و زغال فوت می کردم و امتحان می کردم.

فلسطین بروند و بجنگند. از اول کله اش داغ بود. خیلی هم در سخوان بود. در کربلا ۸ شهید شد. من در همان عملیات روی آمبولانس مامور به گردان آنها شده بودم. هیچ وقت با هم نبودیم، آن دفعه اتفاقی شد، جریان هایی پیش آمد که اصلاً دست ما نبود.

برای اعزام که اقدام کردم، گفتند کجای می خواهی بروی؟ گفتم هر جا که لازم است، همان جا بفرست. هیچ وقت جایی را انتخاب نمی کردم. عقیده ام این

سید محسن سال ۱۳۶۶ شهید شد. ۱۸ سالش بود. در دبیرستان مدرس خیابان مجاهدین درس می خواند. از اول دنبال این برنامه ها بود. ۹ ساله که بود می خواست به فلسطین برود. مدرسه قرآن می رفت. من هم شهرستان سرکار می رفتم. یک شب آمدم، گفتند محسن و دو تا از بچه ها از صبح که رفتند مدرسه، برنگشتند. بعد فهمیدیم چیزهایی درباره جنگ فلسطین شنیده بود و با همان عقل بچگی، با دوستانش قرار گذاشته بودند که به

از اول کله اش داغ بود!



اتحادیه داریم، اما کسی متوجه کار نیست. چندین نشست گذاشتند و دعوت کردند رفتیم همه این درد دل‌ها را کردیم، گفتیم حرف من و کارم نیست. به داد این هنر برسد اما...

از این جنس نداریم‌ها، حالا این ۵۰۰ کیلو را ببر تا ببینیم چه می‌شود! می‌گفتم من کوره روشن کردم، شما که گفتید انبار پر است؟ دو تا جوان هم با ما همراه شده بودند و می‌خواستند کار را یاد بگیرند، این قدر از این بازی‌ها سرمان در آوردند که این بنده خداها خسته شدند و رفتند.

این هنر متولی ندارد که جمع و جورش کند؟ مثلاً اتحادیه‌ای، صنفی...

اتحادیه داریم، اما کسی متوجه کار نیست. چندین نشست گذاشتند و دعوت کردند و حرف زدند و وعده و وعید دادند، اما کاری از پیش نرفت. کار هفت رنگ سازی ساختمان بنیاد ایران شناسی را من انجام دادم، پیش از آنکه آنجا را بسازند، ما را دعوت کردند و رفتیم همه این درد دل‌ها را کردم، گفتم حرف من و کارم نیست. به داد این هنر برسد اما...

این هنر کاملاً ایرانی است، نه؟ بله کاملاً ایرانی است. کنار این یک کار کاشی معرق است که با تیشه و سوهان روی آن کار می‌کنند. الان آستان قدس دستگاه آورده که طرح را به آن می‌دهد، دستگاه با لنز مخصوص طرح را روی کاشی می‌زند. صحن جامع که بروید، کاشی‌هایش از این نوع کاشی‌ها است. ولی ارزش کار دست معرق را ندارد. در همان صحن، اگر روی کارها دقت کنید، معلوم می‌شود، یک جا کم آمده، یک جا زیاد آمده. الگوی کار را درست برنداشت‌اند و کارها همه کوچک و بزرگ شده.

ابزار و ویژه‌ای هم می‌خواهد؟ نه؟ مثلاً همین ساخت رنگ‌ها...

بله، مثلاً الان کوره برقی آمده ولی کوره ماهنوز همان کوره سنتی و قدیمی است. اما برای طراحی‌ها، ابزارمان مداد و خط کش و پرگار است.

الان در ایران جایی نیست که رنگ سازی را با سبک شما انجام دهد؟

نه، نیست. ما خودمان همین سبک قدیم را شروع کردیم، کارگاه من در خاتون آباد بود. کارهای جوهری را آنجا می‌ساختیم اما کارخانه‌ها استقبال نکردند و کار زمین خورد. کارخانه‌ها می‌خواستند یک جنس ارزان باشد، اما کار ما ارزان در نمی‌آمد. موادی که می‌خریدیم، سخت تهیه می‌شد. رنگ را می‌بردیم کارخانه، مدیرعامل به آزمایشگاهش می‌گفت این رنگ را آزمایش کنید، اگر خوب بود، بخریم. چند هفته پیگیری می‌کردیم، جواب نمی‌دادند. بعد فهمیدیم که آزمایشگاه حق حساب می‌خواهد، همین طور الکی رنگ ما را آزمایش نمی‌کنند! یک نفر می‌گفت هر رنگی بسازید، من می‌خرم. رنگ‌ها را می‌برد در انبارش می‌گذاشت و یک چک مدت دار می‌داد، در صورتی که ما باید بلافاصله مواد می‌خریدیم و دوباره کار می‌کردیم.

کوره رنگ سازی وقتی روشن می‌شود باید بیست و چهار ساعته، توی آن مواد بریزیم. می‌رفتیم جنس بخریم، امروز می‌گفت بُراکس این قیمت است، هر قدر بخواهید، می‌دهیم. کوره را روشن می‌کردیم و می‌رفتیم سراغ جنس، طرف می‌گفت: راستی

قبلاً چهل متر مغازه داشتم با چهار متر دهنه. بیست سال است که اینجا آمده‌ام. قرار بود شهر داری پارکینگ را تجاری بدهد که نداده، امروز می‌رسد. خب چه کسی می‌رساند؟

پس خودتان به اصل کار رسیدید...

بله، هنوز هم در هر کاری آن آزمایش‌ها را انجام می‌دهم. مثلاً ساختن کار بر جسته خیلی طولانی است. کسی هم دیگر حوصله این کارها را ندارد. الان هر کس سراغ این کار می‌آید، اول می‌گوید در آمدش چه قدر است؟ چه قدر گیرمان می‌آید؟ همه سوالشان همین است. می‌گویند فلان چیزی که درست کردی، چه قدر کار برده؟ چه قدر می‌فروشی؟ الان همه جوان‌ها می‌خواهند یک شبه، صاحب همه چیز بشوند و بار خودشان را ببندند. اما در این کار نمی‌شود.

معمولاً کارهای دستی حوصله و پشتکار فراوان می‌خواهد، نه؟

بله. خیلی زیاد. البته درست هم معرفی نمی‌شود. یک سری کارهای تشریفاتی می‌کنند. در همین کار بر جسته سازی که من مبدع آن بودم، از فرهنگستان هنر آمدند و کلی فیلم و مصاحبه و سر و صدا راه انداختند، اما هیچ نتیجه‌ای نداشت. همه می‌گویند «به به»، اما کسی نمی‌فهمد در اصل کار چه اتفاقی می‌افتد.

الان غیر از شما چند نفر در این کار هستند؟ بزرگ ترهای کار چه کسانی‌اند؟

یکی - دو تا بزرگ‌تر در اصفهان دارد. تهرانی‌ها هم که دوستان و همکاران ما هستند، دیگر کسی به این سبک کار نمی‌کند. همه رنگ مصنوعی را می‌خرند و سریع کار می‌کنند و می‌روند. الان کسی که هم پایه ما کار می‌کند، آقای خاک نگار مقدم است که او هم با همین رنگ‌های مصنوعی کار می‌کند. دیگر کارگاه رنگ سازی ندارند و بالا جبار از همین رنگ‌ها استفاده می‌کنند.



همان جا برگشتند و ماشین را به من تحویل دادند، گفتند این کار، حق این حاجی است که پسرش در گردان میثم است. من رفتم و عملیات شروع شد. تا ساعت ۱۱ شب هم دیگر را می‌دیدیم، ساعت ۱۲ شب مجروح و بعد هم شهید شد. یک رگبار خورده بود توی پهلویش. در جنگ معمولاً سیدها از پهلو شهید می‌شدند. فردای آن شب خودم جنازه‌اش را به تهران آوردم.

بود که هر جا روزه‌ام باشد، می‌روم. اندیمشک سوار ماشین شدم که به کرخه بروم، توی ماشین با یک نفر صحبت کردم، گفت من به گردان میثم می‌روم. گفتم مدنی را می‌شناسی؟ گفت: سیدمدنی را؟ بله می‌شناسم. خلاصه او رفت، من هم رفتم و در بهداری نشستیم. دو تا جوان آمدند و ماشین گرفتند و رفتند برای گردان میثم. ظاهراً آنجا که رسیده‌اند، یک نفر می‌گوید پدر سیدمدنی هم آمده برای بهداری، دو تا جوان از

■ ماندگاری اش هم مثل کار دست نیست!

خب نباشد، برای آن‌ها که مهم نیست، چند سال دیگر دوباره عوض می‌کنند! البته جنس کاشی‌هایی که در حرم امام رضا علیه‌السلام کار می‌کنند، خیلی خوب است. در مشهد کاشی‌گنبد را خوب می‌سازند، ولی کاشی‌های اصفهان و قم و تهران و... خوب نیست. در مشهد، جسم کاشی خوب است، دوام دارد، ولی لعابش از همین رنگ‌های مصنوعی است. چند وقت پیش ما را بردند شهر کاتبان برای کاشی‌کاری مسجد، اما من همیشه می‌گویم و به این‌ها هم گفتم در تهران و اطراف تهران، گنبد را نباید کاشی کنید.

■ چرا؟

چون یخ می‌زند و می‌ریزد. نمونه‌اش مسجد شهید مطهری. در عمر من سومین بار است که دارند کاشی‌های گنبدش را عوض می‌کنند. آب و هوای تهران و اطراف تهران برای این کار مناسب نیست، املاح سریع یخ می‌زند و کاشی می‌ریزد، مگر اینکه گنبد خیلی تیزی باشد، مثل گنبد امامزاده یحیی، یا گنبد سقر آقا که خیزش زیاد است، اگر برف و باران رویش بریزد، سریع پایین می‌آید. ولی روی گنبد‌های معمولی جواب نمی‌دهد و من هم نمی‌سازم. در خوزستان ساختم، سال‌های سال است که مانده.

■ یعنی باید در مناطق گرم کار شود؟

بله در جاهای گرم می‌ماند، اما کسی گوشش بدهکار این حرف‌ها نیست. پولی دستشان می‌رسد و می‌خواهند خرجش کنند. حرف هم که می‌زنیم، می‌گویند ای بابا حالا تا آن موقع کی مرده؟ کی زنده؟ کاشی‌های مسجد شهید مطهری را اوستای

من ساخت. می‌گفت زمان رضاخان در سرما و یخبندان به ما گفتند کاشی کنید، گفتیم یخ می‌زند و می‌ریزد، اما قبول نکردند. کاشی کردیم، چند سال بعد ریخت. اصفهانی‌ها آمدند و کاشی کردند. حالا باز ریخته، چند وقت است که دوباره روی آن داربست زده‌اند و می‌خواهند کاشی کنند.

■ این کار الان مشتری و در آمد دارد؟

خب مصرف این کار بیشتر در مسجدها و حسینیه‌ها است. البته من تحولی در این کار داده‌ام و کارهای تزئینی هم با برجسته‌سازی درست کرده‌ام. کارهایی است که دست کم از پنجاه سال پیش در فکر من بوده، الان که کمی سرم خلوت شده، می‌نشینم و می‌سازم. ۶-۷ ساله که بودم، قبر ناصرالدین شاه را در حرم حضرت عبدالعظیم دیده بودم. یک سنگ قبر بزرگ داشت، دور این سنگ قبر، یک حاشیه زنجیره مانند داشت، از آن سال‌ها این طرح در ذهنم مانده بود، مدام به این فکر می‌کردم که این را چگونه بسازم، بالاخره سال ۱۳۶۸ آن را به صورت برجسته ساختم. برای کسی هم کار نمی‌کنم، برای خودم می‌سازم. چون خسته نمی‌شوم.

■ چرا تا حالا نما پشگاه بر پا نکرده‌اید؟

فایده ندارد. یکی - دو بار کارهای ما را به اجبار بردند، عاقبت با شکسته و آسیب دیده برگرداندند. یا بعضی‌هایش را اصلاً پس ندادند. یا کار را می‌بردند و بدون اجازه روی تخته می‌چسباندند،

کار صدمه می‌خورد. بعد هم هیچ مسوولیتی قبول نمی‌کردند.

■ چطور می‌شود این مدل هنرها را وارد خانه و زندگی مردم کرد؟ الان به قدری ابزار و آلات مدرن فراگیر شده که این چیزها اصلاً به ذهن مردم نمی‌رسد.

الان قدرت تشخیص مردم را تقلیل داده‌اند. مردم یک جنس که می‌خواهند بخرند، فقط می‌خواهند لنگه آن چیزی را پیدا کنند که در خانه فلانی یا در فلان فیلم دیده‌اند. اتاق خانه‌شان را می‌خواهند رنگ کنند، نمی‌توانند یک رنگ درست و حسابی انتخاب کنند. قدرتش را ندارند. کار هنری ما هر چه که باشد، کار چوب، سنگ، آجر، فرش، یا هر چیز دیگر، هویت ایرانی‌ها است. باید در هر خانه‌ای اثری از این هویت باشد. مردم گرفتار تشریفات بی‌خود و بی‌ربط هستند.

■ فکر می‌کنم از بس این چیزها از پیش چشم مردم دور شده، مردم فراموش کرده‌اند. و گرنه خود ما وقتی مثلاً به حرم امام رضا علیه السلام می‌رویم، از نگاه کردن به در و دیوار صحن‌ها لذت می‌بریم، با اینکه نگاه فنی و تخصصی هم نداریم...

ما فقط نگاه می‌کنیم. کار دست خیلی ارزش دارد. آدم جنس را که از کوره در می‌آورد و نگاه می‌کند، لذت می‌برد. الان دخترهای من هر یک موزه‌ای از کارهایم در خانه‌شان درست کرده‌اند، چون دیده‌اند من برای یک کار چه قدر زحمت می‌کنم.

■ خط‌های مختلفی روی کارهایتان هست، حتی خط کوفی هم دارد؟ به همه این خط‌ها مسلط هستید؟

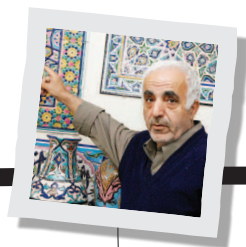
بله، همه را بلدم. کسی که این کار را شروع می‌کند، باید به همه جزئیاتش مسلط باشد، چون اگر جزیی از کار، دست خودش نباشد، لنگ می‌ماند.

■ انجام دادن کارهای دستی چه اثری روی خلق و خوی آدم دارد؟ اینکه بنشینید و طرح پیدا کنید و مر حله به مر حله کار را انجام دهید و منتظر شوید تا خشک شود و دوباره مر حله بعد و...

من هیچ وقت از این کار خسته نمی‌شوم. تا وقتی کار می‌کنم، هیچ مشکلی ندارم، اما بعد که می‌نشینم، یا دستم درد می‌گیرد یا چشمم اذیت می‌شود. وقتی هم که کار نمی‌کنم، مدام به این فکر می‌کنم که

کار هنری ما هر چه باشد، کار چوب، سنگ، آجر، فرش یا هر چیز دیگر، هویت ایرانی‌ها است. باید در هر خانه‌ای اثری از این هویت باشد. اما الان سلیقه مردم خراب شده است





الان هر کس سراغ این کار می آید، اول می گوید در آمدش چه قدر است؟ چه قدر گیرمان می آید؟ همه جوان ها می خواهند یک شبه، صاحب همه چیز بشوند و بار خودشان را ببندند. اما در این کار نمی شود

حاشیه

در حکایت صاحب منصبان هنر شناس!

همکار آقای موسوی زمانی که در فرهنگستان هنر بود، یک بار به اینجا آمد، حرف هایی زد و شعارهایی هم داد، اما فایده نداشت. بعد از جریان فتنه سال ۱۳۸۸، یک بار مارادعوت کردند به فرهنگستان هنر، مثلاً به عنوان تقدیر. اولین بار بود که می رفتم. خبر نداشتیم که آنها هنوز در فرهنگستان هستند. در جلسه نشسته بودیم که یک دفعه دختر موسوی آمد و بعد هم خودش وارد شد. مابلند شدیم و سر و صدا و اعتراض کردیم و گفتیم برای چه این آدم هنوز در این پست است و رفت و آمد می کند؟ جلسه را رها کردیم و آمدیم. همان شب به چند جاهم زنگ زدیم که چرا این آدم هنوز راس کار است؟

فردایش از فرهنگستان زنگ زدند و گفتند شما دیروز نیامدید، هدیه تان یک سکه بود، بیایید بگیرد. حال من بدتر شد، گفتم اتفاقاً آدمم، چطور سر و صدا و اعتراض را نشنیدید؟ گفتم مرد ناحسابی، من بیست و چند سال است زیر بلیت بنیاد شهید نرفته ام، حالا تو آمدی و می خواهی من را با یک سکه بخری؟

فقط یک ضامن آهو

یک بار صاحب یک سفره خانه که از دوستانم بود، گفت بیا برای این سفره خانه طرح بده و چند تا کار خوب روی دیوارها بزن. گفتم برای سفره خانه کار نمی کنم، الان سفره خانه ها بیشتر محل فساد و لهو و لعب است. گفت من نمی گذارم اینجا این طوری شود. گفتم تا وقتی زنده هستی نمی گذاری، بعد از آنکه دست کس دیگری افتاد، همان می شود که من می گویم. خیلی اصرار کرد اما بعد که حرف مرا شنید، استخاره کرد و گفت: حاجی راست می گویی، استخارهام بد آمده. دیگر اصرار نمی کنم اما باید یک ضامن آهو رو به امام رضا علیه السلام برایم کار کنی. آن راهم دادم به کس دیگری برایش درست کرد، چون من کار چهره نمی کنم. اما زیر زمین همان جارامی خواست حسینی به کند، نشستیم و طراحی کردم و کار انجام شد. واقعا هم زیبا شد، با اینکه کار زیادی هم نبرد.

کار می کردم، ۷-۸ برابر می گرفتم. اما چیزی برایم نمی ماند. هی توبه می کردم و می گفتم دیگر مینیاتور نمی کشم، باز یک پیشنهاد حسابی به تورم می خورد و قبول می کردم. اما یک بار برای همیشه آن را کنار گذاشتم. وقتی یکی از این کارها را قبول می کردم، حساب و کتاب عادی کار و زندگی ام به هم می ریخت و برکت زندگی را با خودش می برد. همیشه مثل آدم های گرسنه بودم. اما الان اگر مشکلی پیش بیاید و مدتی هم نتوانم کار کنم، لنگ نمی مانم. اصلاً نمی فهمم از کجا می رسد. قبلاً چهل متر مغازه داشتم، چهار متر دهنه مغازه بود. الان بیست سال است که به اینجا آمده ام، قرار بود شهرداری پارکینگ را تجاری بدهد که نداد، اما روزی ام می رسد. خب کی می رساند؟ برای چه می رساند؟ همین الان هم داریم، طرف آدم درستی است، اما چون چهره کار می کند، همیشه هشتش گرو نه اش است. هنوز مستاجر است. بارها هم به او گفته ام.

این چیزها را هم از استادها یاد می گرفتید؟ نه این چیزهایی است که خودم با گوشت و پوستم حس کردم. اهل این کار را دیده ام، زار و زندگی شان را دیده ام. البته استاد من هم آدم پاک بود.

بعضی از آدم هایی که الان کارهای هنری می کنند، مثلاً نقاشی، می گویند تا فلان موسیقی نباشد، نمی توانیم نقاشی کنیم، حس کار کردن برای ما ایجاد نمی شود...

اصلاً آدم خجالت می کشد که اسم بعضی از این کارها را، کار هنری گذاشته اند. بعضی ها ادای خارجی ها را در می آورند و بُرد می کنند اما یک هنرمند خودش را به صلابه می کشد تا یک تکه کار به یادگار بگذارد، یک فرش ببافد، هنرش فراموش شده و کسی هم به فکر نیست. نشان دادن بعضی از این کارها به عنوان اثر هنری برای این مملکت زشت است. اگر در کشوری بودیم که این هنرهای اصیل را نداشت، حرفی نبود، ولی برای ما با این سابقه و این پیشینه، خیلی بد است.

فرش های الان را ببینید، مدل های جدید که چند سال است آمده، گذشته از اینکه کیفیت ندارد، هیچ طرح و رنگ و سلیقه ای هم در آن به کار نرفته است. مردم هم یک دفعه طرفدار این مدل ها می شوند، چون سلیقه شان خراب شده. فرش ایرانی را با آن همه ریزه کاری و طرح های مفهوم دار و با دنیایی از رنگ های جورواجور کنار می زنند و فرش می خرند که سر تاسرش دورنگ است و چهار تا مربع و دایره هم یک گوشه اش کار کرده اند! یا یک شاخه گل زشت از اول تا آخر فرش کشیده اند.

فلان طرح را با چه رنگ هایی بزنم یا چطور در بیاورم. حتی بارها شده در خواب اوستا تم را دیده ام و او راهنمایی ام کرده است. کار پرنجی است، خیلی به آدم صدمه می زند، برای همین نخواستم بچه هایم با آن درگیر شوند.

فکر می کنید استفاده از این مدل کارها یا مثلاً معماری در ست و حسابی ایرانی در منظر و معبر مردم، چه اثری روی فکر و ذهن آنها دارد؟

رنگ ها اثر دارد، به ویژه در رنگ فیروزه و لاجورد. یک خطاطی هست آقای کابلی که از چهره های ماندگار است. من را که دیده بود اصرار می کرد یک تکه کاشی شکسته هم که شده، به او بدهم، می گفت خانم من دوست دارد وقتی نماز می خواند، این کاشی جلو چشمش باشد، می گوید با این کاشی حال و هوای دیگری پیدا می کنم.

طرح ها هم القاهایی دارد. مثلاً من می گویم این اسلیمی ها که از بته جقه در ست شده، علامت سربزه زبری و افتادگی و خضوع و خشوع است. این چیزها وقتی در منظر چشم آدم باشد، اثر خودش را می گذارد. الان کامپیوتر آمده، تند تند طرح ها را با کامپیوتر می زنند در حالی که هر طرحی باید به فراخور حال آن فضا و آدم هایی که آنجا رفت و آمد دارند و مورد استفاده آن فضا، طراحی شود.

بیشتر کارهای شما در فضای مذهبی است، برای مسجد و حسینیه کار می کنید، محراب می سازید. ذات این کار باید روحی داشته باشد که به بیننده حس خوبی منتقل کند، چه می کنید که این روح در کارها بتان حفظ شود؟

من یک کار که می سازم، مثلاً قرار می شود روی یک کوزه ذکر بنویسم، خب اسما الله در جامعه کبیره هست، اما گاهی از چند روز جلوتر، ذکر توی سرم می افتد. خودش به دل آدم می اندازد. آدم این کار اگر با مذهب عجین باشد، برده است اما اگر نباشد، به دود و دم می افتد. بعضی ها کار می کنند، آیه قرآن هم می نویسند اما آدابش را نمی دانند. گاهی وقت ها به بعضی از این ها می گویم خب تو که داری این کار را می کنی، قبلش وضو بگیر. خیر و برکت کارت هم زیاد می شود. خود ما هم اگر در یک کار تنبلی کنیم و وضو نگیریم، اصلاً کار نمی گیرد، برکت ندارد.

یعنی چی که خیر و برکت ندارد؟

پولسی که می گیریم، برایمان نمی ماند. من قبلاً کارهای مینیاتور زیاد می ساختم. بزم و مجلس و... اما خودم هیچ وقت چهره و دست کار نمی کردم، یک نقاش می آمد و آن قسمت ها را کار می کرد. یک کار اگر صد تومان دستمزد داشت، چون مینیاتور

در آغاز جلسه، محسن حسام مظاهری کتاب خود را محصول شرایط اجتماعی اواسط دهه هشتاد دانست؛



که در آن بحث «آسیب شناسی محافل عزاداری» رونق فراوان یافت و به یکی از پرتعدادترین مباحث روز تبدیل شد. وی گفت: این کتاب بازتاب و واکنشی به فضای حاکم بر آن دوران بود. نطفه این اثر، ابتدا به صورت پژوهشی شخصی و با هدف تلطیف فضایی که در آن، صرفاً جنبه‌های آسیب شناسانه عزاداری مورد توجه قرار می‌گرفت؛ تشکیل شد تا برای این سؤال پاسخی بیابد که آیا می‌توان الگویی تجربی برای روند عزاداری در طول تاریخ استخراج کرد یا خیر؟

جای خالی یک کارشناس تاریخ!

سعید طاووسی پس از آنکه از توجه به بروز و ظهور دینی مذهب، در زندگی مردم و نوآوری‌های خاص نگارشی در این اثر قدردانی کرد، در نقد و بررسی تاریخی این کتاب گفت: استنادی که در این اثر با ایشان مشاوری شده یا متخصصان حوزه جامعه‌شناسی بوده‌اند یا کسانی که با هیأت آشنایی داشتند.

جای خالی یک مشاوری تاریخی قوی در این کار دیده می‌شود، چون برخی از مباحث تاریخی، خصوصاً مباحث مربوط به پیش از دوران قاجار به بازنگری و حتی بازنگاری مجدد نیاز دارند. استفاده از منابع مستدل‌تر، قدیمی‌تر و حتی منابع اهل سنت می‌تواند در غنای کتاب، اثرگذار باشد.

طاووسی، با ذکر مثال‌هایی از کتاب، ضعف برخی اسناد و منابع را مورد توجه قرار داد و گفت: برخی از روایت‌هایی که در این اثر استفاده شده، با فرض صحت روایت آمده و به تشخیص احادیث سره و ناسره توجهی نشده است. عدم توجه به منابع انگلیسی زبان، توجه به کثرت احادیث به عوض صحت آن‌ها، فقدان نقد مؤلف در بیان برخی نقل قول‌های تاریخی، عدم تطبیق برخی از ترجمه‌های متون با متن اصلی حدیث و توجه ناکافی به برخی از شخصیت‌های مهم تاریخی نظیر دعبل از جمله نکاتی بود که طاووسی در ادامه به آن توجه کرد.

حقیقت، زیر سایه سیاست!

حسین شهرستانی از این کتاب به عنوان یک اثر قابل دفاع در حوزه اجتماعی و گامی بلند در راستای اسلامی شدن علوم یاد کرد و گفت: برای بومی سازی و اسلامی سازی علوم باید مساله خود جامعه را طرح و برای حل آن اقدام کنیم که این اتفاق در تألیف آقای حسام مظاهری افتاده است.



گزارشی از جلسه نقد و بررسی «رسانه شیعه» در کانون اندیشه جوان

مخاطب تاریخ، نه مورخ

و جیهه محمد طاهری

اولین جلسه از سلسله نشست‌های رواق اندیشه در آخرین روزهای سال ۱۳۹۰، با موضوع نقد و بررسی کتاب «رسانه شیعه: جامعه‌شناسی آیین‌های سوگواری و هیأت‌های مذهبی در ایران» در کانون اندیشه جوان برگزار شد.

این کتاب که در سومین جشنواره بین‌المللی فارابی در رشته علوم اجتماعی و ارتباطات و در بخش جوان، رتبه سوم را کسب کرده، با هدف بررسی، تحلیل و فهم منطق تغییرات و تطورات مناسبی - گفت‌وگومانی مجالس و آیین‌های عزاداری شیعیان ایران در طول تاریخ، به ویژه در دوران معاصر به رشته تحریر درآمده است.

در این جلسه سید حسین شهرستانی، کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، سعید طاووسی، دانشجوی دکترای تاریخ و محسن حسام مظاهری، نویسنده کتاب «رسانه شیعه» را از دو بعد تاریخی و جامعه‌شناختی بررسی کردند.



حسین شهرستانی از این کتاب به عنوان یک اثر قابل دفاع در حوزه اجتماعی و گامی بلند در راستای اسلامی شدن علوم یاد کرد.

واقعۀ عاشورا، گفت: سابقه عزاداری میان اهل بیت علیهم السلام به رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باز می‌گردد که حضرت زهرا سلام الله علیها بیت الاحزانی برای اقامه عزای پدر بزرگوارش بنا کرد؛ هرچند عزاداری‌های پیش از عاشورا، وسعت عزاداری‌های عاشورایی را نداشته باشند.

شهرستانی در تأیید این نظر گفت: معیار تعیین اینکه کدام عمل، جزو مناسک دینی بوده و کدام عمل جزو رفتارهای دین‌داران است، تشریع معصوم علیه السلام است. درباره عزاداری محرم، تشریع معصوم به عینه مشاهده می‌شود یا لااقل اصول مبنایی عزاداری توسط معصوم گذاشته شده و شرایط اجتماعی جنبه‌های فرعی را تعیین می‌کند. عزاداری در زمان حضرت زهرا سلام الله علیها تأسیس شد؛ اما چون هیچ همراهی از جانب جامعه صورت نگرفت، ماندگار نشد. درباره عاشورا هم، بنیانی که پیش‌تر تأسیس شده بود، با تأکید دین‌مواجه و ماندگار شد.

■ عزاداری؛ ابزار سیاسی معصومان (علیهم السلام)

مظاهری در پاسخ به این نقد، نقش امامان معصوم علیهم السلام را در برگزاری مجالس عزاداری، نقشی تأسیسی عنوان کرد که در پی تأسیس نهادی برای هدایت عزاداری عامه مردم بوده‌اند؛ و از ابزارهای اجتماعی زمان خود استفاده‌های سیاسی و اجتماعی می‌کرده‌اند. با این وصف پیش از عاشورا رفتار عزادارانه وجود نداشته است.

طاووسی گفت: پیش از واقعۀ عاشورا، حتی در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام، اذان حقیقی و نماز حقیقی شناخته شده نبود. اگر شرایط اصلاح دین، در زمان امامان نخستین ممکن بود، لزوماً چنین اتفاقی رخ می‌داد. به گواهی تاریخ، اصلاح دین پس از واقعۀ عاشورا و در زمان امام سجاد علیه السلام به وقوع پیوسته است. شهرستانی در پایان دسته‌بندی جدیدی برای مناسک دینی ارائه کرد که در آن، دسته نخست دارای اصول ثابت و ظهور واحد هستند که مناسکی چون نماز و حج در آن جای می‌گیرند. دسته دیگر در عین اینکه اصول و تأسیسات واحد دارند، ظهور و بروز متنوع و متکثر دارند و دسته سوم را خود دین‌داران و با الهام از کلیات دینی بنیان می‌گذارند.

سال این نخستین باری است که کتاب به صورت دقیق و ظریف خوانده شده و به نقد گذاشته می‌شود، گفت: من احادیث و روایت‌ها را به عنوان یک محصول اجتماعی در نظر گرفته‌ام و در پی فهم سندیت آن‌ها نبودم. به عنوان مخاطب تاریخ و نه مورخ، از داده‌های تاریخی استفاده ابزاری کردم و فقط برای آوردن مثال‌های تاریخی به منابع تاریخی مراجعه کرده‌ام.

مجموعه شیوه‌های عملی ادیبان مختلف دو دسته‌اند؛ دسته نخست شکل و فرم و چارچوب آن‌ها دقیقاً در نص دین مشخص شده، تخطی از آن‌ها حرام است و می‌توان به آن مناسک دینی گفت و دسته دوم به معنای نص دین نیست، بلکه برای پر کردن خلأهای رابطه دین‌دار با مبدأ قدسی، بروز پیدا کرده و به ابتکار خود دین‌دار و تأسی از

شرایط اجتماعی، تاریخی و سیاسی ظاهر می‌شود. در این اثر عزاداری جزو دسته دوم به حساب آمده و چنین استنباط شده که چون عزاداری عرصه ابتکار و خلاقیت است، جذابیت این وجه از دین، برای دین‌دار بیشتر است. با این وصف نباید عزاداری را جزئی از دین بدانیم، بلکه باید آن را به عنوان پدیده‌ای اجتماعی در نظر بگیریم. روایات معصومان علیهم السلام هم عکس العملی به شرایط موجود در جامعه بوده است. پدیده عزاداری عاشورا متعلق به

گفتمان دین‌داری عامه است و عموماً نخبان دینی و علما در این قصه تابع بوده‌اند. مردم، نوعی از عزاداری را ترویج می‌کردند و پس از آن علما یا همراه مردم شدند یا با نحوه برگزاری آن مخالفت می‌کردند، پس خاستگاه عزاداری عاشورا عامه مردم هستند.

■ سنگ بنا را، بانوی بیت‌الاحزان گذاشت

طاووسی در نقد این نظر گفت: تأکید بر اجتماعی دانستن صرف عزاداری، تأکید درستی نیست. می‌توان این پدیده را ترکیبی از دین و ابتکار عامه دانست، چون در نص دین به وضوح استحباب عزاداری آمده است. شارع اصلی، خداوند، و شارع دوم که امام معصوم هستند، در ارتباط مستقیم با اجتماع به بیان احکام و مناسک دین پرداخته‌اند. طاووسی با ذکر نمونه‌هایی از عزاداری پیش از

او با وام گرفتن اصطلاحی از استاد شفیع کدکنی متن را دارای نوعی «اضطراب نگارشی» دانست بدین صورت که بخشی از اثر با نثر تاریخی، بخشی به صورت تاریخ نگاری شخصی و مشاهده‌ای و بخشی دیگر از موضع جامعه‌شناختی مورد توجه قرار گرفته و گفت: چنین نگارشی ضرورت نتیجه‌گیری مشخص برای هر بخش را ایجاد می‌کند اما آنچه در این اثر اتفاق افتاده، موضع‌گیری شخصی محقق به عوض نتیجه‌گیری از بحث است. خلط معنایی «موضع‌گیری» و «پیش‌فرض داشتن» در این اثر به چشم می‌خورد که با رویکرد علمی کار در تناقض است.

اگر نقش علما در شکل‌گیری مناسک عزاداری جدی گرفته شود؛ چنین استنباط خواهد شد که عزاداری‌های مردمی صرفاً معلول اقتضائات فرهنگی مردم، نسبت حکومت با دین و شرایط اجتماعی جوامع نبوده‌اند. خصوصاً با توجه به عنوان کتاب، چنین بر می‌آید که علما از طریق رسانه عزاداری، پیام اصلی تشیع را به مخاطب اصلی آن می‌رسانند، حال آنکه رویکرد اتخاذ شده در این کتاب، رویکردی انعکاسی است که در آن عزاداری تنها بازتاب و انعکاسی از شرایط اجتماعی بوده و بنیان و منشایی ندارد.

■ قابل قبول نیست!

سعید طاووسی در همین زمینه به سوال‌های مندرج در پایان کتاب اشاره کرد و گفت: طرح پرسش‌هایی نظیر اینکه «آیا اگر واقعۀ عاشورا رخ نمی‌داد، باز هم آیین عزاداری به وجود می‌آمد؟» یا «آیا اگر شیعه محصور نمی‌شد، مجالس عزاداری به همین سیاق برگزار می‌شدند؟» محلی از اعراب ندارند. علت چنین سوال‌ها در پایان کتاب مشخص نیست. بدیهی است که فقه متأثر از تاریخ است و تحولات تاریخ و جامعه موجب صدور فتوا از سوی فقها می‌شود. بنابراین این ادعا که تحولات اجتماعی موجب تشکیل مناسک عزاداری بوده و عزاداری مبنای اصیلی ندارد، قابل قبول نیست.

درست است که شرایط اجتماعی بر خیابانی شدن عزاداری‌ها مؤثر بوده اما آیا امامان معصوم علیهم السلام در راستای علنی کردن این مراسم تلاشی نکرده‌اند؟ بی‌شک این تلاش صورت گرفته، پس تاریخ و اجتماع بر مقله عزاداری اثرگذار بوده اما اینکه تأثیر اصلی از کجا نشأت گرفته و شاخ و برگ این تأثیرات در کجاست، مساله مهمی است که نباید از آن غفلت شود.

■ خاستگاه عزاداری عاشورا، عامه مردم هستند

مظاهری با اظهار تأسف از اینکه بعد از چهار



آقای نویسنده می گوید قدیس را نوشتم بلکه به بهانه داستان، چند فراز از نهج البلاغه را هم مرور کنیم!

هر عیب که هست از مسلمانی ماست!

علمی روحانی

داستان نویسی درباره یک اتفاق واقعی تاریخی، کار ساده ای نیست. خواننده اول و آخر ماجرا را می داند و داستان باید خیلی پرجاذبه روایت شده باشد که کتاب تا آخر خوانده شود.

این ملاحظه در داستان های تاریخی - مذهبی جدی تر است، به ویژه آنجا که حرف از پیامبر صلی الله علیه و آله یا حضرت امیر علیه السلام در میان باشد. مردم؛ کوچک و بزرگ و کتابخوان و کتابنخوان، بارها زندگی نامه پیشوایان مذهب شان را شنیده اند و یک داستان باید خیلی درست و حسابی باشد که باز حوصله کنند و کتاب دست بگیرند و وقت بگذارند و شنیده های مکرر شان را بخوانند. رمان محمد صلی الله علیه و آله که چاپ شد، این اتفاق، کم و بیش افتاد. خیلی ها این کتاب را خواندند و از خواندنش خسته نشدند. ابراهیم حسن بیگی ۵۴ ساله بعد از این تجربه خوب، سراغ بخشی از زندگی امیر المومنین علیه السلام رفت و حالا چند هفته ای است «فدیس» را روانه کتاب فروشی ها کرده است. با حسن بیگی که یکی - دوسالی است ساکن مالزی شده، روزهای آخر سال ۱۳۹۰، در سفر کوتاهی که به ایران آمده بود، درباره کتاب جدیدش صحبت کردیم.



در «ابراهیمی‌ها» می‌خواهم فلسفه حج و ارزش و اهمیت این سفر را طرح کنم. درباره سفر حج کتاب‌های زیادی داریم اما کتابی ندیده‌ام که در قالب رمان به این مساله بپردازد



در رمان قدیس هم مثل رمان محمد صلی الله علیه و آله از نگاه یک فرد خارج از دین رمان را شروع کردید، اینکه از انکار به اثبات برسید، رویه شماست یا چون این شیوه قبل از رمان محمد صلی الله علیه و آله جواب داده، اینجا هم به کار گرفتید؟

بله، در رمان محمد صلی الله علیه و آله از زاویه یک معاند به ماجرا نگاه کردم که کار از نظر ساختاری جذاب تر شود. این اتفاق در رمان‌های زیادی می‌افتد که از جانب یک شخصیت منفی به قهرمان داستان نگاه می‌شود و مسایل شخصیت اصلی گفته می‌شود. در قدیس هم برای استفاده از این روش تمعّد داشتیم. معتقدم اگر ما امام علی علیه السلام را از زبان یک «دیگری»؛ یک کشیش، یک مسیحی، معرفی کنیم، مثل همان رمان محمد صلی الله علیه و آله کار اثر گذار تر می‌شود.

یک نکته دیگر هم در نظر داشتیم؛ از اول فکر می‌کردم رمان امام علی علیه السلام را باید مثل رمان محمد صلی الله علیه و آله ترجمه کنیم و به فکر انتشار و چاپ آن در خارج از مرزهای ایران باشیم. این هدف که پشت داستان بود، ایجاب می‌کرد زاویه دید را طوری انتخاب کنیم که دیگران هم بتوانند با مساله همذات پنداری کنند و فکر کنند داستان را از زبان خودشان می‌شنوند نه یک مسلمان متعصب ایرانی.

■ انتخاب این قسمت از زندگی امام علی علیه السلام بر چه اساسی بود؟ زندگی امیرالمومنین از همان ابتدای تولد ویژه است و نکته‌های نابی برای قصه نویسی دارد، چه شد که شما دوران حکومت ایشان را برای داستان انتخاب کردید؟

مشکلم در نوشتن رمان قدیس این بود که من اصولاً آدم مطول نویسی نیستم، کتاب‌هایم هیچ وقت بیشتر از ۳۰۰ صفحه نبوده و نمی‌توانم خیلی طولانی بنویسم. همین مشکل را در رمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله داشتم، آنجا هم فکر می‌کردم این حجم مطلب را چطور می‌توانم در ۳۰۰ صفحه جای دهم. آنجا از روش گزارش و روایت استفاده کردم. به هر حال شکلی از کار بود که می‌توانست ما را به موجز نویسی برساند.

■ اما در عین حال تمام دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله در کتاب به صورت گذر امرور

می‌شود...

بله، آنجا به اختصار این کار انجام شد. به هر حال مدت‌ها فکر کردم درباره رمان امام علی علیه السلام چه کار می‌شود کرد؟ به این نتیجه رسیدم که نمی‌توانم از تولد تا شهادت زندگی امام علی علیه السلام را با آن ابعاد پیچیده شخصیتی و حوادث گوناگونی که در زندگی‌شان اتفاق افتاده، در یک رمان بیاورم. به همین دلیل مقطع آخر زندگی ایشان را که دوران حکومت پنج ساله‌شان بود، انتخاب کردم تا الگو و شاخصه‌ای برای حکومت داری باشد. ولی خودم را در شیوه حکومت داری خلاصه نکردم. سعی کردم همه ابعاد شخصیتی حضرت علی علیه السلام را بیان کنم و در عین حال به زندگی ایشان و نسبت‌شان با پیامبر صلی الله علیه و آله و حوادث زمان ایشان هم تا حدودی اشاره کرده‌ام.

■ رمان محمد با اینکه داستان

ناشناخته‌ای نیست، به لحاظ ساختاری این قدر جذابیت دارد که خواننده را به خواندن تشویق کند اما در رمان قدیس به دلیل اینکه متن‌های نهج البلاغه را مستقیم و گاهی مفصل وارد متن کرده‌اید - به ویژه در دوسوم آخر کتاب که این اتفاق بیشتر شده - کمی از جذابیت کتاب کم کرده، گاهی آدم حس می‌کند شرح ساده‌ای از نهج البلاغه را می‌خواند، این طور نیست؟

نمی‌دانم. این نگرانی واقعاً وجود دارد. زمانی هم که کتاب را می‌نوشتیم، در جاهای مختلف می‌توانستیم از نهج البلاغه استفاده کنیم ولی این دغدغه برایم وجود داشت که خواننده را خسته نکنم. در متن از نهج البلاغه زیاد استفاده کردم چون به نظرم رسید هیچ چیزی برای شناساندن امام علی علیه السلام بهتر از کلام خودشان نیست، نهج البلاغه هم کتابی نیست که مردم به راحتی مثل کتاب‌های دیگر دست بگیرند و بخوانند. می‌خواستم از این فرصت داستانی استفاده کنم و بخشی از شناختی را که می‌خواهم به خواننده بدهم، از زبان خود ایشان منتقل کنم. به همین دلیل با تمعّد از نهج البلاغه استفاده کردم اما امیدوارم که تکرار و مطول بودن این بخش‌ها موجب آزدگی خاطر خواننده‌ها نشود.

■ با همین نگاه رمان قدیس تقریباً شبیه یک مانیفست داستانی برای اصول حکومت اسلامی شده است. حتی جاهایی مستقیم - مثلاً در

■ حاشیه

دنبال نوشتن کتاب تاریخی نبودم

ویژگی‌های شخصیت‌های دینی می‌تواند در تک تک شخصیت‌های داستان حلول کند، اما من در «قدیس» دنبال الگوسازی بر مبنای شخصیت امام علی علیه السلام بودم. البته این شخصیت‌ها پیش از این به نوعی مراقبت شده، در داستان‌های ما آمده‌اند؛ تا جایی که یادم هست در دهه ۶۰ این ورود مراقبت‌گونه منجر به خلق شخصیت‌هایی کاملاً سپید در داستان شد. اما در «قدیس» دنبال ترسیم سیمای انسانی آرمانی بر مبنای یک شخصیت دینی نبودم. دنبال الگوسازی بر اساس شخصیت خود حضرت علی علیه السلام بودم؛ الگوسازی بر اساس ویژگی‌ها و رفتارهای ایشان. نمی‌خواستم جنگ صفین را روایت کنم، اما دیدم رفتار امام در این جنگ، از جنس همان رفتاری است که دوست دارم مخاطبم را به آن ارجاع بدهم. به تبع، حادثه تاریخی مانند جنگ صفین، تنها بستر روایت این موضوع است. اگر می‌خواستم خود تاریخ را بگویم کتاب‌های مفصلی با جزئیات بیشتر و کامل‌تر نوشته شده، اما من دنبال تاریخ نبودم.

برای انتخاب محل داستان اول قصد داشتم اسپانیا را انتخاب کنم. کشوری که چند قرن اسلام در آن بوده و الان هم همزیستی مناسبی میان مسلمانان و مسیحیان در آن وجود دارد. باید یک سفر به این کشور می‌رفتم و موقعیتش را از نزدیک می‌دیدم. جست‌وجوهایی که در اینترنت انجام دادم، مرا برای انتخاب این کشور ارضا نکرد. حتی با رایزن فرهنگی ایران در اسپانیا هم صحبت کردم، اما فضای آن کشور برای این رمان جور در نمی‌آمد. در همین گیر و دار یاد روسیه و مسکو افتادم. یادم آمد که در روسیه هم کلونی‌های مسلمان زیادی وجود داشته و دارد. سفرهایی هم که به این کشورها داشتم به کمک آمد و در مجموع موقعیت این کشور را برای نوشتن رمان مناسب دیدم.

صحبت‌های جرج جرداق و کشیش مسیحی - به شاخصه‌های حکومت اسلامی اشاره کرده‌اید. این اتفاق چه قدر ناظر به فضای بیداری اسلامی و اتفاق‌های یکی - دو سال اخیر بوده؟

قطعا تعمد در کار بوده است. الان حکومت اسلامی خودمان را در نظر بگیرد، ما از همان ابتدا در نوع و شیوه اداره حکومت، امام علی علیه السلام را الگو گرفته‌ایم، قطعا به عنوان نویسنده اثر دوست داشتم ملاک‌ها و معیارهای حکومت علی وار و علی گونه را در این داستان برجسته کنم، به ویژه برای خود مسلمان‌ها. برای اینکه مشخص شود کاستی‌ها و مشکل‌هایی که داریم ناشی از فاصله گرفتن از ایده‌های حکومت حضرت علی علیه السلام است.

این در واقع یک تذکره به خودمان است که اگر می‌خواهیم حکومت امیرالمومنین علیه السلام را ملاک و معیار خودمان بگیریم، کلام و حرف علی علیه السلام این است. هر چند نهج البلاغه همیشه در اختیارمان هست اما کمتر به آن توجه و عمل کرده‌ایم. می‌خواستیم با استفاده از جذابیت‌های یک رمان و سهیل خوانی آن نسبت به نهج البلاغه، این معیارها را برجسته کنیم.

■ نوشتن قدیس چه قدر طول کشید؟

یک وقفه در نوشتن این کار افتاد. سال ۱۳۸۸ در ایران نوشتن این رمان را شروع کردم، حدود ۱۳۰ صفحه از آن را نوشتم اما بعد یک سال وقفه افتاد و البته در این فاصله کارهای دیگری انجام دادم. سال ۱۳۸۹ که در مالزی مستقر شدم، ظرف شش ماه کار قدیس را تمام کردم.

■ گفتید رمان محمدرضا را ترجمه کردید، باز خوردی از خواننده‌های خارجی کتاب دارید؟

نه، باز خورد نداریم. رمان محمدصلی الله علیه و آله الان به زبان عربی ترجمه شده، قرار بود در لبنان چاپ شود که هنوز نشده است. در ازبکستان به زبان ازبکی و در ترکیه هم به زبان ترکی استانبولی چاپ شده است. متقاضیانی از لندن، مالزی و اندونزی برای ترجمه انگلیسی رمان داشتیم که مشکل نداشتن منبع انگلیسی متن بود.

تابستان امسال خانم شقایق قندهاری ترجمه این رمان را تمام کردند و به زودی برای ویرایش و چاپ به لندن ارسال می‌شود. خودم در مالزی هستم و کار رابه دست متقاضیان مالزی و اندونزی می‌رسانم تا آن

شالله کار به زبان این دو کشور هم ترجمه شود. حالا که متن انگلیسی را داریم، تلاش می‌کنیم محمدصلی الله علیه و آله را به زبان‌های مختلف ترجمه و چاپ کنیم و ناشر مناسب برای آن پیدا کنیم. چون از ابتدا هدفم این بود که پیامبرصلی الله علیه و آله را به غیرمسلمان‌ها معرفی کنیم تا بر اثر ناآگاهی‌هایی که وجود دارد، جریان اهانت به ساحت ایشان تکرار نشود.

■ از کسانی که کتاب ترجمه شده را دیده‌اند، بازخوردی داشتید؟

نه متأسفانه چون در آن منطقه هانبودم و ارتباط نزدیکی با ناشران ندارم، بازتاب کار بین خواننده‌های خارجی اطلاعی ندارم.

■ چرا مدام ناشر کتاب‌ها پتان عوض می‌شود؟ با ناشرها به توافق نمی‌رسید یا آزمون و خطا می‌کنید ببینید کدام ناشر بهتر است؟ بعضی از نویسندگانی که می‌کنند کتاب‌هایشان را یک ناشر ثابت عرضه کند، شما دنبال این ماجرا نیستید؟

خب دلیل خاصی ندارد. به جز چند مورد کتاب‌های کودک و نوجوانم که انتشارات مدرسه و حوزه هنری سال‌های قبل چاپ کرده‌اند، کارهایم را به ناشرهای مختلف داده‌ام. چون دوستان ناشر زیادی دارم که گاهی از من می‌خواهند اگر کتابی دارم در اختیارشان بگذارم. این بار آقای شجاعی خواستند این کتاب را به نیستان بدهم.

■ از کارنیستان راضی هستید؟

بله کتاب با سرعت خوبی چاپ شد. البته این چاپ غلط‌های تایپی دارد که آن‌شالله در چاپ دوم اصلاح می‌شود.

■ شنیده‌ایم کار بعدی تان کتاب «ابراهیمی‌ها» است، در چه مرحله‌ای است؟ نوشتن را شروع کرده‌اید؟

بله، تازه شروع کردم. رمانی است با محوریت حضرت ابراهیم علیه السلام اما سعی ام بر این است که فلسفه حج و ارزش و اهمیت این سفر را در آن بیاورم. درباره این سفر مهم و ارزشمند کتاب‌های دینی زیادی داریم اما من کتابی ندیده‌ام که در قالب رمان به این مسأله بپردازد.

زاویه دید را
طوری انتخاب
کردم که دیگران
هم بتوانند با
مسأله همذات
پنداری کنند
و فکر کنند
داستان را از
زبان خودشان
می‌شنوند نه یک
مسلمان متعصب

■ قرار است مذهبی نویسی و پرداختن به شخصیت‌های دینی در کار شما استمرار داشته باشد؟ ممکن است کار معاصر، نظیر «سال‌های بنفش» دیگر در کارهای شما تکرار نشود؟

دستور و سفارشی که در کار نیست. برنامه خاصی برای این کار ندارم، بعد از رمان محمدصلی الله علیه و آله با خودم گفتم درباره حضرت علی علیه السلام هم بنویسم. به هر حال از کوزه همان برون تراود که در اوست! مفاهیم دینی و ارزش‌های انقلابی همیشه دغدغه‌های نویسنده‌ای من بوده و الان ضرورت طرح این فضاها را بیشتر حس می‌کنم. اما قطعا به فراخور زمان، به موضوع‌های روز و «سال‌های بنفش» و «اشکانه» برمی‌گردم.

■ شما مدتی است در مالزی ساکن هستید، زمینه کارهای فرهنگی برای یک نماینده کشور خارجی در آنجا چطور است؟ اینکه یک آدم فرهنگی با تعریف شما کاری از قبیل کارهای رایزن‌های فرهنگی را دست بگیرد، در کیفیت ماجرای که آن طرف و در آن کشور اتفاق می‌افتد، تاثیری دارد؟

همان‌طور که گفتید کار فرهنگی خارج از کشور وظیفه رایزن‌های فرهنگی است، نه موسسه‌های خصوصی این وظیفه را دارند نه افرادی که آنجا زندگی می‌کنند. من هم به این نیت که برای ارگان یانهادی کار کنم آنجا رفتم، بیشتر دنبال فرصتی برای نوشتن بودم.

شرایط کار فرهنگی در کشوری مثل مالزی خیلی خوب است. کشور مسلمانی است و خودشان هم به مسایل اعتقادی و دینی علاقه‌مندند اما اینکه رایزن‌های فرهنگی چه قدر این مقوله را می‌شناسند و از این ظرفیت‌ها استفاده می‌کنند، موضوع جداگانه و مفصلی است.

در حوزه کتاب هم فروش رایت کتاب‌های ایرانی در آن کشور انجام می‌شود و تلاش می‌کنم در معرفی این کتاب‌ها قدم مناسبی بردارم.



نشان بدهد. او چگونه وارد آپارتمانش شده بود؟ چرا ایرینا ورود او را اطلاع نداده بود؟ کشیش با خود فکر می کرد باید حرفی بزند یا عکس العملی نشان بدهد. لاقلاً از او بپرسد کیست و در اتاق او چه می کند؟ چگونه وارد آپارتمانش شده و با او چه کار دارد؟ اما انگار لال شده بود. جوان تبسمی کرد. در چهره اش آرامش و طمانینه خاصی وجود داشت.

چهره اش آشنا بود اما کشیش به خاطر نمی آورد که او را کجا و چه وقت دیده است. جوان لب هایش را تکان داد. صدایش چنان آرام بود که انگار از راه دوری به گوش می رسید.

- پوزش می خواهم که اوقات شما را آشفته ساختم. کشیش به سختی لب هایش را از هم گشود و پرسید: شما... اینجا در اتاق من چه می کنید؟ جوان گفت: من عیسی بن مریم هستم. هدیه ای برایتان آورده ام.

کشیش فکر کرد اشتباه شنیده یا جوان غریبه ای که این وقت شب مقابلش ایستاده، قصد شوخی دارد. گفت: پسر! مزاح نکنید، پیش از هر چیز دلم می خواهد بدانم اینجا، در منزل من چه می کنید و چگونه وارد شدید؟ سپس از جا بلند شد و نزدیک جوان ایستاد. کشیش توانست صورت نوزاد را که در آغوش جوان بود، ببیند؛ پسری بود حدود یک، یک و نیم ساله، سفید و زیبا، با چشمان مشکی و موهای پر پشت و سیاه و سیمایی کاملاً شرقی. نوزاد به کشیش نگاه کرد، لبخند زد و دست چپش را به طرف او دراز کرد و انگشتان کوچک و سفیدش را تکان داد. صدای جوان کشیش را به خود آورد:

این هدیه را برای شما آورده ام. سپس کودک را به طرف کشیش گرفت. کشیش ناخودآگاه دستش را بلند کرد و کودک را در آغوش گرفت.

پدر میخائیل! کودکم را به دست تو می سپارم. از او به خوبی مراقبت کن. با او باش و او را بشناس. مدتی در نزد تو به امانت خواهد بود، تا از او بیاموزی آنچه را که لازم است بدانی.

کشیش گفت: اما من پیر و سالخورده ام، چگونه از او مراقبت کنم؟

سپس به کودک نگاه کرد که هنوز لبخند می زد. وقتی سرش را بلند کرد، صدای ایرینا را شنید: چه شده میخائیل؟ با چه کسی حرف می زدی؟ کشیش به ایرینا نگاه کرد که حالا جای مرد جوان ایستاده بود و خیره به او چشم دوخته بود.



روایت دیدار شامگاهی مسیح با پدر میخائیل ایوانف، در کتاب «قدیس»

کودکم را به تومی سپارم

ابراهیم حسینی

را که بلند کرد، از تعجب خشکش زد. مقابلش جوانی با پیراهن سفید بلند، مثل دزدانهای عربی، ایستاده بود. محاسن بلند و بوری داشت و موهایش روی شانه هایش ریخته بود. جوان چشمان نافذ و زیبایی داشت. در آغوشش نوزادی دست و پا می زد. کشیش چشم های خسته و خواب آلودش را به جوان دوخت. نمی دانست با دیدن یک غریبه در اتاقش باید چه عکس العملی

کشیش روی صندلی نشست و عینکش را به چشم زد. کتابی را که دو شب پیش مطالعه آن را شروع کرده بود، از روی میز برداشت. عادت داشت لب آخرین ورقی را که خوانده بود، تا بزند. تای ورق را برگرداند و شروع به خواندن کرد.

غرق مطالعه بود که صدایی شنید. فکر کرد ایرینا برایش چای یا قهوه آورده است. سرش

خط شکن در جاده تاریکی

حمید محمدی محمدی



وقتی نویسنده جور کش خواننده می شود!

نویسنده در « قديس » دلوای پس آفرینش اثری که صرفاً دغدغه مند نامکشوف بودن چهره علی علیه السلام باشد، نیست. چه اینکه اگر کسی بخواهد

ماجرای این قرار است...

قتل مرد تاجیک از سوی دو مرد ناشناس - که بعدها کشیش را هم برای به دست آوردن نسخه خطی تهدید می کنند - داستان را پیچیده و کشیش را وارد ماجراهای تازه ای می کند. همزمان این روحانی مسیحی در عالم رو-یا-بیداری با یک اتفاق عجیب و روبرو می شود؛ مسیح علیه السلام به او کودکی

کشیش که فصل‌هایی از کتاب را خوانده و دانسته که این کتاب بابتش از ۱۶ قرن قدمت، علی‌علیه السلام



«قدیس» یک اثر شجاعانه است. حسن بیگی آن را بدون توجه به فرمزدگی‌های رایج در داستان نویسی امروز، وقف حضرت امیر علیه السلام کرده تا راه برای قلم‌ها و قدم‌های بعدی باز شود

مخاطب است. به عنوان مثال، هنگامی که نویسنده، «یولا» عروس کشیش را یک لبنانی معرفی می‌کند، مقابل نام او پرانتزی با این مضمون باز می‌شود: «زن لبنانی واسم روسی؟؟؟» درج چنین مطلبی در کتاب نشان می‌دهد که «قدیس» بدون نمونه خوانی و رفع نقایص مورد اشاره از سوی بررسی کننده کتاب، راهی چاپخانه شده است. این غلط‌ها به طور متوسط در هر صفحه، ۲ بار به چشم می‌خورد، بیش از ۵۰۰ غلط املایی، تایپی و نگارشی، آسیب فراوانی به «قدیس» زده، هر چند امکان رفع آن در چاپ‌های بعدی وجود دارد. یکی دیگر از اشکالات «قدیس» اطناب ملال آور بخش‌هایی از تاریخ اسلام است که می‌شد آن را ظرفی تر به بدنه داستان کشیش و نسخه خطی پیوند زد. هر چند آنجا که عمر و عاص راوی قصه می‌شود، خواندنی و پرکشش است، اما در فصول بعدی، این جذابیت وجود ندارد و راویان و تاریخ‌نگاران تسلطی بر ادبیات شعر گونه عمر و عاص ندارند. غیر از این، خود جناب کشیش هم - که شیفته علی علیه السلام شده است - از هر فرصتی برای بیان دریافت‌های تازه‌اش بهره می‌جوید و نصایح مکرر و مطول او کسالت آور می‌شود.

دیاکو گنویسی برای جرج جرداق!
دیدار با جرج جرداق، نویسنده مسیحی لبنانی، یکی دیگر از عجایب کتاب است! حسن بیگی از دیداری می‌نویسد که رخ نداده و از جرداق در این دیدارها اظهاراتی سر می‌زند که ممکن است با مواضع سیاسی او نسبت به حکام عرب متفاوت باشد. در چند نوبت از این دیدارها، صحبت‌هایی بین کشیش و جرج جرداق رد و بدل می‌شود، هر چند یکی از شخصیت‌ها تخیلی است، اما آیا برای نویسنده سرشناسی که در قید حیات است، می‌شود دیالوگ نوشت و برخی نظرها و دیدگاه‌ها را به او نسبت داد؟ البته به نظر می‌رسد حسن بیگی این گفته‌ها را از اتوبیوگرافی و برخی مصاحبه‌های جرج جرداق استخراج کرده است.

با تمام اینها، «قدیس» یک اثر شجاعانه است. حسن بیگی آن را بدون توجه به فرمزدگی‌های رایج در داستان نویسی امروز، وقف حضرت امیر علیه السلام کرده تا راه برای قلم‌ها و قدم‌های بعدی باز شود. بنابراین می‌شود او را با چنین دغدغه مقدسی، خط‌شکن جاده تاریکی بدانیم که با چراغی استوار و دلی لبریز از عشق و یقین در آن گام نهاده است.

مسیحی «امام علی، صدای عدالت انسانی» دارد، از او کمک می‌گیرد و هنگامی که قصد بازگشت به روسیه دارد، آگاه می‌شود که دزدان و تبهکاران در سرقت از منزل او ناکام مانده و دستگیر شده‌اند. کشیش با کوله‌باری از کتاب و انبانی از علم و یقین نسبت به پیشوای معصومان، راهی مسکو می‌شود، اما چمدان او در فرودگاه این شهر با چمدان دیگری جابه‌جا شده و نسخه خطی از دست می‌رود. کشیش که نگران این موضوع است، یک بار دیگر در رویا - بیداری، مسیح علیه السلام را می‌بیند که امانت را از او پس گرفته است و...

آغازی جذاب و امتدادی، ملال آور!

«قدیس» خیلی جذاب و پرکشش شروع می‌شود. نویسنده از همان ابتدا اجازه نمی‌دهد مطالعه کتاب، تفرنی پیش برود. خیلی زود گره کوچکی به دست و پای ذهن مخاطب می‌بندد و مرد تاجیک را میان کسانی که برای شنیدن موعظه به کلیسا آمده‌اند، غریبه و مشکوک نشان می‌دهد تا خیلی زود او از همان فصل و صفحه اول کتاب، خواننده پای‌اثر بنشیند. هر چند که این کشش و جذابیت تنها در یک سوم نخست کتاب دوام دارد و بعد از آن، کشیش هر جا که می‌تواند از فرصت استفاده می‌کند و در عبارات و جملاتی کشدار به اندرز و موعظه به پسرش و خواننده کتاب می‌پردازد.

حسن بیگی می‌خواهد در کنار داستان، تسلط خود را به جغرافیای اجتماعی و انسانی دو کشور روسیه و لبنان نشان دهد. مثلاً وقتی می‌خواهد مرد تاجیک را معرفی کند، او را نظیر فروشنده گان پوشاک در بازار «ایز مایلو» - بازاری در مسکو که بیشتر فروشندگان از جمهوری‌های استقلال یافته شوروی سابق هستند - می‌خواند. وقتی از آرزوهای کوچک و دست‌یافتنی همان مرد تاجیک، پس از فروش نسخه خطی به کشیش سخن می‌گوید، فقر و تنگدستی مردمان کشورهای مشترک‌المنافع پس از استقلال را روایت می‌کند.

راوی‌هایی که مثل عمر و عاص ماهر نیستند!

«قدیس» حتی اگر از هر اشکال و خطایی در خلق ادبی پاکیزه باشد، از اشکال‌های تایپی و ویرایشی فراوان به شدت رنج می‌برد. فقدان ویراستار و نسخه‌خوان در مسیر انتشار کتاب، نشان‌دهنده شتابزدگی ناشر و نویسنده برای رساندن کار به دست



را محور وقایع خود قرار داده، دادن قنداقه کودک از سوی مسیح را یک دعوت تلقی می‌کند. تصمیم می‌گیرد ضمن سفر به بیروت، هم از شر دومر دروس رهایی یابد، هم دیداری با فرزندش در لبنان تازه کند و هم علی علیه السلام را از میان منابع و نوشته‌های فراوانی که در این کشور در دسترس هست، بشناسد. او که دوستی دیرینه‌ای با جرج جرداق، نویسنده



راوی های جوان می گویند جای بچه مذهبی های انقلابی در تئاتر خالی است

جای شما خالی است!

امیرعباس سجادی

از دبیرستان هم کلاس بودند. کار تئاتر را از همان جا شروع کردند، وقتی دوم دبیرستان بودند و در مدرسه علوم معارف شهید مطهری درس می خوانند و از قضا شاگرد زرنگ های مدرسه هم بودند. حالا همه بیست و یکی - دو ساله هستند و دانشجوی اعضای گروه راوی دغدغه های محترمی دارند. می گویند خلأ بچه مذهبی های انقلابی در تئاتر جدی است و باید برایش فکری کرد. خودشان هم چند سالی است بابت این دغدغه ها به میدان تئاتر آمده اند تا پیش از ماجرا باشند. هنوز البته تا رسیدن به چشم اندازی که از آن حرف می زنند، راه درازی پیش پایشان است، اما دارند تلاش می کنند و این تلاش ارزشمند است. محسن انصاری، نویسنده و کارگردان و دانشجوی حقوق دانشگاه تهران، محمدحسن ابوالحسنی، طلبه و دانشجوی اقتصاد دانشگاه علامه و بازیگر گروه و محسن ابوالحسنی دانشجوی حقوق دانشگاه شهید بهشتی که کارهای روابط عمومی و تبلیغات گروه راوی را می کند، بعد از ظهری را میهمان خیمه شدند و از کارهایشان برای ما گفتند.

انصاری طرح تئاتر را آورد، از آن طرف هم حمایت شد و حتی در کار دکور هم خود مدیر مدرسه کمک می کرد. نام کار زایر بود. سال سوم برای نیمه شعبان تئاتر اجرا کردیم. مراسم نیمه شعبان مدرسه مطهری مفصل تر از جشن های دیگر است و فارغ التحصیلان مدرسه و خانواده هایشان هم در این جشن شرکت می کنند. آن کار جدی تر و موفق تر انجام شد و بعد از آن هم یک نمایش

کار کردیم و بالا آمدیم و الان همه یا دانشجوی هستند یا طلبه. البته پیش از این ها بچه های متعهدی هستند که در راه تخصص هم قدم می زنند.

محسن ابوالحسنی: اولین کار ما سال ۱۳۸۶ و تولد امام رضا علیه السلام بود. این طور بود که جشن هر مناسبتی را یکی از پایه ها برگزار می کرد. این مناسبت به کلاس ما افتاد و آقای

محسن انصاری: کار تئاتر را از ۶-۵ سال پیش شروع کردیم و کم کم گروهی به نام راوی تشکیل شد. نام گروه راوی شد، چون می خواستیم و

می خواهیم از مذهب بگوییم و راوی دین و مذهبمان باشیم. افراد اصلی گروه، بچه های علوم معارفی مدرسه شهید مطهری هستند که با هم



■ حاشیه ■

شاگردپروری از همین الان!

انصاری: نگاه خاصی به بچه‌های دبیرستان شهید مطهری داریم و سعی می‌کنیم از همین الان از آن‌ها حمایت کنیم و در کار کمکشان کنیم تا در این فضا تربیت شوند. خوشبختانه مدیریت مدرسه همکاری خوبی می‌کند. با دو سه نفر از بچه‌ها گروه نمایش مدرسه را حمایت و کمک کردیم و سال پیش یک نمایش به مناسبت نیمه شعبان اجرا کردند. به ویژه در این مدرسه‌ها و این فضاها که بچه‌ها با معارف اسلامی آشنا هستند، کوشش می‌کنیم به فضای تئاتر هم وارد شوند تا در زمینه تربیت نیروهای تئاتری بچه مسلمان و مذهبی و دغدغه دار هم کاری کرده باشیم.

ابوالحسنی: مثلا در حوزه فیلم کار بچه‌های مذهبی و ورود آن‌ها به فضای فیلم‌سازی به حدی رسیده که جشنواره عمار برگزار می‌شود. ولی در تئاتر اصلا نمی‌شود درباره چنین جشنواره‌ای صحبت کرد. چون اصلا کار درست و جدی از سوی بچه‌های مذهبی و انقلابی در این زمینه نمی‌شود و به شدت کم تعدادند.

انصاری: البته بعضی گروه‌ها کار مذهبی می‌کنند و جشنواره‌هایی مثل جشنواره حقیقت و جشنواره ماه برگزار می‌شود، اما کارها از فضای انقلابی خیلی دور است. مثلا جشنواره عمار که در حوزه فیلم برگزار می‌شود، نشانه‌ها و حرف‌ها و دغدغه‌های انقلابی‌اش شاخص است، جشنواره عمار به جشنواره بچه حزب الهی‌ها تبدیل شده، اما در تئاتر اصلا چنین حرف‌ها و فضاهایی بروز جدی ندارد. این حرف ما نیست، متولیان جبهه فرهنگی انقلاب هم بارها گفته‌اند که الان بچه حزب الهی‌ها در هر زمینه‌ای ورود کرده‌اند، از شعر، موسیقی، طراحی، گرافیک، کاریکاتور، فیلم و... اما در تئاتر جای این افراد خالی خالی است.

هدف این است که اگر می‌خواهیم کار مذهبی کنیم، به صراحت از انقلاب و امام دفاع کنیم. امسال هم کاری که در ایام فاطمیه اجرا می‌کنیم، نگاه به موضوع شهادت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها از زاویه انقلاب بحرین است. می‌خواهیم بگوییم اعلام تبری نباید به چند شخصیت تاریخی محدود شود، باید تشخیص بدهیم که مبارزه و اعلام تبری امروز صهیونیست و آل سعود و... را هم در برمی‌گیرد.

■ تئاتر مذهبی هم می‌تواند سیاسی باشد

محمدحسن جعفری: در فضای تئاتر از دو مدل تئاتر الان خیلی استقبال می‌شود، یکی تئاترهای مذهبی با حمایت حجتیه‌ای‌ها است و دیگری تئاترهایی با نمایشنامه‌های غربی، سیاسی و ضد انقلابی. جریانی هم از اول انقلاب شکل گرفت که دنبال تئاتر انقلابی و پی‌گیری هدف‌ها و آرمان‌های انقلاب بود اما ابرتر ماند و الان داعیه دارانش دنبال تئاترهایی با رنگ و بوی غربی رفته‌اند. در صورتی که در تئاتر مذهبی هم می‌توانیم حرف از سیاست بزنیم، اصل هم همین است. اینکه حرف ۱۴۰۰ سال پیش را به روز بگوییم. ما سال گذشته تئاتر را در فضای جبهه و جنگ بردیم و حتی در برابر ماجرای فتنه هم موضع‌گیری کردیم، اما غیر مستقیم کار کردیم که همه جور مخاطبی پای کارمان بماند. مخاطبان هم مخاطب خاص بودند، بیشتر دانشجو و طلبه بودند نه مردم کوچه و بازار. حرفمان را گفتیم، اما بعضی‌ها موضع منفی گرفتند که چرا پای شهدا را وسط کشیدید و... و بعضی‌ها هم به همان کار برچسب حجتیه‌ای بودن زدند.

انصاری: اتفاق بدی که می‌افتد، همین است، چون فقط انجمن در فضای تئاتر مذهبی کار کرده، هر کار مذهبی که می‌شود، به آن‌ها نسبت می‌دهند. البته بعضی از این افراد آدم‌های محترمی هستند، اما مثلا انتظار داشتند کار ما صریحا درباره فتنه باشد و موضع‌گیری مستقیم داشته باشیم.

■ کار مذهبی باید قوی و به روز باشد

انصاری: مدام در پی تقویت فنی کار هم هستیم. هر سال سعی می‌کنیم تعداد و مکان اجراها را بیشتر کنیم. کارها را به مرور شاخه‌بندی می‌کنیم

در جشن فارغ التحصیلی اجرا کردیم. بعد از فارغ التحصیلی یک کار دفاع مقدس در دبیرستان خودمان و دبیرستان فرهنگ و دانشگاه امام صادق علیه السلام انجام دادیم که برگرفته از داستان بازگشت احمد دهقان بود. سال گذشته نمایش اندوه جاودان را اجرا کردیم و امسال هم «یادگار غربت غمگین» را داریم. برای این کار دنبال اسمی بودیم که بگوییم غربت شیعیان بحرین، میراثی از غربت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها است.

■ تئاتر منبر است!

انصاری: می‌خواستیم در حد توان خودمان حرکتی انجام دهیم. سراغ تئاتر آمدم چون این عرصه از حضور مذهبی‌ها خالی بود در حالی که هنر و زبان هنر، این روزها اهمیت فوق العاده‌ای دارد. همین چند وقت پیش کلامی از حضرت آقا دیدم که برایمان راه گشا بود. ایشان فرموده بودند هیچ بیان و زبانی موثرتر و ماندگارتر و دقیق‌تر از هنر نیست. در بحث تئاتر هم حضرت آقا می‌فرمایند تئاتر منبر است و گاهی فوق منبر. از طرفی هم دیدیم داعیه دار اصلی تئاتر مذهبی الان گروه‌های انجمن حجتیه است. آمدم تا هم بتوانیم حرف خودمان را بزنیم و هم با رواج تفکرات این گونه در تئاتر مبارزه کنیم. این گروه‌ها خیلی صریح هم تبلیغ می‌کنند، مثلا دو سال پیش کاری اجرا کردند، روی کارت دعوت نوشته بودند «بس است، باید برای ظهور امام زمان

کاری کرد، باید دست به دعا برداشت، این تنها مسیر است» در خود نمایش هم مدام تبلیغ این مساله بود.

■ اصل بر تعهد است

انصاری: اصل را بر این گذاشتیم که با تعهد جلو برویم، گروه وارد مسایل حاشیه‌ای نشود و حرف‌ها هم فقط به ۱۴۰۰ سال پیش برنگردد. مثلا موضوع تئاتر سال گذشته، فاطمیه بود، اما حرف فتنه سال ۸۸ هم در آن بود. از دوشهید بزرگوار در این تئاتر یاد کردیم که محور کار بودند، شهید منصور کاظمی که در عملیات کربلای هشت شهید شد و وصیت نامه جالبی هم دارد. دیگری هم سیدمجتبی علمدار، جانباز شیمیایی که مداح بود و ۱۰ سال پیش به رحمت خدا رفت.

یک گیه
نویسندگان
تشکیل داده‌ایم
تا با کلاس‌های
نویسندگی و
مشورت با استادان
مختلف تمرین
نوشتن و قلم
زدن در این فضا،
خروجی‌های موافقی
از این کار بگیریم

مرشد عباس
حیدری با آنکه سن
و سال زیادی داشت
تا وقتی زنده
بود همانطور
که راه می‌رفت
شعر حفظ
می‌کرد



اصل را برای
گذشتیم که با تعهد
جلو برویم. گروه
وارد مسایل
حاشیه‌ای
نشود



برای کار با آدم‌های
مختلف مشورت
می‌کنیم که
لزوما آدم‌های
سرشناسی
نیستند اما
سواد فنی دارند



می‌دهیم و می‌سازیم. البته این طور نیست که یک چیزی سرهم کنیم و برویم. از بچه‌هایی که تجربه و فکر بهتری دارند کمک می‌گیریم و هر سال هم حاصل کار بهتر از سال قبل می‌شود. همان سال‌هایی که در دبیرستان کار می‌کردیم، از یک هفته قبل روی ساخت دکور کار می‌کردیم و با امکاناتی که داشتیم، بهترین دکورها را می‌زدیم.

نمی‌خواهیم به تکرار بیفتیم

انصاری: مشکل اصلی درباره کم کاریمان این است که کمبود متن داریم و برای جبران این کار هم برنامه ریزی کردیم و داریم کار اساسی می‌کنیم. یک گروه نویسندگان تشکیل داده‌ایم تا با کلاس‌های نویسندگی و مشورت با استادان مختلف، تمرین نوشتن و قلم زدن در این فضا، خروجی‌های موفقی از این کار بگیریم. شاید نتیجه‌اش در درازمدت مشخص شود، اما ارزشمند است. مثلاً یک گروه حرفه‌ای با امکانات فراوانی که دارد، سال‌ها است که یک نمایش را اجرا می‌کند. شاید بگویند این کار ظرفیت تکرار دارد اما یک دلیلش هم این است که نمایشنامه مذهبی نیست. ما پرهیز داریم از اینکه به تکرار بیفتیم.

ابوالحسنی: امسال از سوم تا هشتم اردیبهشت در فرهنگسرای خاوران اجرا داریم. معمولاً از یک ماه قبل تمرین را شروع می‌کنیم. تمرین‌ها ساعت ثابت ندارد، چون همه بچه‌ها دانشجوی هستند، زمان‌های خالی‌شان را با هم هماهنگ می‌کنیم و زمان تمرین را مشخص می‌کنیم. معمولاً تمرین به شب‌ها می‌افتد که کلاس‌ها تمام شده و بچه‌ها گرفتاری کمتری دارند. البته همین کمبود زمان باعث می‌شود بچه‌ها با جدیت بیشتری در تمرین‌ها شرکت کنند و کیفیت تمرین بالا می‌برند.

آنجا تمرین می‌کنند. دکورها را هم در حیاط خانه می‌بندیم. بچه‌ها برای کاری که انجام می‌دهند، هیچ پولی نمی‌گیرند. فقط می‌ماند سالن اجرا که آن هم هر سال به چند جا نامه می‌زنیم تا بالاخره یک نفر فضایی در اختیارمان قرار دهد.

انصاری: در دو - سه سال اخیر بیست و چند نفر شده‌ایم که همه درس می‌خوانند. منبع مالی ثابتی نداریم. هر سال از چند ارگان درخواست کمک و فضای اجرا می‌کنیم و بعضی از آن‌ها امکاناتی در اختیارمان قرار می‌دهند و گاهی کسی بانی کار می‌شود و هزینه‌ها را تامین می‌کند.

اما اوج کارمان در سال گذشته در فرهنگسرای خاوران بود که پنج شب برنامه داشتیم. حجت الاسلام زحمتکش، پدر یکی از رفقا توانست امکان استفاده از فضای اجرای فرهنگسرای خاوران را برای ما فراهم کند.

حوزه‌های استقبال کردند

ابوالحسنی: سال گذشته در سالن ۳۰۰ نفری فرهنگسرای خاوران استقبال به قدری بود که بعضی از شب‌ها می‌مان‌ها سرپا می‌ایستادند و کار را تماشا

می‌کردند.

انصاری: بین مخاطبان حوزوی سال گذشته بازتاب کار فوق العاده بود. امسال تصمیم گرفته‌ایم روی مخاطب حوزوی سرمایه گذاری کنیم، اما سال پیش اصلاً این طور نبود. از گوشه و کنار سر و صدای کار به گوش حوزوی‌ها رسیده بود و جالب اینکه هر شب حدود یک چهارم تماشاگران از حوزه بودند.

ابوالحسنی: دکورها را خودمان با بچه‌ها طرح

که تخصصی تر شود. الان گروه نویسندگی تشکیل دادیم و قصد داریم نمایشنامه‌های نو و خود کفا و کامل تولید کنیم. می‌خواهیم از نظر فنی هم گروه را قوی کنیم که کار مذهبی به دلیل ضعف فنی زمین نماند.

در نمایشنامه امسال بیشتر روی مساله فدک و خطبه فدکیه حضرت صدیقه سلام الله علی‌ها تمرکز کردیم. من بارها خطبه فدکیه را مطالعه کردم و فرهنگ سخنان حضرت صدیقه را خواندم. معمولاً یک جست‌وجوی کلی هم در منابع اهل

سنت می‌کنیم که مسایلی طرح شود که در منابع شیعه و سنی مشترک است.

جعفری: به نظر من یکی از نقاط قوت کار این است که چهار چوب اصلی روز به روز، به روز تر و متناسب با اتفاق‌های معاصر می‌شود. متاسفانه بقیه کارهای مذهبی، این قدر با فضای معاصر نزدیک نیست.

انصاری: برای کار با آدم‌های مختلفی مشورت می‌کنیم که لزوماً آدم‌های سرشناسی نیستند، اما دانش آموخته این کارند و سواد فنی دارند. متن را به آن‌ها نشان می‌دهیم و از نظر ایشان استفاده می‌کنیم.

ابوالحسنی: در بازی‌ها هم زمانی که تمرین داریم از کسانی که در این حوزه تجربه بیشتری دارند، دعوت می‌کنیم که سر اجرا بیایند و کار را ببینند و نکته‌هایشان را بگویند.

پشتیان مالی، جیب پلر هاست!

ابوالحسنی: فضای تمرین ما زیرزمین خانه آقای انصاری است که یک حسینیه است و بچه‌ها در

در فیلم، جشنواره
عمار به جشنواره
بچه حزب اللهی‌ها
تبدیل شده، اما در
تاثیر اصلاً چنین
حرف‌ها و فضاهایی
بروز جدی ندارد

زیبیه.....



از آن کوه پیر صلابت، هیچ
نمانده بود
سه روایت معتبر از غربت
لحظه‌های پرواز یک مادر، که
بهانه خلقت بود



کاتولیک تراز پاپ نشویم
دکتر بانکی پور می گوید امام
خمینی و رهبر انقلاب درباره
حضور اجتماعی زنان حرف آخر
را زده‌اند



سفر به غریستان
یادداشت‌های روزانه یک مسافر
بقیع



سه روایت معتبر از غربت لحظه‌های پرواز یک مادر، که بهانه خلقت بود از آن کوه پر صلابت، هیچ نمانده بود

سیده اعظم سادات

لبخند مادر

مادر خندید. دور چشم‌های زلالش چروک افتاد. دختر که هم پواشکی به صورت مهربان او خندید. آن قدر خوشحال شد که فراموش کرد چند وقت است مادر جوانش در بستر بیماری خوابیده و درد می‌کشد. آن هم نه فقط درد جسمی ...

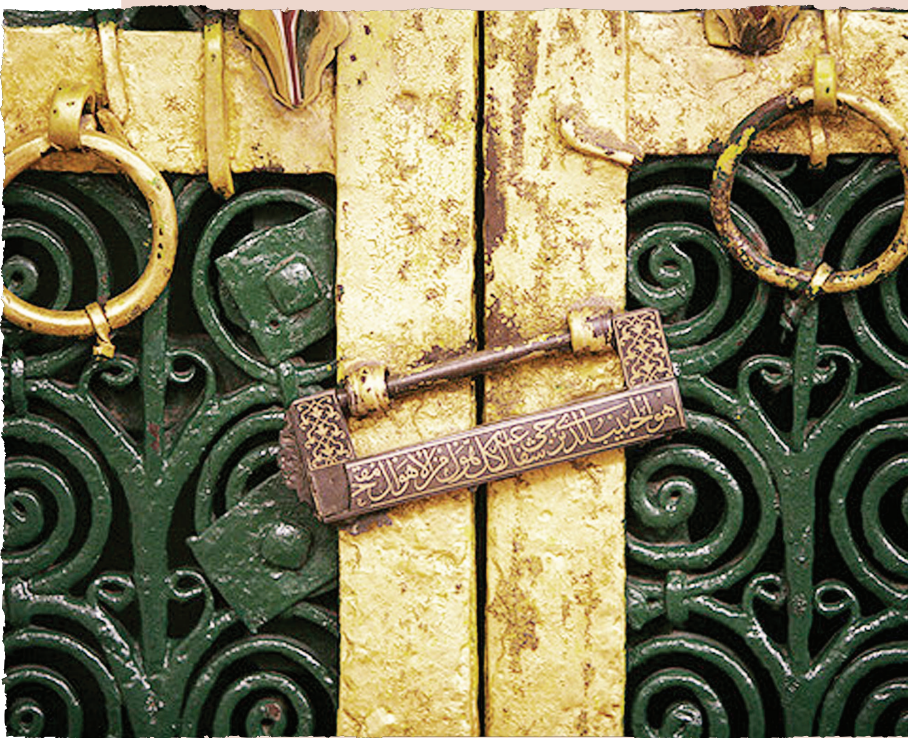
مادر هنوز لبخند به لب‌های صورتی و خشکیده‌اش داشت و دختر ناگهان غمگین شده بود. مگر چه می‌خواست به سر ساکنان این خانه بیاید که اسماء* از تابوت برایش می‌گفت و او لبخند می‌زد؟ تابوتی که جنسش از شاخه‌های خرما بود و دور تا دورش حفاظی از پارچه داشت تا اندام شخص مرده اصلاً پیدا نباشد... باز هم خندیدنش بعد از این همه وقت غنیمت بود. صدای بیگانه‌ای آرام می‌گفت:

– چه دلتنگ خنده ات بودم مادر...

از بین شیارهای پرده حصیر دوباره به چهره آرام و مهربان مادر نگاه کرد که با لبخند زیباتر و مهربان‌تر شده بود. به پهلوی شکسته مادر نگاه کرد که ای کاش نمی‌شکست و برادر کوچکش زنده می‌ماند. آن وقت صدای خنده‌های کودکان مادر را می‌خنداند. به بازویش نگاه کرد که از زیر لباس هم ورمش پیدا بود، حتی از زیر چادری که این روزها مادر پیش بابا هم به سر می‌انداخت.

آبشاری منظم

لباس نو را که پوشید، با خوشحالی چرخ می‌زد. دامن پیراهن عربی مثل گلی باز شد. جلو مادر



نگاه کرد. دلش غنچ رفت. حتماً حالش خوب شده که می‌خواهد غسل کند و لباس نوبپوشد و موهایی را که چند وقت است شانه نکرده، مرتب کند. زیر چشمی به اسماء نگاه کرد که در چهارچوب در ایستاده بود. بغضش گرفت وقتی دید او غمگینانه به مادر نگاه می‌کند. حالا آبشار چه منظم و صاف شده بود.

ایستاد. مادر گیس‌بند موهایش را باز کرد. موهای دختر مثل آبشاری که با شتاب پایین می‌آید، دور تا دور شانه‌اش ریخت. تمام توانش را جمع کرد تا شانه چوبی را دست بگیرد. آن را روی موهای بلند و مجعد دختر گذاشت و آرام آرام به پایین کشید. دختر از بین تارهای مو به صورت مهربان و خسته مادر

اشک چشم فرشته‌ها

مہتاب مدینه چه بی پروا صورت مولا و بچه‌هایش را روشن کرده بود. دختر زیرچشمی به پارچه سپید روی مادر نگاه کرد. بغضش را نگه داشت اما اشک‌های زلالش مثل مرواریدهای ریز تند تند از روی گونه‌هایش سر خورد و پایین افتاد. بابا دست گرم و مهربانش را روی شانه‌های کوچک دختر گذاشت و آرام گفت: «طوری گریه نکنید که صدایتان بلند شود. این خواسته مادرتان است.» دستش را روی پیشانی پینه بسته‌اش گذاشت. یادش آمد که هنگام غسل دادن بانو، وقتی دستش به بازوی او خورد چطور با صدای بلند گریه می‌کرد. بغضش را به زحمت فرو برد. آرام گفت: «حسن، حسین، زینب، ام‌کلثوم بیایید و با مادرتان خداحافظی کنید. لحظه جدایی فرارسیده است. دیدار ما با او در قیامت خواهد بود...»

پارچه سپید روی صورت بانو را کنار زد. زیرچشمی به صورت مهربان او نگاه کرد که رنگ پریده‌تر از همیشه بود. به وصیت زهرا سلام الله علیها فکر کرد. دختر زیرچشمی به برادرهایش نگاه کرد. به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام که با اشتیاق اما غمگین به سمت مادر می‌رفتند. حسن علیه السلام آرام روی بدن بی‌جان بانو خم شد و حسین علیه السلام خودش را در بغل او انداخت. حسن علیه السلام زیر لب گفت: «مادر جان هرگاه جد ما را دیدی سلام ما را به او برسان و بگو که بعد از شما در این دنیا یتیم ماندیم.» دختر جلوتر رفت. به دست‌های سرد مادر نگاه کرد که انگار باز شده بود تا دو طفلش را مهربانانه در آغوش بگیرد.

ناگهان صدای هاتفی در آسمان پیچید که «یا ابا الحسن! حسن و حسین را جدا کن. به خدا سوگند که فرشتگان آسمان به گریه افتادند...»



چه بارانی!

شده‌اش را به سینه و دست‌های خود مالید. چه می‌کرد فاطمه؟!... دوری از علی علیه السلام و دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله! باز یاد پدر در ذهنش درخشید. صدای مهربان او قوت قلبش بود، وقتی لحظات آخر می‌گفت: «تو اولین شخص از اهل بیت هستی که به من ملحق می‌شوی...»

مولا با تعجب به او نگاه کرد. به انگشت‌های ظریف و لرزانش. تکان شانه‌هایش کم شد. غمگانه خندید و با تعجب پرسید: «چه می‌کنی نازنینم؟»

بانو نگاه مهربانش را به صورت پراپت مولا گره زد و آرام گفت: «از پدرم شنیدم که فرمود: هرگاه اشک چشم مظلوم به بدن انسانی برسد، آن بدن در آتش دوزخ محفوظ است.» و من مظلوم تراز تو سراغ ندارم...

بغض سنگینی گلویش را فشرده. اما این بار کنار چاه نرفت تا درد دل کند. زیرچشمی به نازنینش نگاه کرد. حس کرد نمی‌تواند خوب نفس بکشد. چه دل آشوب شده بود. برعکس همیشه که کنار بانو دل آرام می‌گرفت. وقتی که به او گفت: «هوای بچه‌ها را داشته باش.» چشم‌هایش بارانی شد. قطرات ریز اشک نم نم به صورت سوخته از آفتاب او نشست؛ مثل دانه‌های شبنم روی برگ‌های گل....

حرف‌های آخر را شنید و شانه‌هایش بیشتر تکان خورد. بانو به چهره خسته او نگاه کرد. حس کرد از کوه پیر صلابت وجود علی علیه السلام، هیچ نماده! تمام توانش را جمع کرد تا دست‌های ظریف و لرزانش را بالا بیاورد.

نوک انگشتانش را روی گونه‌های مولا گذاشت و گرمی اشک‌ها را حس کرد. انگشتان خیس

پانویشت:

*اسماء بنت عمیس ندیمه و خدمتکار حضرت فاطمه سلام الله علیها
*در مراسم خاکسپاری بی بی دو عالم حضرت فاطمه سلام الله علیها حضرت علی علیه السلام و فرزندان ایشان و جنابان عمار، عقیل، سلمان، مقداد و ابوذر حضور داشته‌اند. وصیت بانو مبنی بر این بود که مراسم خاکسپاری مخفیانه و شبانه صورت بگیرد.

منابع: بحار ج ۸ - ص ۲۳۱ به نقل از دلائل الامامه ج ۲

بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۵۱

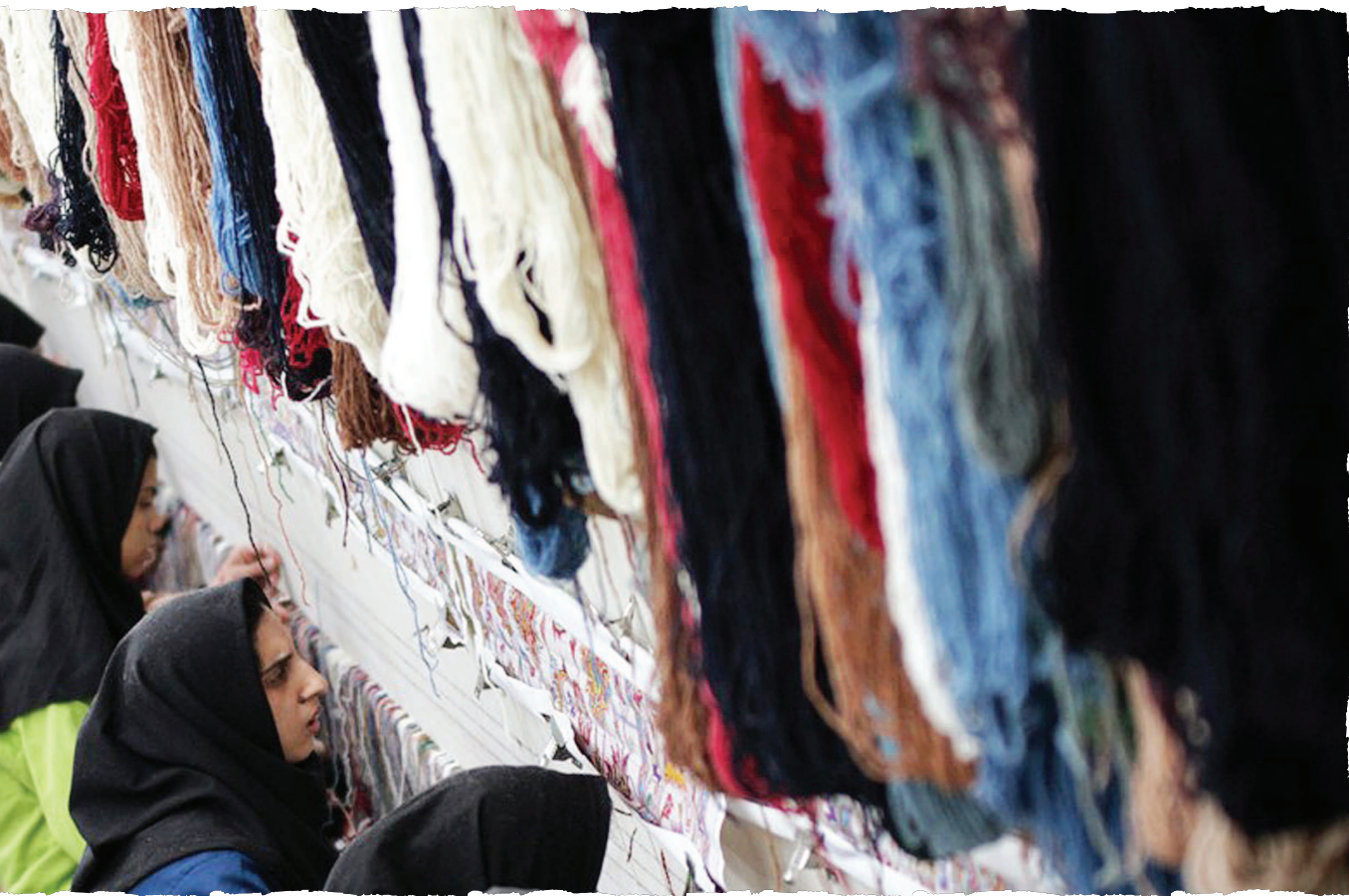
مسند احمد بن حنبل - ج ۶ - ص ۴۶۱

علل الشرائع شیخ صدوق ص ۷۳

صدیقه شهیده زهرا (س) تألیف سید عبد الرزاق مقرر

www.yazahra.net

در سوگ کوثر - حاج یدالله بهتاش



دکتر بانکی پور می گوید امام خمینی و رهبر انقلاب درباره حضور اجتماعی زنان حرف آخر را زده‌اند

کاتولیک تر از پاپ نشویم

زینب السادات شاه صاحبی

دکتر امیر حسین بانکی پور فرد، را جوان‌ها خوب می‌شناسند؛ آنها که اهل درس و مشق و دانشگاه‌اند، او را در کرسی استادی یا در مقام سخنران جلسه‌های شلوغ و پر طرفدار بحث‌های ازدواج و خانواده دیده و شناخته‌اند، کسانی هم که اهل دنیای مجازی و وب گردی هستند، در سایت‌های مختلف، لینک دانلود سخنرانی‌های او را به ویژه درباره ازدواج، مکرر دیده‌اند. البته استاد یار ۴۲ ساله دانشگاه اصفهان میان اهل علم و پژوهش هم صاحب نظر و محل رجوع است. نظریه‌های او محکم و مستدل است، شرایط زمان و فضای بومی جامعه را می‌شناسد و با اشراف به حد و حدود شرعی، مسایل یک خانواده مسلمان ایرانی را درست تجزیه و تحلیل می‌کند. با دکتر بانکی پور می‌شود مفصل درباره حد و مرز حضور زن در اجتماع از نگاه اسلام صحبت کرد، اما استاد ساکن نصف جهان و سرش حسابی شلوغ است. اجمالا با او که یکی از سخنرانان سومین نشست اندیشه‌های راهبردی در حضور رهبر انقلاب بود، به یک گفت‌وگوی تلفنی بسنده کردیم تا روزی که برای ما اسباب سفری مهیا شود و برای ایشان، فراغتی و سرفرصت در این موضوع به گفت‌وگو بنشینیم.

زمان بندی درسی اش طوری باشد که با کارهای مربوط به خانواده تعارض نداشته باشد. طبعاً باید واحدهای کمتری بگیرد تا بتواند بین درس خواندن و مسوولیت خانوادگی را جمع کند.

اگر در زمان بندی برای کارهای خانواده و حضور اجتماعی درست عمل کنیم، می توانیم در هر دو حوزه موفق باشیم و این اصلاً بعید و دور از دسترس نیست. اتفاقاً خانمی که نه درس بخواند و نه فعالیت اجتماعی داشته باشد، ضعیفی می شود و در حیطه مسوولیت های خانواده هم ناموفق می شود چون از واقعیت ها و اتفاق های اجتماعی دور است و فهم و درک لازم را برای مدیریت فضای خانه و اعضای خانواده ندارد و این کمبود، ممکن است او را آسیب پذیرتر از دیگران کند.

■ در فضاهای قانون گذاری وضعیت خانم ها را چطور می بینید؟

اصل ۱۰ قانون اساسی می گوید باید همه قانون ها در جهت تحکیم خانواده باشد. بعضی از قانون هایی که در سال های اخیر برای زنان و خانواده تصویب شده، خوب است و باید کامل تر هم بشود. مثلاً قرار شده برای خانم های شاغل، در زمان تولد بچه، سه سال مرخصی بدون حقوق در نظر بگیرند تا بتواند بچه را از آب و گل درآورد و محتاج مهد کودک نشود یا اینکه ساعات های کار اجباری یک زن نباید با ساعات کار اجباری یک

متأسفانه صدای سیمای
نتوانسته آن نگاه
تمدن گرایی نه را
ارایه بدهد که
چگونه یک زن
می تواند با حفظ
حریم و حیاء و عفاف
خود در رعایت حقوق
خانواده، در اجتماع
هم حاضر باشد

مرد برابر باشد.

الگوی کارمندی زن و مرد باید متفاوت باشد. این قانون ها باید در مواد قانونی مربوط به اشتغال زنان دیده شود. اخیراً دیدیم در یکی از قانون های در حال تصویب، مرخصی بچه دار شدن را برای یک دانشجوی دختر تا سه سال لحاظ کرده بودند. بعضی از این قانون ها خوب است و اتفاقاً یکی از حوزه هایی که باید روی آن کار شود، تسهیلات قانونی برای حضور اجتماعی زنان است که آن ها را با مردان یکسان ببینیم.

■ در تاریخ نمونه های تایید شده ای از خانم های متشروع و فعال اجتماعی داریم؟ منظورم حتماً تاریخ صدر اسلام و زنان اهل بیت علیهم السلام نیست، در تاریخ معاصر سراغ دارید که حضور موثر خانم ها در اجتماع از طریق اشخاص معتبر و

قیود دینی مقدم است. پس کسی که می خواهد وارد صحنه اجتماع شود، باید تقدم این دواصل را بشناسد و رعایت کند. یعنی هم تقدم مسایل خانوادگی به مسایل اجتماعی و هم تقدم حریم و عفاف زنانه بر فعالیت های اجتماعی و اگر احیاناً، احساس کند فعالیت های اجتماعی در مسایل خانوادگی او آسیب و خللی ایجاد می کند، باید حتماً راه های جبرانی برای این اختلال در نظر بگیرد.

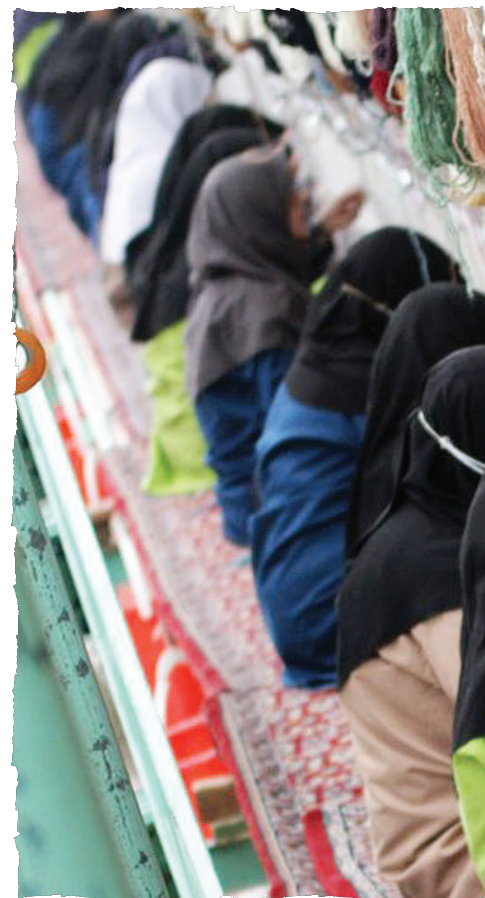
■ در حوزه عمل و خارج از فضای انتزاعی چه قدر امکان تحقق این حرف ها وجود دارد؟ مثلاً اگر یک خانم تصمیم بگیرد تحصیلات دانشگاهی کاملی داشته باشد و در ادامه حضور اجتماعی را برای خود در نظر بگیرد، چه قدر امکان دارد بتواند همزمان با این کارها، تمام و کمال از عهده وظایف خانگی اش

هم برآید؟ ممکن است یک خانم با همسرش به توافق برسد که بخشی از کارهای خانه را شخص دیگری انجام دهد یا... اما با این توافق هم از اصل فاصله می گیرد. چه قدر ممکن است حضور اجتماعی خانم ها با تعریفی که امروز دارد، با واقعیت شرعی مطابق باشد؟

خب در شرایطی که کار با درس به عنوان یک فعالیت تمام وقت انجام شود، حتماً تعارض ایجاد می کند. اما حضور اجتماعی در معنای کلی، نه تنها تعارضی ایجاد نمی کند بلکه کاملاً به جنبه خانوادگی کمک می کند. شما دختری را در نظر بگیرید که نه

دنبال درس است، نه رابطه اجتماعی دارد، این خانم در چنین دوره ای با اقتضای های فعلی، هیچ وقت نمی تواند فرزندانش را درست تربیت کند. پس باید به نقطه اعتدال برسیم. خانم ها باید سراغ کارهایی بروند که جنبه تمام وقت نداشته باشد، نیمه وقت و سبک و قابل جمع با کارهای خانه باشد. اگر خانم می خواهد درس بخواند، باید نوع تحصیل و زمان آن را طوری انتخاب کند که به خانواده آسیب نرسد. خانمی که بخواهد با وجود همسر و فرزند، درس هم بخواند، مسلمان می تواند تمام عیار از عهده وظایف خانگی برآید یا به اندازه یک خانم مجرد برای درس و تحصیل خود زمان بگذارد.

البته در باره آقایان هم همین طور است. شما مردی را در نظر بگیرید که می خواهد یک زندگی و زن و بچه را اداره کند و همزمان درس هم بخواند، حتماً او نمی تواند مثل یک پسر مجرد درس بخواند، باید



زنی که می خواهد از نظر اجتماعی آدم موثری باشد و ضمناً مقید به دستورات دینی هم باشد و وظیفه تربیت فرزند و همسر داری را کامل انجام



دهد، چطور می تواند تعارض فعالیت اجتماعی و انجام وظایف همسری و مادری را حل کند؟

در این تعارض ها باید اولویت ها را در نظر بگیریم. وقتی بین فعالیت خانه و اجتماع تعارض ایجاد می شود، اولویت با مسایل خانه است. یعنی وظیفه بلامنازع و منحصر به فرد زن که هیچ کس نمی تواند جایگزین او در این نقش باشد، نقش مادری و همسری او است. نقش اجتماعی یک خانم قابلیت جایگزینی یک نیروی انسانی دیگر را دارد اما نقش خانوادگی این طور نیست. بنابراین در وقت تعارض، وظیفه خانوادگی غلبه پیدا می کند.

در اجتماع هم زمانی که میان حفظ عفاف زنانه و رعایت حریم محرم و نامحرم با حضور اجتماعی برای یک خانم تعارض ایجاد می شود، رعایت حریم و



مسلط بر منابع دینی تایید شده باشد؟ در بحث های انتقادی به حضور اجتماعی زنان، معمولاً این طور استناد می کنند که کدام همسر امام یا دختر عالم برجسته ای را دیده اید که بیرون از خانه کار کرده باشند؟

کسانی که این حرف ها را می زنند، اسلام را درست نشناختند. برای اینکه در این مساله دچار سردرگمی نشویم باید به صحبت های امام و رهبر انقلاب توجه کنیم و ببینیم که نظر آن ها درباره حضور اجتماعی زنان چیست؟ آن ها بهتر از هر کس می توانند اسلام ناب را برای ما گزارش دهند. بعضی ها با برداشته های سطحی اظهار نظر می کنند اما کسی که می خواهد درباره این مساله حرف بزند، باید مجتهد، اسلام شناس و زمان شناس باشد. برای اینکه بتوانیم دیدگاه اسلام را مطرح کنیم، باید از مجتهدان آشنایه شرایط زمان که در راس آن ها امام خمینی و حضرت آقا هستند، نظر بگیریم.

درباره نمونه های تاریخی هم مصداق نزدیک به زمان ما خانم امین هستند. مجتهدی که مورد تأیید همه علما بود. مفسر قرآن بود، فقیه بود، در عرفان ید طولایی داشت، مبلغ مذهبی بود، نویسنده بود و در دوره ای در عالی ترین درجات علمی قرار گرفت. علمادرجه اجتهاد او را تأیید کردند و نظریه های علمی اش برای آنها معتبر بود. در آن دوره، همزمان در انگلستان یک خانم دوره دکتری را طی کرده بود اما به او مدرک نمی دادند، چون یک زن بود. حدود یک قرن پیش، در شرایطی که هنوز انقلاب

اسلامی هم رخ نداده بود و فضا برای خانم ها باز نشده بود، خانم امین به این حد رسید. در تاریخ ثبت شده است که دختران علامه مجلسی هم زنان عالمی بودند و اهل علم و تفسیر قرآن بودند. از این نمونه ها زیاد است، منتهی با حفظ همان اولویتهایی که ابتدای صحبت هایم گفتم، درباره خود حضرت زهرا و حضرت زینب سلام الله علیهما هم چنین تصویرهایی را می بینیم. اگر اصل بر خانه نشینی زن ها بود، حضرت زینب سلام الله علیها هم در خانه پیش عبدالله جعفر می نشست و در مدینه می ماند. پس چرا با امام

حسین علیه السلام راهی شد و یک سال از این شهر به آن شهر، در شرایط مختلف، سالت اجتماعی خود را انجام می داد. حضور اجتماعی حضرت زینب سلام الله علیها و زنان عاشورا نمونه عملی برای این بحث است. کسانی که این حرف ها را می زنند، آن زمان هم

اگر بودند، می گفتند بهتر است حضرت زینب سلام الله علیها در مدینه بنشیند و به شوهر داری و تربیت فرزندانش برسد.

زمانی که درباره الگوها حرف می زنیم، از این مثال ها در تاریخ فراوان است اما مهم این است که زنان ما فهم درست و دقیقی از نحوه حضور در اجتماع پیدا کنند. حضور اجتماعی زنان باید طوری باشد که عفت و نجابت و متانت و لطافت زن را از او نگیرد. حریم زن و مرد باید حفظ شود، جایگاه خانواده باید محفوظ بماند و...

■ برخی از آقایان به روایت هایی درباره ضرورت پرده نشینی زنان اشاره می کنند و از آنجا به انکار حضور زنان در اجتماع می رسند، نظر شما درباره این نگاه چیست؟ شهید مطهری در کتاب مساله حجاب پاسخ این گروه را داده اند. ایشان می گویند تفکر پرده نشینی اصالتاً تفکر اسلامی نیست، مساله پرده نشینی فقط حکم خاص زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و آن هم بیشتر جنبه سیاسی داشت تا جنبه اخلاقی. شهید مطهری در کتاب مساله حجاب مفصل به این موضوع پرداخته اند.

■ اتفاقاً برای این آدم ها وقتی مصداق هایی از تفسیر این احادیث توسط بزرگان دینی می آوریم،

آن افراد را متهم به سهل انگاری در دین و کوتاه آمدن از اصول شرع می کنند...

باید حد و اندازه کسانی که در هر دو طرف صحبت می کنند، در نظر گرفت. کسانی مثل امام خمینی، حضرت آقا و شهید مطهری را نمی توان به کوتاه آمدن در دین یا گرفتار شدن در جو اجتماع متهم کرد. نمی توانیم خودمان را کاتولیک تر از پاپ بدانیم. این افراد اسلام شناس هایی هستند که هم دین را به جامعیت یافتند و هم بیشتر از هر کسی در شناخت مسایل زمانه مسلط بودند. مواضع خود را هم خیلی شفاف و صریح بیان کرده اند. البته از قبیل این تفکرات افراطی در اوایل انقلاب هم رایج بود.

رهبر انقلاب در جلسه ای تعریف می کردند؛ اولین راه پیمایی که خانم ها می خواستند در آن شرکت کنند، عده ای از متدینان می گفتند زنان نباید وارد جامعه بشوند و در راه پیمایی شرکت کنند، اما حضرت امام قرص و محکم ایستادند و گفتند نه، زنان باید در راه پیمایی ها حضور داشته باشند و هیچ کس نباید مانع حضور آنان شود.

در همه عرصه ها، امام و رهبر انقلاب خیلی شفاف در این زمینه نظر داده اند. نکته مهم این است که ما باید مسایل دین و شرعمان را از اسلام شناس معتبر بگیریم نه از کسانی که تفکر اقلیت و آمیخته به سلیقه شخصی دارند.

■ به لحاظ فرهنگی، نگاه مراجع فرهنگی - جایگاه هایی که خروجی عمومی فرهنگی برای مردم دارند - را به مساله حضور اجتماعی زنان چطور می بینید؟

ما باید مسایل دین و شرع را از اسلام شناس معتبر بگیریم نه از کسانی که تفکر آمیخته به سلیقه شخصی دارند. امام و رهبر انقلاب خیلی شفاف در مسایل زنان نظر داده اند

منتخبی از سخنان رهبر انقلاب در سومین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع زن و خانواده

از وظیفه اصلی کم نگذارید



هر ضرورتی، کار تمام وقت یا نیمه وقت را قبول کرده‌اند، کمک بشود تا بتوانند به مساله مادری برسند، به خانه‌داری برسند. با مرخصی‌ها، با زمان بازنشستگی، با مدت کار روزانه، به نحوی بایستی دولت کمک کند تا خانمی که حالا به هر دلیلی آمده اینجا شاغل شده، بتواند به آن قضیه هم برسد.

این سوءظن کار خودش را می‌کند

در مقالات دوستان خواندم که همین بیرون رفتن‌ها و اشتغالات موجب می‌شود گاهی سوءظن‌های بی‌جا به وجود بیاید. لیکن فرقی نمی‌کند؛ بالاخره اگر سوءظن پیدا شد، چه سوءظن، مستند درستی داشته باشد، چه نداشته باشد، اثر خودش را می‌بخشد. مثل گلوله‌ای است که از این لوله بیرون می‌آید، اگر توی سینه کسی خورد، می‌کشد. چه این شخص عامد باشد، چه اشتباهاً دستش روی ماشه رفته باشد. گلوله فرقی نمی‌گذارد. گلوله نخواهد گفت چون کسی که من را شلیک کرد، عامد نبود، پس من سینه‌ای این طرف مقابل را ندارم؛ نه، گلوله می‌درد. این سوءظن کار خودش را می‌کند؛ چه منشأ درستی داشته باشد، چه ناشی از وسواس و مثلاً تصورات و توهمات بی‌جا باشد.

از جمله مسایلی که مطرح می‌شود، مساله اشتغال بانوان است. اشتغال بانوان از چیزهایی است که ما با آن موافقیم. بنده با انواع مشارکت‌های اجتماعی موافقم؛ حالا چه از نوع اشتغال اقتصادی باشد، چه از نوع اشتغالات سیاسی و اجتماعی و فعالیت‌های خیرخواهانه و از این قبیل... این‌ها هم خوب است. زن‌ها نصف جامعه‌اند و خیلی خوب است اگر بتوانیم از این نیم جامعه در زمینه این مسائل استفاده کنیم؛ منتها دو-سه تا اصل را باید ندیده نگرفت.

یک اصل این است که این کار اساسی را - که کار خانه و خانواده و همسر و کدبانویی و مادری است - تحت الشعاع قرار ندهد. این شدنی است. به نظرم می‌رسد مواردی داشتیم که خانم‌هایی این طور عمل می‌کردند. البته قدری به آن‌ها سخت می‌گذرد؛ هم درس خوانند، هم درس دادند، هم خانه‌داری کردند، بچه آوردند، بزرگ کردند، تربیت کردند. پس ما با آن اشتغال و مشارکتی کاملاً موافق هستیم که به این قضیه اصلی ضربه و صدمه نزند؛ چون این جایگزین ندارد.

نقش مادری، جایگزین ندارد

شما اگر بچه خودتان را در خانه تربیت نکردید، یا اگر بچه نیاوردید، یا اگر تارهای فوق‌العاده ظریف عواطف او را - که از نخ‌های ابریشم ظریف‌تر است - با سرانگشتان خودتان باز نکردید تا دچار عقده عاطفی نشود، هیچ کس دیگر نمی‌تواند این کار را بکند؛ نه پدرش، و نه به طریق اولی دیگران؛ فقط کار مادر است. این کارها، کار مادر است؛ اما آن شغلی که شما بیرون دارید، اگر شما نکردید، ده نفر دیگر آنجا ایستاده‌اند و آن کار را انجام خواهند داد. بنابراین اولویت با این کاری است که بدیل ندارد؛ تعیین با این است.

آن وقت همین جا وظیفه‌ای بر دوش دولت است. باید به خانم‌هایی که حالا به هر دلیلی، با

در این فضا سه نگاه و الگو وجود دارد که باید آن‌ها را از هم تفکیک کنیم، یک نگاه تجددگرایانه است که رسانه‌ای مثل صدا و سیما بیشتر در این فضا حرکت می‌کند. یک نگاه سنت‌گرایانه وجود دارد که همان صاحبان نظریه‌های افراطی درباره خانه‌نشینی زنان هستند و یک نگاه تمدن‌گرایانه وجود دارد که نظر حضرت امام، رهبر انقلاب و آقای مطهری در این دایره قرار می‌گیرد. در این الگو یک نگاه جامع نسبت به زن حاکم است نه یک نگاه جزءنگر. کل نگر است و همه جنبه‌ها در آن بررسی می‌شود و با یک نگاه حکومتی الگوی اصلی ارایه می‌شود. اما متأسفانه صدا و سیما نتوانسته آن نگاه تمدن‌گرایانه را ارایه بدهد که چگونه یک زن می‌تواند با حفظ حریم و حیا و عفاف خود و رعایت حقوق خانواده، در اجتماع هم حاضر باشد. دلیلش هم این است که نوع‌برنامه‌سازان و هنرمندان صدا و سیما در مسیری معکوس این فضا هستند و تبعاً نمی‌توانند فضایی را در کارهایشان تولید کنند که خودشان با آن بیگانه‌اند. متأسفانه نتوانسته‌ایم در این زمینه الگوسازی کنیم.

از طرفی هم حضور برخی از خانم‌های کارشناس و دانشمند در برنامه‌های اجتماعی و روزانه صدا و سیما می‌تواند به نحوی معرفی‌الگو باشد. تعداد این خانم‌ها کم نیست، ما الان رده‌ای از زنان فرهیخته داریم که هم در مسائل اجتماعی و هم در مسائل خانوادگی، پیشرو و موفق هستند.

الان در رویکرد عمومی جامعه نسبت به مسائل زنان چه قدر تعادل می‌بینید؟

تعادل که به هم ریخته است. بیشتر افراط و تفریط دیده می‌شود تا تعادل. شاید برخی از نظریه‌هایی که بر خانه‌نشینی زنان تأکید می‌کنند، به دلیل همین افراط و تفریط‌ها در جامعه مطرح می‌شود.

حتی در بیشتر نهادهایی که به طور خاص به مسائل زنان می‌پردازند، مبنای این می‌گذارند که حق و حقوقی از زنان تضییع شده و حالا باید در صدد جبران آن برآمد. این نگاه به موضوع زنان که به نظریه‌های فمینیستی هم نزدیک است، موجب شده در طی این سال‌ها نتوانیم به تعریف درستی از شخصیت اجتماعی زنان در نگاه اسلام برسیم، برای سر و سامان دادن به این وضعیت چه باید کرد؟

راهکار اصلی همان است که قبل از این گفتم، ما باید با شدت و حدت روی بینش ناب امام و حضرت آقا به مساله زنان کار کنیم. متأسفانه این بینش ناب مغفول مانده، باید خطوط اصلی آن الگوی تمدن‌گرایانه با الهام از صحبت‌های امام و رهبر انقلاب در مراکز پژوهش و اندیشه محور ترسیم و به عنوان یک مدل و مبنای همه ساختارها ارایه شود.

یادداشت‌های روزانه یک مسافر بقیع

سفر به غریبستان

سمیه وظیفه‌خواه

از پله‌ها بالا می‌روم، پشت نرده‌ها زمینی است صاف با تکه‌هایی سنگ، غریبستانی است این قبرستان، از نقشه‌ها می‌دانم که قبر جلو نرده‌ها مدفن فاطمه ام‌البین است. یادم می‌آید آرزوی اینجا را در حرم پسرش کرده بودم و اینجا باز دلم آرزوی آنجا را دارد.

دورترها محدوده قبر چهار امام علیهم السلام پیداست، خوب نمی‌شود دید. زن کناری‌ام زیر لب نوحه می‌خواند و از گریه می‌لرزد.

همه جا شرطه‌ها بساط کولی‌های دستفروش را جمع می‌کنند، الا اینجا. شاید برای اینکه حواس زائر را پرت کنند و مانع زیارت شوند.

زائر سعودی پنهانی برگه پرس شده‌ای می‌دهد، زیارت عاشورا است، غربت شیعه‌های عربستان مثل بقیع سوزناک است.

نماز مغرب و عشا را هم می‌خوانم. با همسرم به فروشگاه‌های نزدیک حرم می‌رویم، بر خلاف نظر صدا و سیمای جمهوری اسلامی هم کیفیت جنس‌ها خوب است و هم قیمت‌ها. چرخ‌های فروشگاه می‌زنیم که صندوق‌دار می‌گوید برای یک ساعت تعطیل می‌کنند. وقت نماز عشا است، بیرون می‌رویم. هیچ یک از کارمندان فروشگاه برای نماز خارج نمی‌شوند. همسرم می‌گوید «قانون، مردم هیچ جا را نماز خوان نکرده»

بعد از شام قدم زنان تا بقیع می‌رویم، کنار دیوار -جایی دور از چشم شرطه‌ها- تکیه می‌دهیم. به همسر می‌گویم «نه بقیع رفته‌ام و نه روضه» می‌گوید «دیوار روبه‌رو را ببین، آنجا کوچه بنی هاشم بوده، آن سوتر خانه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله، پشت این دیوار هم بقیع و بیت‌الاحزان، حالا چشم‌هایت را ببند و تصور کن، به نظرت همین جا که نشستیم چند بار قدمگاه خانم بوده با کمربند خیمه، چند بار امیرالمؤمنین علیه السلام با حسنین علیهم السلام از اینجا گذر کرده‌اند... چشم‌هایش خیس می‌شود، زمین را می‌بوسد...»

صدای هیاهو می‌آید و جیغ و زاری. تا به سمت صدا می‌روم، جمعیت را متفرق کرده‌اند. همسرم می‌گوید زنی که لایه‌لای مردان وارد بقیع شده بود. از شرطه‌ها بدجوری کتک خورده.

بعد از صبحانه بخشی از محدوده اولیه مسجدالنبی را برای خانم‌ها باز می‌کنند. در قسمتی از مسجد، زن‌ها به تفکیک کشورشان می‌نشینند و زنی سعودی با زبان خودشان ارشاد (!) شان می‌کند.

زن جوان می‌گوید بوسیدن ضریح‌ها، سجده بر مهر و... شرک است و نیت زیارت است و... پیر زنی با دهان باز حرف‌هایش را گوش می‌دهد، خدا کند این خزعبلات را در شهرشان بازگو نکنند.

زنی می‌پرسد فارسی را از کجا یاد گرفته، به ایران آمده یا نه؟ زنی می‌گوید اینجا یاد گرفته.

زن کنار دستی‌ام می‌گوید دیروز آن قدر دیر نوبت ایرانی‌ها شد که به نماز خواندن نرسیدم. حوصله‌ام سر رفته بلند می‌شوم، چادر عراقی پوشیده‌ام تا کمتر گیر بدهند. گروهی را صدا می‌کنند، من هم می‌روم. چند زن اصفهانی هم می‌آیند. مسئول کنار در مانع‌شان می‌شود...

از فضای اصلی مسجد که همان مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و با فرش‌های سبز پوشانده شده، فقط بخشی برای ورود زن‌ها مجاز است که روضه النبی، محتمل‌ترین مدفن ذکر شده برای حضرت زهرا سلام الله علیها است. جزو قسمت‌های ممنوع است. ساعت ۱۱ تخلیه مسجد را شروع می‌کنند، ایرانی‌ها توجهی نمی‌کنند، تا مأمور حرم می‌آید قامت می‌بندند به نماز، مأمور سعودی عصبانی می‌شود و غر می‌زند...

نماز ظهر را با جماعت می‌خوانم، از لای پارتیشن که نگاه می‌کنم، چندین متر جلوتر صف آقایان دیده می‌شود، به دلم نمی‌چسبد. دوباره نماز ظهر و عصر را روی سنگ فرش حرم می‌خوانم... ساعت سرو صبحانه خواب بودم و حالا معده‌ام درد گرفته، با عجله برای ناهار می‌روم.

در سالن ناهار خوری خانمی می‌گوید ساعت ۳ تا ۴ اجازه می‌دهند زن‌ها به پشت پنجره‌های بقیع بروند.

نزدیک نیمه شب وارد مدینه می‌شویم، شهر قشنگی است، با خیابان‌های پهن و تمیز و روشن. چراغ‌های اتوبوس روشن می‌شود، مسافرهای یکی یکی بیدار می‌شوند. مدیر درباره هتل و برنامه امشب صحبت می‌کند. حواسم پرت خیابان است، اتومبیل‌ها، پمپ بنزین و مغازه‌هایی که وسوسه خرید را در جانم زنده می‌کنند. شهر خلوت است و مدرن.

اتوبوس که می‌پیچد، زمینی تاریک و بزرگ و محصور پیدا می‌شود. مدیر می‌گوید سمت راست اتوبوس بقیع است و پشت بقیع مسجدالنبی. از عناد آل سعود با اهل بیت شنیده بودم ولی لاقلاً به اندازه پارکی در شهر هم به آنجا بها نداده‌اند. تاریکی بقیع در میان آن همه نور شهر بدجوری حالم را می‌گیرد، آن قدر که شغفم از دیدن گنبد سبز مسجدالنبی رنگ می‌بازد.

اتوبوس روبه‌روی هتل می‌ایستد، ظاهر معلومی دارد، در حد هتل‌های ۳ ستاره ایران، خدمه ایرانی هتل با اسفند و جای و شکلات استقبال می‌کنند، مدیر داخلی حرف می‌زند و مدیر کاروان کلید اتاق‌ها را می‌دهد.

همسرم جای می‌آورد، کلیدها را گرفته و می‌گوید برویم و آماده شویم برای زیارت دسته جمعی. تا حرم پیاده راهی نیست. زیبا است و با شکوه و روشن و بقیع در کنارش، تاریک و محصور... چند مأمور سعودی که شرطه می‌گویندشان، بقیع و پله‌ها و دیوارها را تنها نمی‌گذارند. با چفیه‌های قرمزشان مرا یاد خولی و شمر تعزیه می‌اندازد. از قضا شدن نماز صبح می‌ترسم، به سمت هتل بر می‌گردیم، سعی می‌کنیم راه‌مان را کج کنیم و نزدیک‌تر به بقیع قدم بزنیم، شرطه «رو رو» گویان به سمت‌مان می‌آید...

بعد از نماز صبح مرده‌هایی بقیع می‌شوند، احکام مفتی‌ها (مراجع) اینجا در مغزم جا نمی‌شود، ورود زن به بقیع ممنوع است! البته مرده‌ها هم حق نزدیک شدن به قبر امامان علیهم السلام را ندارند. زیارت نامه می‌خوانم، البته از راه دور...

ته مقاله

کاربری عضوی به نام مغز

اول: یا مولاتی یا فاطمه اغیشینی
دوم: سوال این است که چرا باید قبر تنها دختر آخرین پیامبر خدا مخفی باشد؟
سوم: چرا فکر می کنیم که فقط حرف ما درست است؟ و فقط ما درست می فهمیم؟ و بقیه باید مثل ما فکر کنند؟ این طور بودن به جمود و تحجر می رسد و نتیجه اش می شود بی استفاده ماندن عضو مهمی از بدن انسان به نام مغز که قدیم ها وظیفه اش فکر کردن بود، این روزها را نمی دانم.
چهارم: بد نیست بنشینیم و فکر کنیم که برای تولید بهتر در عرصه فرهنگی چه باید کرد، همه تولید که خورد و خوراک نیست.
پنجم: موضوع ویژه این شماره درباره کتاب «فتح خون» شهید آوینی است که دوستان برای جمع و جور کردن این بخش زحمت زیادی کشیده اند. اول خواندن خود کتاب و بعد خواندن مطالبی که در مجله آمده به شدت توصیه می شود.
ششم: یک کسی احتمالا پیش خودش تشخیص داده که چه معنا دارد روز شهادت آوینی با روز ملی فناوری هسته ای یکی باشد و احتمالا باز هم به تشخیص خودش شهادت آوینی را به ۲۱ فروردین منتقل کرده و در اکثر تقویم ها هم این اتفاق ثبت شده. این در حالی است که هنوز هستند کسانی که شاهد شهادت و دفن سید مرتضی بودند و باز هم اتفاقا هیچ کدام از این ها روز ۲۱ فروردین نبوده است.
هفتم: جوان ها اول عاشق تیپ، مرام، سرکشی، ماجراجویی و داستان زندگی آوینی می شوند و بعد به سمت کتاب هایش می روند و با تفکراتش آشنا می شوند و این همان جاذبه ای است که در این مرد وجود دارد، همه با هر سلیقه و مرامی آوینی را از خودشان می دانند و احساس می کنند که با او دغدغه های مشترکی دارند. از ... گرفته تا
هشتم: به شمس جمال علی ابن موسی الرضا صلوات.
نهم: وقتی اوضاع اقتصادی مملکت روبه راه نباشد اولین حوزه ای که آسیب می بیند حوزه فرهنگ است. اخلاق البته قبلا آسیب دیده و ربط زیادی به گرانی و این داستان ها ندارد اما این فرهنگ است که همیشه قربانی می شود. چه کنیم؟
دهم: لیست ترور دانشمندان هسته ای در حال رشد است اما هیچ دقت کرده اید که تا حالا دشمن فعالان فرهنگی را ترور نکرده؟ واقعا چرا؟
یازدهم: نمایشگاه کتاب را از دست ندهید. در نمایشگاه امسال کتاب های انتشارات خیمه و تالیف های حاج آقا زائری هم عرضه خواهد شد. انشالله.
دوازدهم: واقعا ما منتظر امام زمان هستیم؟ هستیم؟؟؟

یاعلی
 دبیر تحریریه

پیامک های فاطمیه

در حریم فاطمیه مرغ دل پر میزند
 ناله از مظلومی زهرای اطهر میزند

 الا ای چاه یارم را گرفتند
 گلم، باغم، بهارم را گرفتند
 میان کوچه ها با ضرب سیلی
 همه دار و ندارم را گرفتند

 سرفصل کتاب آفرینش زهراست
 روح ادب و کمال و بینش زهراست
 روزی که گشایند در باغ بهشت
 مسئول گزینش و پذیرش زهراست

 گرچه مظلومی مولا سندی معتبر است
 این سند ثابت و امضا شده با میخ در است

 نام خود را خصم، داغ ننگ زد
 دید بار شیشه داری، سنگ زد

پیام های شما

۰۹۱۴۰۰۰۰۳۳
 مصاحبه با شیخ محمود ریاضت و خانم دکتر نیلچی زاده آسیب شناسانه بود. همان چیزی که یکی از رسالت های اصلی شماست. مطالب این شماره درباره روضه های خانگی کاملاً بجا و به روز بود. کاش به همین مورد اکتفا نکنید و بیشتر و کارشناسی تر آسیب شناسی کنید. عزت تان افزون تر رفقاً.

 ۰۹۱۵۰۰۰۰۶۴
 برای اولین بار مجله خیمه رو خوندم. موفق باشید و پایدار.

 ۰۹۱۷۰۰۰۰۷۴
 مجله را به روال سابق برگردانید. مثل شماره ۷۷ وقیمت هزار تومان. چون ما خوانندگان مجله در همین چند ماه هم با سختی مجله را تهیه می کنیم.

 ۰۹۱۲۰۰۰۰۴۴
 چرا کتاب هایی که درباره اهل بیت از تاریخ و اشعار و ذکر و مصیبت است معرفی نمی کنید و شعری در مجله نیست؟

 ۰۹۱۲۰۰۰۰۰۴
 قیامت باید جواب دهید که با پول بیت المال



انتشارات خاییا تقدیم می‌کند

شماره تماس: ۳-۸۸۹۳۴۹۷۰



تیتریک یک مجموعه ای از لغات مصطلح و متداول در میان روزنامه نگاران ایرانی در طی نیم قرن اخیر است که دربرگیرنده مجموعه ای قابل استفاده از واژگان روزنامه نگاری برای مراکز اطلاع رسانی، دانش گاهی و رسانه ای کشور به شمار می رود و می تواند برای دانش جویان، روزنامه نگاران و علاقه مندان این حوزه به عنوان مرجعی قابل اعتماد مورد استفاده قرار گیرد.

تیتریک/واژه نامه کاربردی روزنامه نگاران ایرانی
نویسنده: فرشاد مهدی پور
ناشر: دفتر مطالعات و برنامه ریزی رسانه ها
تعداد صفحات: ۱۴۸
بها: ۲۰۰۰۰ ریال

برای سفارش خرید با این شماره می توانید تماس بگیرید:

خانه کتاب ۰۲۱-۸۸۳۸۱۵۶۸-۹



دوهفته نامه



بچه ها/ ۱۲



دانستیه‌ها/ ۵۱



سما این هفته با این مجلات به شما فرخنده و هنر دعوت هست.

هفته نامه



جوان/ ۳۵۳



سورخ/ ۱۳۷



تماشاگر/ ۹۷



تندوستی/ ۵۴

ماهنامه



پایداری/ ۲۲



اقتصاد/ ۱ جدید



آیه/ ۱۰



داستان/ ۱۱



دیپلماتیک/ ۵۸



آشپزی/ ۲۰



۲۴/ شماره ۲۶



سوزمین/ ۱۱



ماه/ ۹۴



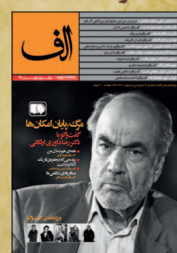
معماری/ ۱۴

فصلنامه



خردنامه/ ۹۴

دوماهنامه



الف/ ۵

www.hamshahrimags.com

نمایی: کیوسک های مطبوعاتی سراسر ایران
سفارش آگهی: ۶-۵۱۰۵۸۱۲۹۴ (شماره ۷ رقمی)
اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۳۱

